راز بعثت

از:

ابوتراب هدایی

به مناسبت هزاروچهارصدمین سال بعثت

فهرست مطالب

مقدمه

۱. مطلع شمس نبوت

۲. انسان

۳. بعثت

۴. قرآن واخلاق

۵ .سر رسالت

۶ .ولایت وخلافت

۷ .اجر ومزد رسالت

مقدمه

تنی چند از دانشجویان اهل تقوی وایمان ، نشاط دینی ونیروی ایمانی براین فکر شان واداشت که مجموعه مقالاتی در مشهد مقدس به مناسبت هزارو چهارصدمین سال بعثت رسول مکرم ، صلی الله علیه وآله وسلم ، نشر دهند واز این فاقد بضاعت وسرمایه نیز مقاله ای خواستند.

باآنکه من خود را در آن پایه نمی دیدم که بتوانم از این میدان گویی بربایم یابا ناخن فکرت گره اشکالی بگشایم ، برای آنکه خاطرشان خسته نگردد، پذیرفتم که در این باب تحت عنوان راز بعثت بنویسم.

سپس لطف خدا قلم را هدایت کرد ومقاله از حد یک مقاله پیشی وبیشی گرفت وبه صورت کتابی در آمد که اکنون از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

بسا که در این مجموعه مطالبی غیر مانوس به چشم آید . امید است خوانندگان محترم در داوری شتاب نکنند وکتاب رابادقت تا آخر بخوانندودر ارتباط مطالبش به یکدیگر توجه کامل فرمایند.

[مطالب این مجموعه سراسر متکی به آیات قرآن کریم وبیان معصومین علیهم السلام است]. ودر آن هیچ سخنی بی دلیل گفته نشده وگامی بر خلاف روش کتاب وعترت وحکومت عقل برداشته نشده است.

چون موهبت نوشتن این کتاب عنایت حضرت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا علیه وعلی آبائه وابنائه المعصومین المظلومین التحیه والثناء مرا نصیب شده است ، آن را به آستان مبارکش تقدیم می دارم .

أَهدی لِمَجلسِهِ الکَریِم وَأَنَّما أَهدی لَهُ مُاخُزتُ مِن نعمائ
کَالبَحرِ یُمطِرَهُ السحِابُ وَمالَهُ مَنٌّ عَلَیه لِائَهُ مِن مائِهِ

هدیه مجلس اومی کنم این راز لطیف

که ویم از نظر پاک خود آموخته است

هم چو ابری که به دریا بنماید تقدیم

آنچه از جنبش امواج وی اندوخته است

خادم دوستان عترت رسول الله صلی الله علیه وآله

ابوتراب هدایی

۱. مطلع شمس نبوت

بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمدلله رب العالمین ، والصلوه علی محمد وآله الطیبین ، وعلی من مضی قبله من الانبیاء والمرسلین

سپاس وستایش آفریننده ای را سزاست که هر دم طبق سنت دیرین در کارگاه خلقت طرح نوریزد وپیوسته اجزاء آنرا بگسلد وباز در آمیزد ، واز هر آنچه هست آدمی را برگزیند، وخرد راهنما ودل بینایش دهد تا راز آفرینش وشگفتیهای آن را بیابد وببیند.

ودرود شایان وتحیت بی پایان بر رسولان مکرم – آن پاک مردان که به فرمان خدا به کار تربیت وتعلیم بشر پرداختند. خود سوختند ودگران را ساختند ؛ خاصه بررسول آخرین ، که اهل زمین را امان است وسلسله انبیا را پایان وبرامامان از خاندان وفرزندانش ، که نگهبانان اسلام وهمدوش قرآنند ، ونور بخش خرد وروان .

<u>مطلع شمس نبوت</u>

یک هزارو چهارصد سال پیش ، خورشید نبوت در سرزمینی تابیدن گرفت که اگر بخواهیم نمایی از آن به دست دهیم ، چنین چشم اندازی در برابر خود خواهیم داشت :

گوئی جز نادانی وناداری نمی پرورد، صحرایی بی نصیب از آبادی وآبادانی ، جز گسترده ای پهناور ، دشتی گسترده از هرسو، لیکن

محروم از هر خیروبرکت ، که بادهای موسمی گاه از ریگهایش تپه وتل می سازند وگاهش می پراکنند، منطقه ای که بهره مردمش ازآسمان ، تابش آفتاب گدازنده است و از زمین ریگ تفته سوز ان ، جایگاهی که چشم انداز شبانه اش گردشگاه سیارات است ودر ژرفای صحاری اش دهشت جبال راسیات، وادی غیر ذی زرعی ، چنان محروم از حتی نخستین مایحتاج زندگانی ، که در آن آب دادن به مردم منصب ومقامی ارجمند وافتخار آفرین است، سرزمینی که هنر سخن پردازانش تنها وصف شتر وخیمه وباد چراگاه وبهیمه است ، ونمودار عاطفه اهلش غارتگری وکشتن فرزندان ، دیاری که نشاط مردمش در باده گساری است وشراب خواری ودرشتی وناهنجاری ، وعادات مردمش شر عادات وعبادت مومنینش پرستش لات ومنات ، و سربلند ی اهالی اش نازش به مرده آباء وامهات ، ولایتی با مردمانی خانه بدوش وصحرا گرد ، وپیوسته با یکدیگر در نبرد ، که نه از دانش وتربیت ورشد اخلاق در آنان خبری ، ونه از آداب اجتماعی وروش انسانیت اثری.

این کمترین وصفی از شبه جزیرة العرب است پیش از تابش خورشید نبوت : سرزمینی که هرگز گمان نمی رفت که از آن حتی متفکر توانایی برخیزد که بتواند با آن فسادها بستیزد تا چه رسد

به اینکه مرجع و ملجاء وپناهگاه جهان ومحل نزول فرشتگان آسمان گردد.

اما به خواست خداوند متعال از چنین ظلمتکده ای آفتابی طلوع می کند که سراسر جهان را نور می بخشد واز چنین گورستانی روح حیات سر می کشد ودر همه اجزاء عالم می گسترد وهمه را به اهتزاز در می آورد.

از چنین کانون جهل ونادانی ، چشمه علم وحکمت گسترش می یابد اسرار خلقت ورازهای طبیعت فاش وآشکار می شود.

از چنین صحرایی مردی برمی خیزد که مسیر تاریخ را عوض می کند وریشه شرک وبت پرستی را می کند وروح توحید ویگانگی را در سراسر جهان می گستراند وبا ندایی که تمام ذرات عالم بااو همصدا می شوند ، اعلام می دارد:

قُولُوا لااِلهَ اِلاَّاللهُ تُفلِحُوا؛

واعراب تنگ چشم ، که حرص دنیا داری کارشان را به آنجا کشانیده که برای مبلغی ناچیز از خویشان خود می گذرند، می شنوندکه:

اِنَّ الرِزقَ لایَجِّرُهُ حِرصُ حَرِیصٍ وَلا تَصرِفُهُ کَراهَةُ کارِهٍ [1].

کسانی که دخترانشان را از بیم فقر وگرسنگی وننگ ، سنگدلانه زنده به گور می کنند می شنوند که: مَن عالُ ثَلاثَ بَناتٍ اَوثَلاثَ

أَخَواتٍ أَوأُختَينِ أَوبِنتَينِ فَأَدَّبِهُنَّ وَأَحسَنَ اِلَيهِنَّ وَزَوَّجَهُنَّ فَلَهُ الجَنَّهٌ [۲].

آنجا که انسان نماهای غافل از عاطفه انسانیت ونوعیت ، مانند درندگان برسرپاره کردن یکدیگر ند، ندائی بگوششان می رسد که:

لَوبَغیَ جَبَلٌ عَلی جَبَلٍ لَجَعَلَ اللّٰهُ الباغِیَ مِنهُما دَکّاءَ – اِنَّ اَعجَلَ الشَّرِ عُقُوبَهً اَلبَغیُ [۳].

هنگامیکه غرور جاهلانه ، مغز وفکر سران نادان خود پرست را تیره کرده چنانکه قومیت را مایه افتخار خود می دانندبرآنان خوانده می شود:

أَیُّهَا النّاسُ اِنَّ رَبَّکُم واحِدٌ وَاِنَّ اَباکُم واحِدٌ کُلُّکُم لِاِدَمَ وَآدَمُ مِن تُرابٍ اِنَّ أَکرَمَکُم عِندَ اللّٰهِ اَتقیِکُم وَلَیسَ لِعَرَبِّیٍ عَلی عَجَّمِیٍ فَضلَ اِلاّ بِالتَّقوی [۴].

این گوینده خاتم الرسل محمد است - صلی الله علیه وآله- واین صدا صدای اوست که از کوههای تهامه اوج گرفته ؛ صدایی که در سراسر جهان طنین اندازاست به اینکه :

۱ . هماناکه حرص حریص روزی را فرانمی آوردوناخشنودی کسی که آن را نخواهد بازش نمی گرداند. مستدرک الوسائل ج۱۱ص۱۹۷

۲ . آن کس که سه دختر ، یا سه خواهر ویا دوخواهر ، ویا دو دختر را ، تحت پوشش گرفته وآنان را ادب آموزد وبه آنان نیکی کند وشوهرشان دهد، بهشت از آن اوست. وسائل الشیعه ج۲۱ص۳۶۱

۳ . اگر کوهی برکوهی ستم کند ، خدا آن راکه ستم کرده از هم می پاشد ودر هم می شکند، - همانا شری که عقوبتش زودتر می رسد ستمگری است. کافی ج۲ص۳۲۷

۴ . ای مردم همانا پروردگارتان یکی است ، همه فرزند آدمید ، وآدم از خاک است . همانا گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که با انظباط تر وپرهیزگارتر باشد وعرب رابر عجم فخری نیست جز به تقوی. بحارالانوار ج۷۳ص۳۴۸

یاایُّهَا النّاسُ إِنّی رَسُولُ اللهِ إِلَیکُم جَمِیعاً الذَّی لَهُ مُلکُ السَّمواتِ وَالأَرضِ [1].

وچنین صدایی در محلی دور از مدنیت ودر میان جمعی محروم از آداب اجتماعی واخلاق ستوده بلند می شود، تاپراکندگان را به جمعیت ، دور افتادگانرا به وصلت ، از هم بریدگان را به وحدت ، دشمنانرا به مودت ، کینه وران را به محبت ، دنیا پرستان را به قناعت ، رمیدگان از مامن غیب را به اطاعت ، بیگانگان را به برادری ، غنی وفقیر را به همبستگی ورسیدگی به امور دعوت کند، تا اهل عالم را بندگان خدای یگانه وفرزندان یک پدر ومادر وبرادر وخواهر معرفی کند، تا سرمایه ها را محدود وربا خواری را جنگ با خدا ورسول اعلام کند، تا ستمکشان را از شکنجه ستمگران رها کند وزنان را که از ارزش حیاتی محروم بودند ، مورد عنایت قرار دهد ومردان را وادارد که حد اکثر نیکی ومحبت را با آنان به کار برند وحتی اگر علاقه ای هم به آنان نداشته باشنداز مهر ورزی به آنان دریـغ نکنند.

وَعاشِروُ هُنَّ بِالمَعروُفِ فَإِن کَرِهتُمُو هُنَّ فَعَسی اَن تَکرَهُوا شَیئاً وَیَجعَلَ اللهُ فِیهِ خَیراً کَثیراً [2].

تا عقول را از قید وبندهوی وهوس آزاد کند وبا اعلام " قُولُوا لِلنّاسِ حُسناً"[3]، بشر را از بدگویی وعیب جوئی وتهمت وافترا

وسخن چینی وفساد انگیزی برحذر دارد؛ تا مکتب تربیت وآموزش آداب اجتماعی را برپایه ای خلل ناپذیربنا نهد وریشه دشمنی وعداوت را برکند ونهال مودت ودوستی به جای آن بنشاند.

(وَلا تَستَوِی الحَسَنَهُ وَلاَ السَّیِئَهُ أِدفَع بِالَّتی هِیَ أَحسَنُ فَأِذَا الَّذی بَینَکَ وَبَینَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ [1]. ودیری نمی گذرد که همان اعراب وحشی سنگدل خونخوار ومحروم از هر خیروصلاح ،

---

۱ . ای مردم من فرستاده خدایم بسوی شما – خدایی که ملک آسمانها وزمین از آن اوست. (اعراف، ۱۵۸)

۲ . با زنان به نیکوئی معاشر باشید ، اگر چه مکروه خاطرتان باشند . ای بسا شما چیزی را دوست نمی دارید وخدا در آن خیر بسیار قرار می دهد. (النساء، ۱۸)

۳.به مردم سخن نیکو بگوئید.

پس از تربیت در این مکتب پرچمدار اصلاح ومتصرف در امور خلق می شوند، واین ندای حریت را از کشوری به کشوری ، واز شهری به شهری ، واز قریه ای به قریه ای می برندوتاج پر افتخار (قُولُوا لاإِلهَ إِلا اللهُ تُفلِحُوا) را بالای سر آدمیان ، بین زمین وآسمان ، می آویزند. این صدای گرامی در بیست وهفتم رجب هزار وچهارصد سال پیش از این هنگامی بلند می شود ، که در سراسر زمین دیو هوس ودنیا دوستی وخود پرستی واستکبار وسرکشی بسیاری از مردم را بازیچه خود قرار داده است واولین درسی را که این معلم مامور از طرف خدای قادر یگانه ، در مکتب (وَعَلَّمَکَ مالَم تَکُن تَعلَمُ.)[۲] از فرشته حامل وحی فرا می گیرد توجه به آفرینش انسان عزیز وسپس فرمان خواندن ونوشتن وتعلیم وتعلم وبیان منشاء طغیان ، وسرکوبی طاغیان وگردنکشان است.

(بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ، اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق ، خَلَقَ الإِنسانَ مِن عَلَقٍ اِقرَأ وَربُّکَ الأَکرَمُ ، اَلذّی عَلَّمَ بِالقَلَمِ ، عَلَّمَ الإِنسانَ مالَم یَعلَم ، کَلاّ اِنّ الإِنسانَ لَیَطغی ، أَن رَاهُ استَغنی .....[۳]).

۱ . نیکی وبدی برابر نیستند. بدی را به نیکوترین راه دفع کن ، که در این حال آنکه بین تو واو دشمنی است ، چون دوست مهربان تو خواهد شد. فصّلت ۳۴

۲. وآنچه را که تو هرگز نمی توانستی بیاموزی به تو آموخت. نساء ۱۱۳

۳. بخوان بنام پروردگارت که آفرید، آفرید انسان را از پاره خون ، بخوان ، پروردگارت در مقام اعلای کرم است ، آنکه آموخت بواسطه قلم ، آموخت انسان را آنچه نمی دانست.اینچنین نیست همانا انسان ، چون خود را بی نیاز یابد ، سر کشی آغاز می کند ....سوره علق

۲. انسان

کارگاه خلقت سراسر از اجزاء واعضاء عجیب ودیر یابی تشکیل یافته که هر ذره ای از آن چون مورد دقت قرار گیرد شگفت انگیز است.

میلیونها سال بربشر می گذرد ، نخبه متفکرین ودانایان در سر خلقت وراز حیات می اندیشند ومی گویند ومی نویسند واز درون وبرون زمین ونهانیهای آسمان تا زه هایی را کشف می کنند وبا رموزی آشنا می شدند .

وقتی نزدیک است به غرور علم وفریب وهم مبتلا شوند ، اتم شکسته می شود تا تمام مدعیان علم انگشت حیرت به دندان بفشارند وبی اختیار بگویند : سبحان الله ، این جهان با چنین حکمت ونظم چگونه در دل ذره ای نهفته است ودر کار وگردش است؟

دل هر ذره را چو بشکافی آفتابیش در میان بینی

بشر هر چه بکوشد وبا راز خلقت آشناتر شود وبراجزاء تشکیل دهنده عوالم چیره تر گردد از خود عجیبتر نخواهند یافت.

یکی از مهمترین اسرار نهفته در اوهمین حس کنجکاوی وعشق اشباع ناپذیر است – که هر چه برمطلوبی دست می یابد باز دلش آرام نمی گیرد وباز جستجوی محبوبی دیگر است.

ناظر بعظمت مقام انسان است کلام آن سلاله وفخر آدمیان که:

اَتَزعَمُ أَنَّکَ جِرمٌ صَغیرٌ وَفیکَ انطَوَی العالَمُ الأکبَرُ

وَأَنتَ الکِتابُ المُبینُ الذَّی بِاَحرُفِهِ یَظهَرُ المُضمَرُ [1].

انسان مصنوعی است که آسمان وزمین وتمام اسرار ودقایقی را که در آنها است همه را در بردارد.

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

مغزی است که دست صانع علیم حکیم کلید حل معمای مبداء ومعاد وسرسیر اورا درعوالم گوناگون به آن سپرده است ووظیفه وتکلیف اورا کاوش وجستجوی در خودش مقرر داشته، تا براثر تهییج وانگیزش اسرار باطن ونهفته های وجود ، خود را بیابد واز این راه باراز خلقت آشنا شود وبداند که بشر برای چه آفریده شده ، وچرا زمین وآسمان وآنچه در آنهااست مهیا ومسخر برای اواست. (وَفِی الاَرضِ آیاتٌ لِلمُوقِنینَ وَفِی اَنفُسِکُم اَفَلا تُبصِرُونَ . [2])

بعثت انبیاء – که برگزیدگان آدمیان اند – به امر پروردگار ، وابلاغ دستور وآداب کارهای شایسته ای که مناسب تربیت ورشد است ، فقط برای بعث وتهییج وانگیزش وتعلیم وتزکیه بشر است تا اورا بیدار وهوشیار کنند وراه کاوش در خودش را به اوبیاموزند واز نتیجه آگاهش نمایند ازاین نظر است که پیامبران خود را راهنما وياد آورنده ومژده دهنده وبیم دهنده ،(هادی ، مذکر ، بشیر، نذیر) خوانده اند وپس از تذکره وراهنمایی وبیان کافی واتمام حجت هرکس را به حال خود واگذاشتند.

---

۱. آیا چنان می پنداری که توهمین جسم کوچکی ، در حالیکه عالم بزرگتر در توپیچیده است (یعنی آنرا در برداری) ، وتوپی آن کتاب آشکار وآشکار کننده ای که با حروف تونهفته ها آشکار می شود. دیوان الامام علی علیه السلام ص ۱۷۵
۲. در زمین ودر خودتان نشانه هایی برای اهل یقین هست. آیا با دقت وچشم باطن نمی نگرید؟(الذاریات ، ۲۰)

راهنمایند: برای آنانکه غالبا غبار غفلت وسرگرمیهای زندگی چشم دل انسان را تیره می کند ولذا نیازمند راهنما است تا راه راست را از کج باز شناسد.

یادآورنده اند: تااورا به آنچه در نهاد وطبع اوست واز آن غافل است ، متوجه کنند.

مژده دهنده اند: چون بشر هر چه بیشتر در کشف اسرار نهفته در خود بکوشد ، هم چون چشمه ای همواره جوشان ، پیوسته می جوشد تا به مقامی بالاتر ووالاتر برسد.

بیم دهنده اند: زیرا هرچه آدمیزاده بیش از مقدار زاد وتوشه راهش ، از آنچه در اختیار اواست بیندوزد وبه واسطه آن خود را در این گذرگاه مشغول وسرگرم کند ، راهش دور می شود واز سعادت مهجور خواهد ماند وعاقبت باید وظایفی را که برعهده داشته واختیارا ادا نکرده ، اضطرارا با شکنجه وعذاب ، ومدتی دراز که خود پایان آنرا نمی داند انجام دهد :

(اِنَّ الذَّینَ لایَرجُونَ لِقائَنا وَرَضُوا بِالحَیوةِ الدُّنیا وَاطمَاَنُّوابِها وَالَّذینَ هُم عَن آیاتِنا غافِلوُنَ اُولئِکَ مَاویهُمُ النّارُ بِما کانُوا یَکسِبُونَ [1]).

پس چون بعث رسل برای بعث وانگیزش وحرکت بشر در طریق مستقیم است ، اولین وظیفه بشر بعد از شناختن خدا، شناسایی انبیاء وتصدیق وایمان داشتن به آنها ست وبلافاصله دومین وظیفه اوعمل نمودن است به آنچه می گویند، خالی از هر شائبه. زیرا آنان دستوری نمی دهند مگر اینکه برای بعث وانگیزش مفید ومتناسب باشد ، تا ضمن عمل خالص ، هر قدمی که انسان پیش می نهد تازگیهایی بیابد وببیند ، ودر راه استکشاف واستکمال خود گرمتر گردد.

هر زمان نوصورتی ونو جمال تازنودیدن ، فرو میرد ملال

---

۱. کسانی که امید ملاقات ما را ندارند ، وبه این زندگانی پست که در دسترس آنها ست خوشنودند، وخود را به آن آرامش واطمینان داده اند ، وآنانکه از آیات ونشانیهای ما غافلند به سبب کارهایی که می کردند جایگاهشان آتش است. (یونس ، ۷-۸)

(اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ یَهدیهِم رَبُّهُم بِایمانِهِم [1])

بنابر این راه هدایت وضلالت ، رشد وغی ، شناختن یانشناختن واطاعت یا معصیت انبیاء ورسل است . هر کس پیامبران را تصدیق واطاعت کرد خدا اورا یاری وهدایت می کند ، وهر کس تصدبق واطاعت نکرد خدا اورا به همان راه ضلالت و سرگردانی می کشاند، ومسئول این سر گردانی خود شخص است ، چرا که به گفته قرآن کریم:

سَاَصرِفُ عَن آیاتِیَ الَّذینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الاَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ وَاِن یَرَوا کُلَّ آیه لا یُومِنُوا بِها وَاِن یَرَوا سَبیلَ الرُّشدِ لایَتَّخِذُوهُ سَبیلاً وَاِن یَرَوا سَبیلَ الغَیِّ یَتَخِّذوُهُ سَبیلاً ذلِکَ بِاَنَّهُم کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَکانُوا عَنها غافِلینَ [2].

انسان رشید:رشد در لغت به معنی یافتن راه صلاح وصواب ورسیدن ودل بستگی به آن است ، مقابل لغت غی – که به معنی فرو رفتن در نادانی وسرگردانی است. وصول به کمال وصلاح موقوف است به تعدیل قوای نفس وظهور استعدادی که در آن نهفته است ، تدریجا ، وبه واسطه ایمان وعمل صالح ، که به منزله غذا وتحریک نفس است، تا آنچه در کمون آن است ظهور یافته به صورت عمل آشکار گردد.

ایمان ، که درستی وراستی را باور داشتن است ، وعمل صالح – که رعایت درستی وفایده هر کاراست – در تمام امور ، از جزء وکل ، جاری است . فی المثل اگر فرمانده مسلمین لشکری را در محل بروز خطر به سر بازی سپرده و به او بگوید که تا فلان ساعت باید در حال آمادگی ، مراقب باشد، ایمان سرباز باور

۱.آنانکه تصدیق نمودند وایمان آوردند وکار شایسته کردند، پروردگارشان به سبب ایمانشان هدایت وراهنماییشان می کند. یونس ۹

۲. به زودی آنان را که در زمین بنا حق خود را بزرگ می شمرند از آیاتم رویگردان می کنم ، چنانکه اگر نشانه ها وآیات را ببینند، آنها را تصدیق نکنند، واگر راه رشد را بنگرند ، آنرا راه خود نگیرند واگر نادانی وضلالت را ببینند ، آنرا راه خود قرار دهند، علت این کار این است که آیات ما راتکذیب کردند، واز آن دایم غافل بودند. اعراف ۱۴۵

داشتن سخن فرمانده است از روی حقیقت ، وپذیرش قلبی ، وعمل صالحش چشم از محل خطر برنداشتن ومراقبت کامل است. اگر آن سرباز بخواهد نماز بخواند در همان حال باید رو به محل خطر نماز بخواند ، اگر چه پشت به قبله باشد. اگر بخواهد مانند مسجد نماز بخواند وخطری متوجه شود نمازش کلید دوزخ وناصالح است (چنانکه در جنگ احد اتفاق افتادوبی ایمانی به سخن فرمانده آن شکست را بار آورد). رعایت ایمان وعمل صالح در تمام امور مستلزم آن است که انسان در هر کار عالم به صلاح وفساد آن باشد . از این جهت امام جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام فرموده است: «دوست دارم برسراصحابم با تازیانه زده شود تا فقیه ودانا شوند[1]» . هر علم وعمل که موجب تقویت وتکمیل قوای نفس آدمی نشود زیان آور است، زیرا انسان را به غرور وانحراف خواهد کشانید ، لذا وقتی حضرت موسی وخضر علی نبینا وآله وعلیهماالسلام باهم برخورد می کنند، وحضرت موسی از او تقاضای تعلیم می نماید ، مقید شده است به رشد (هَل اَتَّبِعُکَ عَلی أَن تعلّمن مِمّا عُلِّمَتَ رُشداً [2] .

قرآن حصول رشد را ، اجابت دعوت خدا وایمان به او مقرر داشته است(فَلیَستَجیبُوا لی وَ لیُومِنُوا بی لَعَلَّهُم یُرشُدوُنَ [3])

۱. عن ابان بن تغلب عن ابیعبدالله علیه السلم قال: لوددت ان اصحابی ضربت رووسهم بالسیاط حتی یتفقهوا(کافی ج۱ص۳۱).

۲. آیا تورا پیروی کنم که آنچه بتو آموخته اند بمن برای رشد ووصول به خیر به من بیاموزی؟ کهف ۶۶

۳. پس باید مرا اجابت کنند ، وبه من ایمان آورند(تصدیم کنند) به امید اینکه رشد یابند. بقره ۱۸۶

وراشدین را چنین فرموده است : (وَلکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیکُمُ الایمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُم وَکَرَّهَ اِلَیکُم الکُفرَ وَالفُسُوقَ وَالعُصیانَ اُولئِکَ هُمُ الرّاشِدوُنَ فَضلاً مِنَ اللّٰهِ وَ نِعمَهً وَاللّٰهُ عَلیمٌ حَکیمٌ [1])

دوست داشتن ایمان اصل وریشه رشد وکراهت داشتن کفر وفسوق وعصیان نشان فقدان ایمان است . کفر، پوشاندن نعمتهای الهی است در حال انکار، یعنی عمل کردن بدون توجه به دستور.

فسق ، بیرون رفتن است از میزان میانه روی وخارج شدن دستور. عصیان نافرمانی وسرپیچی از انقیاد است. بنابراین ، رشد خود فرع بعث وهشیاری است ، زیرا با حال غفلت و عدم توجه به وظائف وتکالیف مختلفه ای که انسان علی الدوام با آن در حرکت است، امکان حصول رشد وجود ندارد .

پس رشید کامل مومن کامل است، که درجات ده گانه ایمان را طی کرده ، وبه مقام اطمینان نفس رسیده است ، ومخالف چنین کس غیر رشید است . یعنی آن که از ایمان وعمل صالح ورسیدن به حق روگردان است.

دربین این دو مرحله برحسب حالات مومنین وعاملین وپویندگان راه رشد، درجات ومراتب زیاداست.

از این جاسری از اسرار دین روشن می شود، که عدم توجه به آن سبب سرگردانی وپریشانی خاطر شده ، وآن اختلافی است که در ظاهر دستورهای دین مشاهده می شود. این اختلاف ، نه ناشی از تردید گوینده است، بلکه ناظر به اختلاف طبایع ودرجات ومراتب نفوس مکلفین است ، چنانکه کارهایی را که مثلا کودک چهار ساله انجام می دهد اگر همان کارها را در ده سالگی مرتکب شود قبیح بوده، زیرا به میزان سنش قوایش رو به کمال رفته است .

---

۱. ولکن ایمان را محبوب شما قرار دادوآن را در قلبتان زیبا وارد کرد وکفر وفسوق وعصیان را مکروه خاطرتان فرمود. آنانکه چنینند ، رشد یافتگانند واین عنایت ونعمتی است از خدا، وخدا داناست وکارهایش از روی حکمت است. حجرات ۷و۸

درجات ده گانه ایمان نیز ناظر بهمین نکته است وعبارت مشهور: «حَسَناتُ الاَبرارِ سَیِّئاتُ المُقَرَّبینَ[1] » هم به این نکته توجه دارد ، زیرا حسنه بدل به سیئه نمی شود ، همچنانکه عمل بچه چهار ساله در آن سن حسنه بود وپس از گذراندن سالهای دیگر، همان عمل سیئه به شمار می آید. از این جهت است که حضرت لوط علی نبینا وآله وعلیه السلم به آن افراد بد کردار ناصالح ، که مانند کودکان خردسال قباحت وزشتی عمل را درک نمی کردند فرموده است:« اَلَیسَ مِنکُم رَجُلٌ رَشیدٌ [2] »

چون یافتن راه رشد وشناختن اعمال صالحه وطرز عمل ودانستن وقت وهنگام آن بدون معلم امکان ندارد، اولین وظیفه مسلم وحتمی بشر واصل وریشه دین شناختن رسول وتسلیم شدن دربرابراوست [3]. ، که فرمانش فرمان خداست (مَن یُطِعِ الَّرسُولَ فَقَد اَطاعَ اللهَ [4].)

به هر اندازه که طاعت خالصتر باشد ، سنخیت بارسول محکم تر خواهد شد وبربصیرت مطیع افزوده می شود ، چرا که اطاعت موجب ازدیاد سنخیت است که شرط اساسی پذیرش است، ودر تمام امور جاری است .

۱.اعمال خوب نیکان ، اعمال نادرست نزدیکان قرب الهی است. بحارالانوارج۱۱ص۲۵۶

۲. آیا در بین شما یک شخصیت رشد یافته (فرهیخته) وجود ندارد ؟ هود ۷۸

۳.در تفسیر برهان ضمن پاسخ مفصلی که امام صادق علیه السلام بمفضل رحمه الله داده مرقوم است : « فاصل الدین معرفه الرسل و ولایتهم وان الله عز وجل احل حلالا وحرم حراما فجعل حلاله حلالا الی یوم القیمه وجعل حرامه حراما الی یوم القیامه فمعرفه الرسل وطاعتهم هی الحلال فالمحلل ما حللوه والمحرم ما حرموه وهم اصله ومنهم الفروع الحلال» (پس ریشه دین شناختن رسولان وآنها را ولی دانستن است . خدای عزوجل حلالی را حلال و حرامی را حرام فرمود وحلال را تا روز قیامت حلال وحرام را تاروز قیامت حرام فرموده است . پس حلال ، شناختن رسولان واطاعت آنهاست وحلال آن است که آنان حلال کردند، وحرام آن است که آنان حرام کردند وآنان اصل وریشه آنند ، وفروع حلال از آنهاست .»

۴.آن کس که این رسول را اطاعت کند خدارا اطاعت کرده است. نساء ۸۰

چنانکه در کتاب تحف العقول ضمن وصایای رسول معظم بمعاذبن جبل نقل شده که فرمود : «وَاَحدِث لِکُلِّ ذَنبٍ تَوبَةً ، السِّرِ بِالسِّرِ، وَالعَلانِیَهِ بِالعَلانِیَهِ» (برای هر گناه تجدید توبه کن ، برای گناه پنهان توبه پنهان ، وبرای گناه آشکار توبه آشکار) که معلوم می شود در تدارک وتوبه از گناه نیز باید سنخیت رعایت شود.

۳.بعث

چون مبنای سخن در این کتاب ، بعث ومتفرعات آن است باید در پیرامون این لغت شرح مختصری گفته شود، تا فهم مطالب آینده آسانتر باشد.

معنی بعث را لغویّین اثاره الشیء (تهییج وانگیختن چیزی) گفته اند. سپس آن را درمعانی دیگری نیز که بااین کلمه سازگاری داشته باشد به کار برده اند، که در بعض موارد علاوه برانگیختن ، توجیه، یعنی رو براه کردن وبه جایی فرستادن ، نیز در آن ملحوظ است. اگرچه لغات موضوعه الفاظی است که به واسطه قوه ای که خدا برای حل معضلات به مغز بشر سپرده بین هر جمعیتی به وجود آمده، ومردم طبق قرارداد، بااستعمال این الفاظ رفع نیاز می کنند، لیکن حقیقت معانی الفاظ را باید در کتاب لغت پیامبران جست. چه، در عالم الفاظ، که قوالب معانی هستند همانند عالم ابدان، نور وظلمت وصحت وسقم راه دارد. بنابر این هرجا، درمورد لفظی بین نظر لغت نویسان ونظر قرآن اختلافی باشد ، باید به حکم« وَمَا اختَلَفتُم فی شَیءٍ فَحُکمُهُ اِلیَ اللهِ [1]. » مانند سایر امور، قرآن را مقیاس صحت قرار داده ، ولغت نامه ها برقرآن عرضه شوند ، نه قرآن برآنها. این

خود اصلی از اصول است که برای فهم مقصود خدا ورسول باید مورد توجه باشد.

در قرآن لغت بعث با صیغه های مختلف به کار رفته ومجموعا به دوقسمت تقسیم می شود. قسمتی راجع به بعث وانگیزش انبیاء ، که مقدمه رسالت است ودر همه آیات این باب ، به دنبال بعث ، مفهوم ارسال آمده است. مانند کریمة وَلَقَد بَعَثنا فِی کُلِّ اُمَّهِ رَسُولاً [۲] و نظایر آن.

---

۱. آنچه که در آن اختلاف کردید ، حکم آن بخدا باید بازگردد. شوری ۱۰

۲. وبه تحقیق برانگیختیم در هر امتی رسولی . نحل ۳۶

قسمت دوم راجع به مطالب دیگر است که خود دوبخش دارد: یکی درباره افراد واتفاقات، دیگری راجع به دوران بعد از مرگ وخروج نفس از بدن. در تمام این موارد، همان معنی اصلی اثاره(تهییج وانگیختن) ملحوظ است ، وبعضی توجیه را که همان معنی ارسال است متضمن اند.

ونمونه مورد اول در قضیه اصحاب کهف (ثُمَّ بَعَثنا هُم لِیَتساءَلُوا بَینَهُم [۱]) ونمونه مورد دوم (فَبَعَثَ اللهُ غُراباً یَبحَثُ فِی الاَرضِ [۲]) وآیات مربوط به بعث رسل نیز ازاین باب است.

آیاتی که درباره بعث موتی (مردگان) است ناظر به قسمت اول یعنی صرف تهییج وانگیزش است. زیرا بعث آنان برای انباء ، یعنی خبردادن وآگاه کردن آنهاست براعمال وکارهاشان، که آنها رااز خواب غفلت بیدار وبا حقیقت آنچه پیامبران خبرداده بودندآشنایشان می کنند(زَعَمَ الَّذینَ کَفَرُوا اَن لَن یُبعَثُوا قُل بَلی وَرَبِّی لَتُبعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّئُنَّ بِما عَمِلَتُم وَذلِکَ عَلَی اللهِ یَسیرٌ [۳]).

بعث ونشر وحشر واحیاء لغاتی هستند که درباره اموات به کار رفته اند که اگر به جای یکدیگر استعمال شوند موجب اشتباه می شود.

بعث: یعنی انگیختن، نشر: باز شدن ، حشر: دسته جمعی از جایی برون رفتن ، که لازمه اش جمع بعد از تفرقه است ، احیاء: زنده کردن ، صورتا یا معنا.

لذا آنجا که مقوله قول حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام است (وَالسَّلامُ عَلَیَّ یَومَ وُلِدتُ وَیَومَ اَمُوتُ وَیَومَ اُبعَثُ حَیّاً [۴])

۱.سپس برانگیختم آنانرا که از خود پرسش کنند. کهف، ۱۹

۲.پس برانگیخت خدا کلاغی را که زمین را شکافته وباز کند. مائده،۳۱

۳.آنانکه کافر شدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد . بگو آری سوگند به پروردگارم ، که البته برانگیخته می شوید ، سپس خبرداده می شوید به آنچه کرده اید.همانا آن برخدا آسان است. التغابن ، ۶

۴.سلام برمن هنگامیکه ولادت یافتم وآنگاه که می میرم وگاهی که برانگیخته می شوم در حال زندگی. مریم ، ۳۳

حیات را برای بعث آورده تا معلوم شود که بعث واحیاء یکی نیستندوبعث متفرع برحیات است. نکته قابل توجه در این بحث این است که زنده کردن پس از مرگ ، باآمدن باران وزنده

کردن زمین – ازآن پس که مرده است – وتشبیه اخراج اموات به آن نشان داده شده، که پس از مفارقت نفس وگسیختن بدن انجام می یابد.

بعث وانبعاث وانباء درباره نفس است که مورد امر ونهی وثواب وعقاب است ومردن به مرک عرفی معروف در اذهان نیست . متبا در عرفی موت(مرگ) در ذهن عامه مردمان زوال قوه حاسه واز کار افتادن بدن است ومرده کسی را می گویند که جریان خون در بدنش قطع شده وبدرود زندگی گفته است ، لیکن این لفظ از نظر قرآن ، در معانی دیگری به کار برده شده است :

۱) همان معنی متبادر عرفی که اذهان با آن مانوس است (ثم اماته فاقبره ثم اذاشاء انشره [۱])
۲) برابر قوة نامیه که در روئیدنیهاست(وَآیَةٌ لَهُمُ الاَرضُ المَیتَةُ اَحیَیناها وَاَخرَجنا مِنها حَبًّا فَمِنهُ یاکُلُونَ [۲]).
۳) خواب که از آن به توفی تعبیر شده ، وبا مرگ عرفی در یک ردیف افتاده(اَللّهُ یَتَوَفَّی الأنفُسَ حینَ مَوتِهَا وَالَّتی لَم تَمتُ فِی مَنامِها فَیُمسِکُ الَّتی عَلَیها المَوتَ وَیُرسِلُ الاُخرَی اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی [۳]).

۴)جهالت ونقصان قوة عاقله یعنی موت معنوی (اَوَمَن کانَ مَیِّتاً فَاَحیَیناهُ وَجَعَلنا لَهُ نُوراً یَمشی بِهِ فِی النّاسِ کَمَنِ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیسَ بِخارِجٍ مِنهَا [۴]).

۱.سپس اورا میراند ، پس در گور کرد ، پس هنگامی که خواست اورا گستراند. عبس،۲۲

۲.ویک نشانی برای آنان ، زمین مرده است که آنرا زنده کردیم واز آن دانه ای بیرون آوردیم که از آن می خورند. یس ، ۳۲

۳.خدا می گیرد نفوس را هنگام مرگ وآنکه نمرده است ، می گیرد نفسش را در زمان خوابش. پس نگاه می دارد آن را که فرمان مرگش رسیده ومی فرستد آن دیگر را تا مدت نامبرده معین. زمر ، ۴۲

۴.آیا کسی که مرده بود زنده اش کردیم وبرای اوروشنایی قرار دادیم که به واسطه آن در میان مردم راه می رفت ، مانند کسی است که مثلش در تاریکیها است که خارج شونده از آن نیست؟ انعام، ۱۲۲

آنکه دارای روشنایی است و برمبنای عقل وشرع میان مردمان راه می رود، زنده است وآنکه در تاریکی سفاهت وغفلت است ومسیرش در تاریکیهاست ، مرده است.

وبه این معنی است موت در: اِنَّما یَستَجِیبُ الَّذینَ یَسمَعُونَ وَالمَوتَی یَبعَثُهُمُ اللهُ اِلَیهِ یُرجَعُونَ [1]. ، زیرا این کسان که مرده نامیده شده اند داخل در همان جمعیت مورد دعوت رسول بوده اند ، که جمعی دعوت را اجابت کرده وسامع معرفی شده اند وبعضی دیگر که تمرد ورزیده ورد دعوت کرده اند مرده معرفی شده وبعث آنها براثر مخالفتشان به تاخیر افتاده است .

این تسلیت خاطری است برای رسول معظم که از اعراض آنان رنجیده است وآگاهی به اینکه عاقبت خدا آنها را برمی انگیزد ، آنگاه پس از بیداری وهشیاری به سوی اوباز شان می گرداند.

مرحوم صدوق این حدیث را در خصال نقل کرده است : قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ، اَربَعٌ یُمِتنَ القَلبَ ، الذَّنبُ عَلَی الذَّنبِ، وَکَثِرَهُ مُنافَسَهِ النِّساءِ وَمُماراهُ الاَحمَقِ تَقُولُ وَ یَقُولُ وَلایَرجِعُ اِلَیَ خَیرٍ وَمُجالَسَهُ المَوتَی ، فَقیلَ یارَسُولَ اللهِ وَمَا المَوتَیَ قالَ کُلُّ غَنِّیٍ مُترَفٍ [2].

از این جمله دو نکته یافته می شود: یکی مردن دل براثر این کارها، ودیگر مرده بودن هر ثروتمند خوشگذران ، وحال آنکه این هر دو از نظر عرف مرده نیستند.

۱. جز این نیست که اجابت می کنند آنان که می شنوند ، ومردگان را خدا برمی انگیزاند سپس به سوی او بازشان می گردانند. آیه ۳۶ سوره انعام

۲. پیغمبرفرمود چهار چیز دل را می میراند : ۱) گناه روی گناه ۲) همدمی زیاد با زنان ۳) گفت وشنید زیاد مجادله آمیز با احمق ۴) همنشینی با مردگان . گفته شد مردگان کیانند؟ فرمود: هر ثروتمند خوشگذران.

بنابرآنچه گذشت بعث همان تهییج وبیداری حالت خفته در نهاد بشر است که پیامبران پس از بعث خود(در این باره شرحی خواهد آمد انشاء الله) برای آن ماموریت یافته اند.

از آیاتی که راجع به هدایت وضلالت ، وتسلیت خاطر انبیاء علیهم السلام در برابر رنجیدگی از اعتراض منکرین ، واظهار عجز خود پیامبران نازل شده است تلویحا، واز آیة شریفة : قُل لا یَعلَمُ مَن فِی السَّمواتِ وَالاَرضِ الغَیبَ اِلاَّ اللهُ وَما یَشعُرُونَ اَیّانَ یُبعَثُونَ [۱].

تصریحا برمی آید که بیداری وانگیزش وهشیاری هر فردی را وقت معینی است که غیر از خدای خالق لطیف کسی آن را نمی داند – مگر آن کس که خدا اورا آگاه فرماید ، وبافشار و زور نمی توان آن حالت خفته را بیدار کرد وآیه ۳۴ سوره انعام که با لحن سرزنش آمیزی به پیغمبر یادآوری شده ناظر براین نکته است : فَاِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ اِعراضُهُم فَاِنِ استَطَعتَ اَن تَبتَغِیَ نَفَقاً فِی الاَرضِ اَوسُلَّماً فِی السَّماءِ فَتَاتِیَهُم بِآیَهٍ وَلَوشاءَ اللهُ لَجَمَعَهُم عَلَی الهُدیَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الجَاهِلِینَ [۲]. و تمام آیاتی که نظیر این آیه هستند مانند : لَیسَ عَلَیکَ هُدیهُم وَلکِنَّ اللهَ یَهدیِ مَن یَشاءُ [۳].

وآیات دیگری که با عبارات گوناگون آمده همه به این معنی دلالت روشن دارند.

در مناجات شعبانیه ائمه علیهم السلام آمده است: اِلهِی لَم یَکُن لِی حَولٌ فَاَنتَقِلَ بِهِ عَن مَعصِیَتِکَ اِلاَّ فِی وَقتٍ اَیقَظتَّنِی لِمَحَّبَتِکَ . یعنی خدای من ، مرا آن توانایی نیست که از نافرمانی توکنار روم مگر آن گاه که مرا برای محبت خود بیدار کنی.

---

۱. بگو نمی دانند کسانی که در آسمانها وزمینند غیب را (آنچه نهفته است) مگر خدا ، ودرک نمی کنند چه وقت برانگیخته می شوند. نمل،۶۵
۲. پس اگر دشوار است برتو روگرداندنشان، پس اگر توانستی در زمین نقبی بزنی یا نردبامی در آسمان گذاری ، پس نشانه برای آنان بیاوری ! اگرخدا خواست، آنان را برهدایت گرد خواهد آورد . توالبته از نادانان مباش . انعام ، ۳۵
۳. هدایت آنان برعهده تونیست ، ولیکن خدا هدایت می کند هر که را بخواهد. بقره ، ۲۷۲

این ایقاظ همان بیداری وبعث است که براثر محبت خدا به بنده ، که به واسطة اطاعت رسول دست می دهد آشکار می گردد. چنانکه فرمود(اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحبِبکُمُ اللهُ وَیَغفِرلَکُم ذُنُوبَکُم وَاللهَ غَفُورٌ رَحیِمٌ [1].)

وظیفة پیامبران نمایاندن راه بعثت وآموختن سیر در آن است یعنی راهی که خود به اعانت ویاری خدای سبحانه پیموده اند وبازگشته ورسالت یافته اند ، به افراد بشر نشان دهند وآنها را آگاه کنند به آنچه موجب تقویت هشیاری ویا سبب غفلت است ، تا هر کس در خور استعداد وزودیا دیر بیدار شدنش از آنان تعلیم گرفته بهره مند شود.

آن راه ودستور چنین خلاصه می شود : تفکر در خود وسایر مخلوق وشناختن نقص وکمال ، تعقل در نظام محکم وعجیب خلقت وعبرت گرفتن ، ودریافت ارتباط خود وتمام اجزاء عالم با یکدیگر .

این همان تفکر است که یک ساعتش را از عبادت یک سال یا شصت وهفتاد سال(برحسب اختلاف درجات تفکر وآنچه در آن می اندیشند) بهتر دانسته اند ، زیرا عبادت بدون تفکر پوست بی مغز است .

برای اینکه انسان بتواند دم بدم متوجه شود که در حالت بعث وانگیزش است یانه ، راهنمایان ترازویی دوکفه به دست او سپرده اند تا دایم خود را با آن بسنجد این ترازو همان ذکر و غفلت است – که تعبیرات مختلفه قرآن روی آنها دور می زند . چنانکه فرمود: (ولقد صرفنا فی هذا القرآن لیذکروا [۲]) .

ذاکر : یعنی هشیار ومتوجه به اینکه مصنوع است ، ووظایفی دارد که باید هر دم آنرا طبق دستور وفرمان صانعش انجام دهد.

۱. اگر خدا را دوست می دارید پیرو من باشید تا خدا دوستتان بدارد وگناهانتان را بیامرزد وخدا آمرزنده ومهربان است. آل عمران ۳۱
۲. وما این قرآن را به سخنان نیکو بیان کردیم تا خلق متذکر شوند. اسراء ۴۱

غافل: عکس آن است ، کسی که سرگرم لهو وبازیگری است ، وبه خود ورفتار ووظایفش توجهی ندارد.

گروه نخست (هشیاران) بتدریـج حالت بعث در ایشان تقویت می شود وبا راز خلقت آشنا می گردند وروابط خود را باعالم درک می کنند وخود را برای عوالم بعد مهیا می نمایند ، وبه هر اندازه بیشتر مراقب باشند در آن عالم آزاد ترند.

دسته دوم (هوسبازان) که نیروی بعث را زیر پرده کج پوئی پوشانده وبه آخرت وآینده توجه نکرده اند ، اگر باز نگردند وتا هنگام درگذشت از این عالم همچنان در حال غفلت وسرگرم خور وخواب وخشم وشهوت بمانند، بعث وهشیاریشان موقوف به عالم بعد خواهد بود. چنانکه این آیه به آن اشاره دارد که : کلاّ لما یقض ما امره [1].

بنابراین کسانی که از این عالم بیدارو هشیار ومطیع خدا ورسول گذشتند عالم بعد برای ایشان دوران ارتقاء وزیادتی نعمتهای پی در پی است ودستورهایی که در دعاها آمده ودر آنها حتی برای پیغمبر هم درخواست درجه وسیله ومقام محمود از خدا خواسته می شود ، موید این معنی است .

واما کسانی که غافل عمر خود را در غفلت از فرمان ودستور خدا ورسول گذراندند ورودشان در عالم دیگر مقدمه بعث وانگیزش آنها وبرخورد به چیزهایی است که با آنها آشنا نبوده اند ، وبراثر آن که خود را از نعمت بیداری محروم داشته اند ، بناچار باید با عذاب وشکنجه بیدار شوند، واینکه در آیات قرآن ، عذاب با اوصاف گوناگون یاد شده (عذاب الیم ، شدید، حریق، عظیم و...) ناظر به مراتب اعمال افراد است.

---

۱. آنچه را به آن مأمور بود هنوز انجام نداده است. عبس ۳

خواهش واندرز

بشربالفطره دارای حالت بعث وانبعاث است وبدون آن که نه هیچ کاری را می تواند انجام دهد ونه تربیت ورشدش امکان پذیر است. لیکن به واسطه کثرت وضوح این حالت کمتر کسی به آن متوجه است – مانند هوا که زندگی ما به آن بسته است ولی بسیار کم هستند کسانی که توجه به عظمت هوا وتنفس داشته باشند.

قوه بعث وانبعاث از بدو تولد اودر انسان به کار می افتد وتدریجا روبه کمال می رود . لذا برای انجام هر کاری ، نخست در خود رغبتی احساس می کند وسپس برای انجامش برمی خیزد . حالت اول بعث ، یعنی بیداری وهشیاری ، وحالت دوم انبعاث است ، یعنی پذیرش آن هشیاری وبه کار انداختنش . مثلا اگر کسی درخود احساس تشنگی می کند حالت بعث دارد وهنگامی که برای به دست آوردن ونوشیدن آب برخیزد حالت دوم انبعاث می یابد ، وچنین است در تمام جزء وکل امور . به عبارت دیگر ، در انسان حالتی پیدا می شود که اورا به فکر وا می دارد وپس از تفکر ، از پی کاری می رود یا سخنی می گوید.

اساساً بعث یعنی بیداری وهشیاری وانگیزش. چنانکه درقرآن آمده است: وَهُوَ الذَّیِ یَتَوَفّیکُم بِالیَّلِ وَیَعلَمُ مَاجَرَحتُم بِالنَّهارِ ثُمَّ یَبعَثُکُمُ فِیهِ لِیُقضیَ اَجَلٌ مُسَمَّیً [1].

بنابراین اگر خوانندگان به مطالبی برخوردند، که ذهنشان با آن مانوس نیست، مانند اینکه : « بشر با انبیاء در بعث وانبعاث شرکت دارد وبدون این حالت فهم سخن وپذیرش دعوتشان ممکن نیست » ونظایر آن ، موجب توهم وکج فهمی نشود واین تصور را فراهم نیاورد که : اگر چنین است پس هرکس می تواند پیغمبرباشد.

۱. اواست که در شب نفس شما را می گیرد و می داند آنچه در روز کسب می کنید . سپس شما را در روز بر می انگیزد (بیدار می کند) تا مدت معین به سر آید. آیة ۶۰ سوره انعام

نه ، چنین نیست . هرگز ، معاذالله ! نبوت شان هر کس نیست ، بلکه منصبی است خدایی ومخصوص به افرادی معین ، وپس از بعثت ورسالت حضرت محمدبن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه وآله الطاهرین ، باب نبوت وهرگونه ادعا بسته شده است . بعد از او هر کس مدعی نبوت ورسالت ویا امامت ووصایت

باشد (غیر از دوازدهمین امام ، که در جای خود تفصیلا ومستدلا معرفی شده است)

کافر دروغگو ودام اندازی است که می خواهد از این راه برمردمان نادان حکومت کند واز اموالشان به رایگان بهره برد ودر مرتع آسایش بچرد.

به خوانندگان این مجموعه توصیه می کنم که مدلول این دستور مهم را همیشه در برابر چشم دل و سر خود داشته باشند که : (فَبَشِّر عِبادِ الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعُونَ اَحسَنَهُ اُولئِکَ الَّذِینَ هَدَیهُمُ اللهُ وَاُولئِکَ هُمُ اُولُوا الاَلبَابِ [1]) وهر مطلبی راکه درنیافتند فوری مبادرت به انکار نکنند- بخصوص سخنی که تکیه گاهش قرآن وبیان رسول الله وعترت او- صلوات الله علیهم اجمعین – باشد.

انسان وبعثت

از روزی که بشر در زمین پا وماوی گرفته دانسته یا ندانسته با بعث ونبوت ورسالت سرو کار داشته وبرحسب نیاز فطری نتوانسته از آن سر بپیچد ، ولو آنکه گاه بواسطه نشناختن بعث وانبعاث خودش در اتخاذ وانتخاب پیشوا به اشتباه افتاده باشد وبجای نبی، متنبی را پی گرفته وبراثر جهالت خود راباخته باشد.

روشنتر دلیل براین مدعا صفحات تاریخ ادوار گذشته ومشهودات هر عصر است ، که کسانی افرادی را از جمع خود بر می گزیده وبزرگ می کرده اند وسر برخط فرمانش می گذاشته اند وحتی در برابر تحمیلات ناهنجارش نیز بردباری نشان می داده اند وگاهی اگر دانای بینایی بر آنان خرده می گرفته وبه کج پوئیشان متوجهشان می ساخته ، دربرابر این خیر خواهی این معنی را

۱. مژده بده آن بندگانم راکه گوش به سخن فرا می دارند، آنگاه نیکوترینش را پیروی می کنند ، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان فرمود وآنان صاحبان مغزند. زمر ۱۷و۱۸

پاسخ می یافته که: (مَانَعبُدُهُم اِلاّ لِیُقَرِّبُونَا اِلَی اللهِ زُلفَی [1]) .

این نبوده ونیست مگر همان سرشت ونهاد وفطرت که اورا به عجزش آگاه می کرده وبه گرفتن پیشوایش وامی داشته وپاسخی این چنین برزبانشان جاری می کرده است.

اینکه بعضی بی خبران از راز خلقت وارتباط دقیق اجزاء عالم گفته اندکه پیامبری از پدیده های افکار مردمان ضعیف الفکر بوده وچون فکر بشر قوی شود خود به خود این پدیده از میان می رود سخنی است ناشی از عدم تفکر وتدبر در خلقت انسان وعالم ، که نادرستی اش مشهود خرد وخردمندان است.[2]

نیازمندی مجتمع بشری به راهنما وقانون الهی و مربی صالح آسمانی همچون نیازمندی بدن اواست به قلب ومغز، که حیات وتعدیل حرکات اعضایش مرهون آن دو عضو است.

آدمی عالمی است فشرده وعالم آدمی است گسترده[2] که در تمام عالم شئون مشابه یکدیگرند وهمچنانکه بدن را از قلب ومغز چاره نیست ، عالم را نیز از پیامبران واوصیاء وقائم مقامانشان ، که باید متصف باوصاف آنها باشند چاره نیست – چه آنکه آنها به منزله قلب ومغز عالمند؛ وهمچنانکه قلب

۱. ما آنها را اطاعت وپیروی نمی کنیم مگر اینکه وسیله نزدیکی ما به خداوند شوند. زمر۳

۲. اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی روم ۸. آیا نیندیشیده اند در خودشان که خدا نیافریده است ، آسمانها وزمین وآنچه در آنها است، مگر به حق وبرای مدتی معین ؟. از این پرسش چنین برمی آید که انسان را با آسمانها وزمین وآنچه در آنهاست رابطه ومانندگی هست ، که با تفکر در خود می تواند به آن برسد وگرنه این سوال مورد نداشت.

ومغز ، هریک – برحسب حکمت – ممتاز وبرتر از اعضاء دیگر ساخته شده اند، راهنمایان منصوب از

طرف خدا باید ممتاز ساخته شوند، واین عین عدل وصواب است [1].

مایه ایمان به خدا ورسول وعالم آخرت در خمیره وسرشت هر فرد از افراد بشر نهفته است وانبیاء فقط برای بیداری (بعث) اووتوجهش به آنچه در نهادش نهفته ومستور است برانگیخته می شوند [2].

وجود این سر مکنون در او ، با اندک توجهی ، آشکار می گردد.

---

۱. الله یَصطَفِی مِنَ المَلئِکَهِ رُسُلاً وَمِنَ النَّاسِ اِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ حج ۷۵ . خدا از فرشتگان واز مردمان رسل وپیامبران برمی گزیند همانا خدا شنوای بینا ست.

این آیه دلالت روشن دارد براین که انبیا وفرستادگان خدا برگزیده ومنتخب وجود می یابند ، وهمان گونه که انسان دارای ظاهر وباطنی است وباطنش فرمانده ومسلط برظاهر اواست وپیوسته به ظاهرش از باطنش مدد می رسد ، عالم نیز که انسان کبیر است چنین است که دایم از غیب وباطن آن به شهود وظاهرش مدد می رسد وواسطه این فیوضات انبیا هستندکه خدای سبحانه آنان را مسلط بر عالم فرموده ومدبر ومدیر امور آن مقرر داشته است.

۳. فَبَعَثَ فِيهِم رُسُلَهُ وَواتَرَا لَيهِم اَنبِيائَهُ لِيَستَا دُوهُم مِيثاقَ فِطرَتِهِ وَ يُذَّكِرُوهُم مَنسِيَّ نِعمَتِهِ وَيَحتَجُّوا عَلَيهِم بِالتَّبلِيغِ ، وَيُثِيرُوا لَهُم دَفائِنَ العُقُولِ وَيُرُوُهُمُ الآيَاتِ المُقَدَّرَةَ مِن سَقفٍ فَوقَهُم مَرفُوعٍ وَمِهَادٍ تَحتَهُم مَوضُوعٍ (نهج البلاغه) خطبه ۱- پس برانگیخت در آنان فرستادگانش را وپیاپی فرستادپیام آورانش را تا از آنان پیمان فطرت را باز خواهند ونعمتهای فراموش شدة اورا یاد آور شوند وبه واسطة تبلیغ حجت را برآنان تمام کنند وگنجینه های خودشان و آیات ونشانیها وهندسة خلقت را به آنان بنمایانند از سقفی که بربالای آنان افراشته است (آسمان) واز گاهواره وآرامشگاهی که زیر آنان گذاشته شده (زمین)

.۴

چراکه هرکس ، در هر مرحله از فهم وتمیز باشد ، چون به خود توجه کند هستی خود را بدون برهان خارجی حسا خواهد یافت ، زیرا پیوسته کارها وچیزهائی را بخود نسبت می دهد که صدور آن کارها وآن نسبتها نشان هستی اوست وامکان ندارد وجود وبود خود را انکار کند.

آنگاه به ساختمان ظاهری وترکیب منظم بدن – چشم وگوش ودست وپا و ... – وساختار درونی آن – گوارش وگردش خون و ... – می نگرد وسپس به آنچه مایه حیات وزیست وبقای اواست توجه می کند ووجدانا درک می نماید که خود در ایجاد آنها هیچ گونه دستی نداشته وندارد وتمام این پدیده ها واموربدون اراده وخواست اوصورت می پذیرد ؛ ونیز در می یابد که با همه دلبستگی وعلاقه به زندگی ورنگ آمیزیهای آن ، قهراً و بناخواه همه را ترک می کند واز آن بیرون برده می شود .

اینجاست که طبعاً واضطراراً در برابر این اعتقاد که : مرا صانع وسازنده ای هست سر تسلیم فرود می آورد وبه عجز خود اعتراف می نماید وچون خود وهر چه راکه باآن برخورد می کند (چه از راه حس ، وچه از طریق اندیشه وفکر) می بیند که دمادم

در حال پیوستن وگسستن وجمع وتفریق وحیات وموت وتغییر صورت وتبدیل واضمحلال است ، نیروی تمیز(عقل) او زانوی تسلیم برزمین زده اقرار خواهد کرد که صانع من وسایر مخلوقات ، بیرون از دایرة چنین موجودات ناتوانی است که از هر جزء وعضوشان ، بیچارگی هویداست ، ومنزه است از آنکه مخلوقاتش بتوانند براواحاطه کنند، واورا چنانکه هست بیابند ویا جز از طریق آثار به شناسائی اوراه توانند یافت .

سپس به اعضای خود وآنچه با آن سرو کار دارد می نگرد ومی بیند که از هر چه در اختیار اوست کاری می خواهد، وهیچ چیز را مهمل ومعطل وبلا اثر نخواهد یافت ؛ ودر این هنگام است که زبان حالش می پرسد : « از من چه خواسته شده ، ومن برای چه ساخته شده ام؟ »

وپاسخی برای این پرسش ندارد – وچنین نیز باید باشد – زیرا خودش خودش را نساخته وشاهد خلق خودش نیز نبوده تا بفهمد چه کار از او خواسته شده است ، واینجاست که بناچار خود را محتاج معلمی می بیند که سر خلقت خود را از او بپرسد واین معلم کسی باید باشد بالاتر از این پرسنده که بتواند جوابی قانع کننده – که موجب آرامش خاطر ورفع اضطرابش باشد –

به او بدهد وزبان قلبش به ضرورت و وجوب وجود این معلم – که همانا پیامبر است – از روی بصیرت اقرار می کند.

اما علی رغم این همه مقدمات ، باز خود را آرام نمی بیند واز خود می پرسد از رتق وفتق امور وبه هم بستن وگسستن وسعی وتلاشی که دارم امید نتیجه از من منفک نیست ، واز هر اقدامی انتظار نتیجه ای در وقت معینی ، دارم . وحال ، نتیجه وجود من چیست ؟ وکی وکجا ظاهر خواهد شد ؟ من که از این گذرگاه ناکام می گذرم ، پس فایده وجود وبود ورنج وکوششم چیست؟

در برابر این پرسش نیز پاسخی ندارد جز اینکه اعتراف به عالم دیگری در پی این عالم وجهانی ورای این جهان کند – که همان عالم آخرت است ، که در قرآن از آن بسیار یاد شده ودر پی این عالم خواهد بود – چنانکه این عالم کنونی در پی عالم ارحام ومحل ساختمان این کالبد وبدن بود.این مقدار درک ودریافت واعتقاد به وجود صانع وبرتر بودنش از شبیه ونظیر وهمانند ، ووجوب رسول ونمایندة صانع ، وعالمی در پی این عالم گذرا ، وبازگشت آثار اعمال ، و وصول به نتیجه کار با اندک توجهی برای هر کس حاصل می شود – اگر چه بیابان گردی درس ناخوانده باشد – وچون کسی بدین پایه از درک ودریافت وباور

رسید حجت براو تمام است .این همان بعث وانگیزش فطری است که در نهاد هر فرد از افراد آدمیان نهفته وجزء خمیره وخلقت اواست واگر این حال را دارا نباشد فهم سخن انبیا به واسطة عدم سنخیت برای او میسر نیست [1].

---

۱. عقبه پسر علقمه میگوید به خانه امیرالمومنین علی علیه السلام رفتم دیدم ظرفی شیر مانده با نان خشک در پیش دارد . گفتم یا امیرالمومنین آیا چنین غذا می خوری ؟ فرمود غذای رسول خدا از این خشکتر وخشنتر بود . من اگر مانند او غذا نخورم بیم آن دارم به او ملحق نشوم (مستدرک الوسائل ج ۳) . این گفته نمونه ای است از سنخیت ودرسی است برای رهبران طریق علی تا زیاد پیرامون تعینات وخوشگذرانی تن نگردند، وبرای اینکه معلوم شود چرا علی علیه السلام این قدر در این امر پافشار است (علاوه بر علتی که خود در اینجا بیان فرمود) به نامه ای که به عثمان بن حنیف والی بصره نوشته ودر نهج البلاغه ضبط است ، رجوع فرمایید .

وچون مقصود آنها را نفهمد دعوتشان را هم نخواهد پذیرفت ، زیرا با آنان سنخیت ومانندگی ندارد . قرآن کریم این معنی را تایید

می کند : وَماَ اَنتَ بِهَادِی العُمیِ عَن ضَلالَتِهِم اِن تُسمِعُ اِلاّ مَن یُومِنُ بِآیاتِنَا فَهُم مُسلِمُونَ[1] .

چون شان ومقام رسول تسلیم بوده وهر مسلم سنخ اوست ، لذا شنواندن آیات خدا مخصوص به آنهاست .

کسانی که دعوت پیامبران را نمی پذیرند، نه این است که فاقد این درک ودریافت هستند، بلکه آن را زیر پردهٔ خود پرستی وهوسرانی پوشانده اند [2] ونور باطنی خود را خاموش کرده اند چنانکه دیگر گذشته وآینده بلکه پیش پای خود را هم نمی بینند، چنانکه فرعون با آن عظمت مقامی که برای خود قائل بود واطرافیان هوسبازش هم به طمع جاه ومقام آن راتاییدمی کردند،وقتی که حضرت موسی (ع)

---

۱. وتو نمی توانی کسی را که کوری را بر می گزیند از گمراهی به راه راست راهنمایی کنی بلکه تو کسی را هدایت خواهی کرد که به نشانه های ما در حالیکه تسلیم است ایمان داشته باشد. نحل۸۱.

۲. وَ جَعَلنا لَهُم سَمعاً وَ اَ بصَاراً وَ اَفئِدَةً فَمَا اَغنَی عَنهُم سَمعُهُم وَلاَ اَبصَارُهُم وَلاَ اَفئدَتُهُم مِن شَیءٍ اِذ کانُوا یَجحَدوُنَ بِآیاتِ اللّهِ وَحَاقَ بِهِم مَا کَانُوا بِهِ یَستَهزِوُونَ احقاف ۲۵. وقرار دادیم برای آنها گوش وچشم ودل ، پس آنها را به هیچ گونه گوش وچشم ودلشان بی نیاز نکرد ، زیرا آیات خدا را انکار می نمودند ، وخود سزاوار شدند آنچه را که به سبب آن استهزا می کردند .

اورا به بندگی خدای یگانه می خواند می پرسد : «وَ مَا رَب العَالَمِینَ ؟»[1]

حضرت کلیم ، که طبیب الهی است ، از راهی که باید حس بعث وانگیزش اورا تحریک نماید – یعنی توجه بمحسوسات – بااو پیش آمده پاسخ می گوید : « رَبُّ السَّموَاتِ وَالاَرضِ وَمَا بَینَهُما اِن کُنتُم مُوقِنِینَ [2]. » وچون فرعون سنخیت را از دست داده ونمی تواند بفهمد موسی چه می گوید ، رو به اطرافیانش کرده به مسخره می گوید: « اِنَّ رَسُولَکُم الَّذیِ اُرسِلَ اِلَیکُم لَمَجنُونٌ [3]. ».

اما پسر خاله همین مرد خود پرست – حز قیل مومن آل فرعون – وهمسر بلند مرتبه فرعون – آسیه بنت مزاحم – که حس بعث وانگیزش خود را بیدار نگه داشته بودند ، هنگام دعوت رسول خدا بلادرنگ تسلیم اوشده ، جان دادند وایمان به غیر حق ندادند.

به هر حال ، کار ووظیفه پیامبران تذکره یعنی یادآوری است . ومذکر یعنی آنکه غافلی را به آنچه آگاه نیست متوجه گرداند وهشیارش کند ، وتذکر یعنی پذیرفتن آنچه مذکر می گوید. پس مذکر انبیائند ومتذکر مردمی که سخن ایشان را می پذیرند، ومدبر و متکبر آن کسانند که به یادآوریهای پیمبران اعتنا نکنند – والبته

باید اساس وریشه آنچه رسل میگویند در دیگران باشد تا بتوانند به آن متوجه شوند وگرنه دعوت به هشیاری ، لغو ونابجاست.

خدای حکیم- سبحانه وتعالی- درانسان ازتمام اوصاف خود (از حیات وقدرت وسلطنت واحاطة به امور وتصرف دراجزای عالم و ...) نمونه ای قرار داده تاازاین راه بتواند به شناسایی صانعش راه یابد ، وگرنه امکان نداشت چیزی را که خود ندارد از خارج ازخود درک نماید . ناظر به این نکته است گفتار امام سجاد در

---

۱. پروردگار جهانیان چیست؟ شعراء ۲۳

۲.پروردگار آسمانها وزمین وآنچه مابین آنهاست ، اگر باور دارید . شعراء ۲۴

۳. این پیمبر شما که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است. شعراء۲۷

دعای ماه رمضان که می فرماید :« بِکَ عَرَفتُکَ وَاَنتَ دَلَلتَنی عَلَیکَ وَدَعوَتَنِی اِلَیکَ وَلَولاَ اَنتَ لَم أَدرِ مَا اَنتَ [1] » ونیز :« اَعرَفُکُم بِنَفسِهِ اَعرَفُکُم بِرَبِّهِ [2] »

تمام آیاتی که درقرآن کریم بشر رامتوجه به خلق آسمان وزمین وآنچه درآنها است نموده وامربه تفکر در آنها می کنند؛ وزنده کردن زمین را پس ازمرگ وحالات گوناگون خود آدمی را از عالم رحم وصورتهای گوناگونش تا رسیدن به حد کمال وسایر شگفتیهای خلقت را به او خاطر نشان می فرمایند، همه برای بعث وانگیزش وبیداری وهشیاری اوست ، تااز راه حس ظاهر بتواند به آنچه پیامبران از غیب خبر می دهند برسد و آشکارا دریابد که در آزمایشگاه عظیم خلقت یک ذره و اتم به غیر سنخ خود نمی گراید .

---

۱ .تورا به توشناختم وتو مرا به خود رهنمون شدی ، واگرتو نمی بودی تورا نمی شناختم . دعاء ابوحمزه ثمالی

۲. شناساترین شما به خود ، شناساترینشان به پروردگار خود است. جامع الاخبار ص ۴.

رسول در دایرة خلقت ممتاز است [1]

امتیاز وبرتری بعضی از مخلوقات بربعضی دیگر وفق حکمت بالغة پروردگار از سنن تغییر ناپذیر ولازم لاینفک ارشاد وتربیت است . چنانکه درتن انسان برتری عضوی برعضو دیگر هویداست تا برسد به قلب ومغز که برسراسر کشور بدن برتری وحکومت دارند وتمام اعضا زیر دست ونیازمند آنهایند.

جذب وانجذاب وتسلیم بودن دانی برای عالی یا به عبارت ساده تر تسلط وکشش قوی وانقیاد اطاعت ضعیف که بر اصل حکمت در تمام اجزاء وسراسر وجود عالم ازکهکشانها وکرات بزرگ تا جانوران ریز ذره بینی مشهود ومسلم است برپایه سنت امتیاز است.

بشر هم که از کارگاه خلقت بیرون نیست ومحصول ممتاز وبرجستة آن است ، بلکه آنچه در زمین وآسمان است پیرامون او می چرخد ، از این سنت وقانون بیرون نخواهد بود ، خصوص آنکه از آفرینش هر چه هست ، منظور ومطلوب صانع حکیم انسان است ، تا از طریق رحمت رحمانیت که لازمه اش همین امتیازات است ، به عناوین والوان گوناگون اورا ورز دهد وتدریجا رام وآرام پخته اش فرماید وبه وادی رحمت رحیمیت که سلم

وانقیاد محض است بکشاندش وبه حد اعلای کمال برساندش تا آنچه از خلقت او را اراده کرده ظاهر و آشکار گردد.

---

۱ . وَلَقَد آتَینَا اِبراهِیمَ رُشدَهُ مِن قَبلُ وَکُنَّا بِهِ عَالِمِینَ انبیاء ۵۱ یعنی محققا از پیش (قبل از اظهار نبوت) ابراهیم را رشد دادیم ودانای به او بودیم.

لذا این تاج کرامت را برسرش گذارده که: وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمسَ وَالقَمَرَدِائِبَينِ وَسَخَّرَلَكُمُ الَّيلَ وَ النَّهارَ وَ آتيكُم مِن كُلِّ مَا سَألتُمُوهُ[1].آفتاب وماه وشب وروز را مسخر اوکرده واز هرچه زبان استعدادش خواسته به اوداده است تا آنجا که فرشتگان را امر فرموده به بعضی از افراد این صنف از مخلوق سجده آرند واگر فردی از آنان تمرد کند واستکبار ورزد از مقام قرب مطرود گردد- چنانکه ابلیس از این راه رانده شد.

لکن باید دانست که درک این حقایق جز از راه اطاعت رسول وکتاب خدا وعترت پیامبر که پاسداران دین وراهنمایان به تقوی ویقین اند میسر نخواهد شد ، و قرآن کریم که هیچ چیز را فرو نگذاشته است به این معنی توجه وعنایتی تمام فرموده ونظرها را به این حقیقت معطوف داشته تا راز قلب وانقلاب پیوسته ودایم عالم وحکمت قوت وضعف وبلندی وپستی مقامها برای اهلش آشکار گردد وازاین روست که اشارات بسیار به تفاوتها وامتیازهای پدیده های هستی دارد، که از آن جمله به پاره ای اشاره می شود.

---

۱. و رام کرد برای شما آفتاب وماه را که درحرکتند ، ورام کرد برای شما شب وروز را ، وآورد برای شما آنچه خواستید از او. ابراهیم ۳۳و۳۴

۱.تفاوتها وامتیازات روییدنیها وخوراکیها

وَفِی الاَرضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَ جَنَّاتٌ مِن اَعنَابٍ وَ زَرعٌ وَ نَخیلٌ صِنوَانٌ وَغَیرُ صِنوانٍ یُسقَی بِماءٍ وَاحِدٍ وَنَفَضِّلُ بَعضَهَا عَلیَ بَعضٍ فِی الاُکلِ أِنَّ فِی ذَلِکَ لاَیَاتٍ لِقَومٍ یَعِقلُونَ [۱].

زمین یکی ، آب ونور و هوا یکی، حرارت وبرودت ورطوبت یکی، لیکن محصولها مختلف ودارای برتری وفضیلت بریکدیگر – چه از لحاظ ساختمان ، وچه ازلحاظ آثاری که دربدن آدمی از آنها ظاهر می شود و برای درک وفهم این نظم وارتباط حیرت انگیز عقلا وخردمندان دعوت شده اند- واین دریافت را شان آنان معرفی فرموده است .

۱. امتیاز بشر از سایر مخلوق

وَلَقَدّ کَرَّمنا بَنی آدَمَ وَحَمَلّنا هُمّ فِی البَّرِ وَالبَحرِ وَرَزَقنَاهُم مِنَ الطَّیِبَّاتِ وَفَضَّلناهُم عَلَی کَثِیرٍ مِمَّن خَلَقنَا تَفضِیلاً [۲]

۲. امتیازات بشربریکدیگرباشاره به علت آن

نَحنُ قَسَمنَا بَینَهُم مَعِیشَتَهُم فِی الحَیوةِ الدُّنیَا وَرَفعَنا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرِیاً وَرَحمَتُ رَبِّکَ خَیرٌمِمَّا یَجمَعُونَ [۳].

۱. دراین زمین قطعاتی درکنار یکدیگرند، وباغهایی ازانگور وکشت ودرختان خرما ، بهم پیوسته وجدا از یکدیگر ، که ازیک آب مشروب می شوند لکن درخوراک بعضی را برپارۀ دگر برتری می دهیم. دراین کار نشانه هایی برای خردمندان است. رعد۴

۲. محققاً فرزندان آدم را کرامت دادیم ودریا وخشکی را زیر پایش گذاشتیم وبربسیاری از مخلوقمان برتریشان دادیم. اسراء۷۰

۳. ما معیشت ومایه زیست بشر را میانشان قسمت کردیم در زندگانی این جهان، وبعضی را بربعضی دیگر برتری دادیم، تا پاره ای پاره ای دیگر را مسخَّر کند(به کار گمارد) ورحمت پروردگارت بهتراست از آنچه گرد می آورند. زخرف۳۲

دراین آیه ، هم تفاوت درجات افراد مورد نظر است وهم وضع مالی آنها – که این هردو چشم بشر وفکر کوتاه بینانرا تیره کرده، تا آنجا که نشسته اند وبافته اند (چون راز آن را نیافته اند) که:

اگر دستم رسد برچرخ گردون ازاوپرسم که این چون است وآن چون
یکی را می دهی صد گونه نعمت یکی را نان جو آغشته درخون

از متمم آیه که فرموده است:« رحمت پروردگار بهتراست ازآنچه گرد می آورند.» وچند آیه بعد ازآن ، درآنها بی ارزشی وکم ارجی دنیا را خاطر نشان فرموده ، برمی آید که این رفعت وبرتری برای این است که صاحبان رفعت زیر دستان را مورد عنایت وتربیت قرار داده رو به کمال بکشانند نه آنکه فقط برای کارگری واداره دنیاشان آنها را به کار برند. این بلندیها وپستیها آزمایشگاه است . چنانکه درآیة ۱۶۵ سوره الانعام این معنی بیان شده:« وَرَفعَ بَعضَکُم فَوقَ بَعضٍ لیُبَلُوَکُم فِیمَا آتیِکُم [۱] ».

۴. امتیاز پیامبران ورسولان که برگزیده ومنتخب از بشر وبرتر از آنانند برسایر افراد بشر

اَللّهُ یَصطَفِی مِنَ المَلئِکَةِ رُسُلاً وَمِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّهَ سَمیِعٌ بَصِیرٌ [۲] .
وَمَاکانَ اللّهَ لِیُطلِعَکُم عَلیَ الغَیبِ وَ لَکِنَّ اللّهَ یَجتَبِی مِن رُسُلِهِ مَن یَشاءٌ فَآمِنوُا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ اِن تُومِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُم اَجرٌ عَظِیمٌ [۳]

۱. بعضی شمارا بربعضی دیگر برتری داد تا شمارا در آنچه به شما داده است بیازماید. انعام۱۶۵.

۲. خدا ازفرشتگان وآدمیان ، فرستادگانی برمی گزیند. همانا خدا شنوای بیناست . حج۷۵

۳. چنین نیست ، که خدا شمارا غیب بنمایاند ، ولکن خدا تخصیص می دهد از رسولانش آنرا که بخواهد . پس ایمان آورید به خدا وفرستادگانش واگر تصدیق کنید وخوددار باشید پس برای شما مزد وپاداش بزرگ است. آل عمران ۱۷۹.

پیامبران از مصفای فرشتگان ومردمان برگزیده می شوند تا بتوانند واسطة فیض وریزش رحمت، ورابط بین غیب وشهود وزمینیها وآسمانیها باشند ، چه آنکه دیگران مادامی که به حد کمال وصفا نرسیده اند نمی توانند به حقایق غیبی برسند وآن بار را بردوش بکشند ، لذا خدا کسانی را برای راهنمایی وتعلیم دیگران برمی گزیند تا دیگران به آن فرستادگان که با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنند ایمان آورند وتصدیقشان کنند ونسبت به امر ونهیشان خوددار وبا انضباط و محتاط باشند وبتدریج براثر اطاعت وانقیاد چشم وگوش دلشان باز شود وآن حقایقی را که به واسطة عدم توانایی شنوندگان سر بسته از آن به اجر عظیم تعبیر شده ، بیابند وببینند.

تمام آیاتی که پیامبران را مخلَص (بروزن محکم) معرفی کرده ناظر به همین امتیازی است که در اصل خلقت دارند. مانند کریمه :« وَاذکُر فِی الکِتَابِ مُوسَی اِنَّهُ کَانَ مُخلَصاً وَ کَانَ رَسُولاً نَبِّیاً [1] .

۵ . امتیاز انبیا نسبت به یکدیگر

تِلکَ الرُّسُلُ فَضَّلنَا بَعضَهُم عَلَی بَعضٍ مِنهُم مَن کَلَّمَ اللهُ وَرَفَعَ بَعضَهُم دَرَجاتٍ وَ اَیَدنا عِیسَی بِنَ مَریَمَ بِالبَیِّنَاتٍ وَاَیَّدنَاهُ بِروُحِ القُدُسِ [2] . رسل که گلهای باغ آفرینش هستند نیز فرق درجه

ومقام دارندتابرسد باکمل وافضل واصفی واقرب الی الله سبحانه مکانهً ومقاماً از آنان – وآن آخرین رسل، وجود مقدس محمدبن عبدالله است صلی الله علیه وآله.

---

۱. وياد كن دراين كتاب موسى را ، كه خالص كرده شده ، ورسول ونبى بود. مريم ۵۱

۲. رسولان را بعضى بربعضى برترى داديم . بعضيشان كسى است كه خدا با اوسخن گفت وبعضى را به درجاتى بالا برد وتقويت كرديم عيسى پسر مريم را به دلالات واضح وروشن وتواناييش داديم به واسطة روح القدس. بقره۲۵۳

ازاین رهنمونهای قرآن کریم به خوبی روشن وواضح است که دایرة خلقت دارای دورانهای فراوان است که از ظهور هر ذره ای از عالم غیب به عالم شهود شروع می شود وپس از طی عوالم بسیار از آنجایی که آمده به همانجا کامل ومصفا ومستعد مقام قرب باز می گردد. لیکن درک ویافتن این معنی جز از راه اطاعت خدا ورسول وعمل خالص بی آلایش وتسلیم بدون حرج و دغدغه خاطر امکان ندارد.

ازاین لحاظ است که ایمان به ده درجه تقسیم شده که هر درجه را طبق دستور باید طی کرد تا شایستگی درجه بالاتر حاصل گردد- که پس از طی این دوره وحصول استعداد، انسان باید در دایره تسلیم وارد شود وبه طور کلی خود را از دست بدهد ودر برابر ارادة رسول وولی از خود اراده ای نداشته باشد وگرنه ، هنوز از حرج وتنگی سینه خلاص نشده است.

فِی الکَا فِی عَن عَبدِ العَزِیزِ القَراطِیسِی قالَ قالَ اَبُو عَبدِاللهِ یَا عَبدَالعَزِیزِ اِنَّ الاِیمانَ عَشَرَ دَرَجاتٍ بِمَنزِلَهِ اَلسُّلَّمِ یُصعَدُ مِنهُ مِرقاهٌ بَعدَ مِرقاهٍ فَلاَ یَقُولَنَّ صَاحِبُ الاِثنَینِ لِصاَحِبِ الوَاحِدِ لَستَ عَلَی شَیءٍ حَتَّی یَنتَهِیَ اِلَی العَاشِرَهِ فَلاَ تُسقِط مَن هُوَ دُونَکَ فَیُسقِطُکَ مَن هُوَ فَوقَکَ وَاِذَا رَاَیتَ مَن هُوَ اَسفَلَ مِنکَ بِدَرَجَهٍ فَارفَعهُ اِلَیکَ

بِرِفقٍ وَلاَ تَحمَلَنَّ عَلَيهِ مَالاَ يُطِيقُ فَتكسرهُ فَإِنَّ مَن كَسَرَ مُومِناً فَعَلَيهِ جَبرُهُ [1].

البته اگر خدا درکسی صدق نیت وصفای باطن دید ، اورا یاری می فرماید وبا سرعت بالا می برد. چنانکه در آیة ۷۰ سوره الانفال باین معنی اشاره ای است : يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِمَن فِي اَيدِيكُم مِنَ

---

۱. عبدالعزیز قراطیسی میگوید امام صادق علیه السلام فرمود ای عبدالعزیز ایمان ده درجه است ، مانند پله های نردبام ، که ازآن پله پله باید بالا روند آنکه دردرجه دوم است ، به آنکه در درجة اول است البته نگوید توچیزی نیستی (چیزی نداری) تا برسد به پله دهم.پس آن را که پایین تر از توست ازچشم میناز ، که آنکه بالاتر ازتواست ترا ازچشم می اندازد (بتو توجه نمی کند). وقتی کسی را دیدی از توپایین تر است، اورا با مدارا ونرمی به سوی خود بالا آور وبر اوتحمیل مکن آنچه را طاقت ندارد که اورا می شکنی ، وهر کس مومنی را بشکند باید درستش کند(همچنانکه اورا لغزانده باید به محلش باز گرداند).

الاَسرىَ اِن يَعلَمِ اللّٰهُ فِي قُلُوبِكُم خَيراً يُوتِكُم خَيراً مِمَّا أُخِذَ مِنكُم وَيَغفِرلَكُم وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ [1].

آنچه سرماية اين ارتقاء است از خود وخواهشها وشهوات نفس اماره بالسوء گذشتن وبه امر خدا وبراى خدا به كار پرداختن است . زيرا تنها سدّ اين راه خود پرستى است .

شناسايي انبيا نيز، كه اصل دين واساس سعادت است، جز ازاين راه ميسر نيست زيرا معرفت فرع سنخيت است وجز از راه تسليم وترک تعيّنات وتعلقات نفسانى كه شأن انبياست حاصل نخواهد شد.

بنابراين كسى كه از راه عمل خالص بارسولان آشنا نشده وراه را چنانكه آنها رفته اند نرفته ، وآنچه را كه آنها ديده اند در حد استعداد وسير خود نديده ، هر چه را دربارة آنها بگويد- تصديقاً يا تكذيباً – مورد اعتماد نيست. النهايه چنين تصديق اگر با عمل توأم شود ، عامل را به بصيرت ورستگارى مى كشاند، تا آنجا كه كم كم به سر حد يقين مى رساند.

برای تحصیل این سنخیت وآشنایی، رعایت آداب وسنن واوامر ونواهی اسلامی از مستحبات ومکروهات ، اثری سریع دارد وهردم برنورانیت عامل می افزاید.

---

۱. ای پیامبر بگو به کسانی که دردست شما اسیرند: اگر خدا دردل شما خیری بداند، بشما میدهد بهتر از آنچه از شما گرفته شده ، وشما را می آمرزد وخدا آمرزنده مهربان است. انعام۷۰.

فضیلت وبرتری انبیاء از چه راه است؟

تاریـخ زندگانی پیمبران حاکی است ، که این جماعت نوعاً گمنام بوده اند تا حدی که پس ازاظهارنبوتشان مورد تعجب وتمسخر قرارشان می دادند ومی گفتند : چطور شده که خدا اینها را برای دعوت مردمان به راه انداخته است[1] ؟

لکن با این حال ؛ از لحاظ علم وعمل وامانت ودرستی گفتار وکردار وعظمت مقام وحسن خلق وپرهیز از زشتیها – قولاً وعملا- وبیعلاقگی به رنگ آمیزیهای دنیا ، مورد توجه وزبانزد عموم بوده اند[2] .

مردمان را به پرستش خدای یگانه وخودشناسی وصلاح وسداد دعوت کرده اند وراه راست وروشن وصاف زندگانی را به آنان نشان داده اند بااین حال ، در برابر دعوتشان مزدی نخواسته اند وبرکسی منتی نگذاشته اند.

---

۱. وَكَذٰلِکَ فَتَنّا بَعضَهُم بِبَعضٍ لِيَقُولُوا اَهوُلاءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيهِم مِن بَينِنَا اَلَيسَ اللّٰهُ بِاَعلَمَ بِالشّاكِرِينَ .انعام ۵۳ وهمچنان آزمودیم بعضی را به بعضی دیگر تا بگویند آیا خدا از میان ما بر ایشان منت گذارده؟ آیا خدا داناتر به سپاسگذاران نیست؟ واین نکته – سپاسگزاری – یکی از جهات مزیت پیامبران است.

۲. دنیا داری با بیعلاقگی به دنیا نباید اشتباه شود . دنیا محل زیست ومزرعه آخرت وممر وگذرگاه بشر، و وسیلة اطاعت وعبادت خداست باید ان را آباد نگهداشت وباندازة زاد وتوشة راه ، به طور طیب وپاکیزه از آن بهره ور شد. لیکن نباید دار مقر وآرامگاه دائمیش پنداشت تامنشاء هرگونه فساد وخرابی وکینه توزی وقتل وغارت وفراموشی آخرت گردد. چنانکه رسول معظم صلی الله علیه وآله ، فرموده: حُبَّ الدنیا رَاسُ کُلِ خَطیئهٍ (سر هر خطا دوستی دنیا است). اسلام غنا وثروت را مذمت نکرده است ، زیرا به واسطة مال انفاق وتحصیل سعادت توان کرد . بلکه مترفین وخوشگذرانها ومتکبرین وآنان که خود را بی نیاز می پندارند نکوهش ومذمت شده اند . مال را کز بهر دین باشی حمول – نعم مال صالح گفت آن رسول - میخ مرکب را به گل زن نی بدل کاسان بود – در لباس خسروی خود را قلندر داشتن.

هر چه به دیگران گفته اند ، خود عمل کرده اند وتا آخر عمر برسر دعوت وعمل خود استوار مانده اند.

مکتبی ندیده ، ونزد استادی درس نخوانده اند. با این حال ، فنون مختلفة علوم را پی ریخته اند وریشه واصل هر یک را خاطر نشان ساخته اند وهمة سخنانشان بر پایة حکمت وصحت ومتانت وبر یک اصل استوار بوده ، وآن دعوت به سوی خدای یگانه وبیان لوازم آن است، تا آنجا که دانایان عصرشان ناچار شده اند به عظمت مقام وعلم وحکمت وسیاست و وسعت نظرشان اعتراف کنند. بعضی پذیرفته وتسلیم شدند و بعضی عناد ورزیده و جادوگرشان گفتند.

ازدوران کودکی وخردسالی با همان کسانی که پس از بعثت به دعوتشان پرداخته اند رفت وآمد ومعاشرت داشته اند ویکدیگر را می شناخته اند ورابطة خویشاوندی بین آنان وبعضی از مدعوین برقرار بوده است . با این حال یکباره ازمیان همان جمیعت برخاسته وگفته اند:« ما مبعوث وفرستاده از طرف خدا هستیم و شما باید مطیع فرمان وپیرو ما باشید واگر سر از دستور ما بپیچید ، به خواری دنیا وعذاب آخرت گرفتار خواهید

شد ، واگر بآنچه می گوییم عمل کنید سرافرازی وسعادت دنیا وآخرت از آن شماست.»

مراحل توحید را ، از توحید شخصی وتوحید نوعی وتوحید دایرة خلقت وتوحید الهی [1] به آنان

---

۱. توحید یعنی پراکندگی وپراکندگان را یکی کردن (وحدّه توحیداً ای جعله واحداً). توحید شخصی یعنی انسان از پراکندگی اندیشه وخاطر به یک جهتی گراید ، به طوری که دل اورا هیچ چیز از یاد خدا باز ندارد ودر حوادث مضطرب نشود.

توحید نوعی یعنی تمام افراد را ازاین نظر که مصنوع خدای یگانه اند یکی بیند وخود رانسبت به آنها مانند عضوی از اعضای بدن بداند وبی منت ومزد به خدمت خلق بپردازد وغم وشادی همه را غم و شادی خود دیده وخود را از آنان جدا نداند وعملا«من» را بدل به «ما» نماید تا من و تو از میانه برخیزد وبه هوای نفس با احدی از خلق نستیزد. توحید کارخانۀ آفرینش یعنی تمام اجزای عالم را مرتبط وپیوسته به یکدیگر بیند. چنانکه: اگر یک ذره را برگیری از جای – خلل باید همه عالم سراپای ؛ خود آدمی یکی از آن اجزاء است وباید حرکت خود را با حرکت کل عالم منطبق کند. توحید الهی یعنی صانع وخالق ورازق ومبدء ومعبد ومفزع وپناهگاه را یکی بیند وشهوداً دریابد که درقلمرو خلقت مطلقاً دست دست خداست وهر چه هست اثر او ، واز او، وبرای او وبه سوی او ونیازمند به او است. این مراحل چهارگانه هیچ یک بدون کمال مرحله قبلی کامل نخواهد بود وتا مرحلۀ نخست به کمال نرسد مرحلۀ بعد ، چنانکه باید ، درک نخواهد شد . یعنی تا انسان پریشان خاطر است یگانه نیست، وتا همه چیز را برای خود می خواهد داخل در توحید نوع نشده، وهکذا بقیه. دالّ به این معنی است آیه شریفۀ سورۀ یوسف :« وَمَایُومِنُ اَکثَرُهُم بِاللهِ

اِلاَّ وَهُم مُشرِکُونَ» که اشاره دارد به مراحل توحید ونقص وکمال آن در مومنین.

مراحل تولید درنماز جمع شده ، ودر سوره حمد خلاصه شده ؛ ودر دومین آیة آن (الحَمُدُ للهِ رَبَّ العَالَمِینَ) فشرده شده است – البته لِمَن کانَ لَهُ قَلبٌ اَواَ لقَی السَّمعَ وَ هُوَ شَهیِدٌ ق۳۷.

خاطر نشان ساخته اند وبا بیانی ساده که در خور فهم عالی ودانی باشد راه وصول به آنرا روشن کرده اند. باندازه ای روش آنان استوار ومحکم ومستقیم بوده است که معاندین ومخالفینشان نیز نتوانسته اند انکار کنند؛ بلکه برای باز گرداندن واغفال دیگران از پیروی آنان نسبت جادوگری به آنها داده اند لیکن پیامبران با همة سختیها وفشارها وکارشکنیها دست از کار وپا از رفتار باز نداشته اند وشب وروز کوشیده اند تا مرام ومقصد خود را اجرا و در مورد ما به النزاع بین آنها وافراد مورد دعوت – که آشکار کردن حقیقت بوده است (نه امور دنیایی) – بر مخالفین غالب شده اند.

این پایداری برای پیشبرد مقصود واثبات حق یکی از جهات امتیاز وبرتری رسل ونشان دهنده رابطه آنهاست با عالم غیب برحسب استعدادخدا داد، که اراده الله به دست وزبانشان

جاری شده وکارهایی کرده اند که دیگران از انجام آن عاجز بوده اند .

معجزات پیامبران که قرآن کریم به آن توجهی عظیم فرموده وسایر شئون آن بزرگواران ، که برای اهل فکرت موجب حیرت است ، ناشی از همین امتیاز وبرتری مخصوصی است که دیگری با آنها نمی تواند شریک باشد.

چنانکه حضرت نوح علی نبینا وآله و علیه السلام نهصد وپنجاه سال قبل از طوفان آب ، شب وروز بدون تعب و خستگی ، مردمان را به خیر وصلاح وتوجه به پروردگارشان دعوت کرد وسرسختیهای مخالفین ومنکرین از کارش باز نداشت وگریز پایی وبی اعتنایی نادانها در عزم خدا داده اش فتور

وسستی ایجاد نکرد، تا خدا جویان را رهانید وکژپویانرا به غرق کشانید.

حاصل مطلب آنکه پیامبران کسانی بوده اند که از نظر ثروت ودنیا داری ، چشم پر کن ومورد توجه

نبوده اند ، تا آنجا که فقر وناداری را برای آنها عیب می گرفتند ومی گفتند اگر بنا باشد خدا رسولی بفرستد ، چرا ثروتمندان

نباشند: وَقَالُوا لَولاَ نُزِّلَ هَذَا القُرآنُ عَلیَ رَجُلٍ مِنَ القَریَتَینِ عَظیِمٍ [۱].

شاید یکی از اسرار آن این باشد که مردم از راه بعث خود وشناختن امتیاز رسالت به آنان بگروند ، وایمان آورند، نه به واسطة ثروت ومال – که گفته اند:

مَن جَادَ بِالمالِ مَالَ النَّاسُ قاطِبَةً اِلَیهِ فَالمَالُ لِلاِنسَانِ فَتَّانٌ [۲]

وبا وجود اختلاف درجات وفضیلتی که بریکدیگر دارند ، همه ، دعوتشان بریک نسق ویک پایه بوده است [۳].

با آنکه از نظر لغت: رسول کسی را می گویند که از جایی به جایی فرستاده شود، مرسلین، یعنی آنانکه برای دعوت دگران برانگیخته شده اند، عموماً محلّی بوده واز جای دیگری نیامده اند وبه زبان همان محل همان مردم را به خیر وصلاح ویگانه پرستی خوانده اند. بنابراین ارسال همان «ماموریت باطنی» است که رسولان براساس آن ، پس از کمال بعث وآگاهی از خواست خدا، بر حسب استعداد، برجمعیتی متناسب با میزان توانایی دریافتهای غیبی گماشته شده اند ، وامتیازشان همان رابطه با عالم غیب وتسیلم کامل است که به طور کلی هر چیز را از خدا می دانند وخود به امر او وبرای او در کارند و اراده الله به

دست آنان جاری است ومبدء ومعید اشیاء را فقط خدا معرفی کرده اند

۱ . وگفتند ، چرا این قرآن برمردی بزرگ از مکه وطائف نازل نشده (مقصودشان دو ثروتمند ، ولید بن مغیره وعروه بن مسعود بوده). زخرف۳۱

۲ . از قصیده نونیة ابوالفتح بستی.

۳ . ما يُقالَ لَکَ إلاّ مَا قَد قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبلِکَ – فصلت ۴۳.

گفته نمی شود به تو مگرآنچه به رسولان پیش از توگفته شده (نَزَلَ بِهِ الروحُ الامينُ عَلی قَبلِکَ لِتَکونَ مِنَ المُنذرِينَ بِلِسانٍ عَرَبِي مُبينٍ وَ اِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الاولينَ . الشعراء ۱۹۳الی ۱۹۶– روح امین قرآن را برقلب توفرود آورد ، تا از بیم دهندگان باشی، به زبان عربی آشکار ، وهمانا آن در کتابهای [الهی] پیشین است.

: اَللّٰهُ یَبدَأُ الخَلقَ ثُمَّ إِلَیهِ تُرجَعُونَ [1]. وگفتار وکردارشان چنان محکم وخرد پسند ودر خور پذیرش بوده که دشمنان نیز نتوانسته اند انکار کنند ، تا آنجا که برای برگرداندن نظر دیگران از آنان وپایدار ماندن دستگاه ستمگری خودشان نسبت جادوگری وفساد انگیزی به آنان داده اند: « وَقالَ فِرعَونُ ذَرُونِی اُقتُل مُوسَی وَلیَدعُ رَبَّهُ اِنِّی اُخَافُ اُن یُبَدِلَ دِینَکُم اُو اُن یُظهِرَ فِی الاُرضِ الفَسادَ [2]

این مخالفتها وفساد انگیزیها ورو گرداندن از حق وتقویت باطل و با رنگ آمیزیهای دنیا سرگرم شدن وبا رنج دیگران راحت خود را فراهم کردن وهمه کس وهمه چیز را برای خود خواستن، همه فرع غفلت و دوری از بعث وهوشیاری فطری مخالفان انبیاست – که هنوز رابطة خود را با عالم بزرگ در نیافته اند وندانسته اند که آثار این ناهنجاریها به خود آنان باز می گردد، چون جزئی از کل این دستگاهند، قرآن کریم حالت این گونه افراد را خاطر نشان ساخته که: یُخادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذینَ آمَنوُا وَ مَایَخدَعوُنَ اِلاّ اَنفُسَهُم وَ مَا یَشعُرونَ[3] . درجات ومراتب ایمان مومنین، وکفر وارتداد مخالفین برپایه دریافتن یا درنیافتن همین نکتة ارجمند است. اینکه بسیاری از مدعیان ایمان درزمان حیات رسول ، پس از رحلتش دستورهای او را واگذاشتند، وخود سری وتفریق را

ازسر گرفتند وپیروان صادق ومخلص پیامبر را زیر شکنجه وفشار انداختند ، کاشف از این است که معنی بعث را نیافته بودند تا ایمانشان از روی بصیرت باشد؛ بلکه به طمع، خود را مومن نشان دادند وپس از آنکه به نام پیروی رسول خدا به مقصودشان رسیدند، علمشان ادعاشان را تکذیب کرد وخلاف آنچه اقرارداشتند از آنان ظاهر شد.

---

۱ . خدا آفرینش را ابتدا می کند ، سپس عود میدهد، وپس از آن به سوی او باز گردانده می شوند. روم۱۱

۲ . فرعون گفت بگذارید موسی را بکشم ، واو پروردگارش را بخواند(یعنی کاری ازاو بر نمی آید) من بیم دارم از اینکه دین شما را تبدیل کند یا در زمین فساد انگیزد. (دقت فرمائید بنام دین، دین خدا را زیر پا می گذارد وعامیان جاهل وترسو را فریب می دهد). مومن۲۶

۳ . با خدا و مومنین فریبکاری می کنند وفریب نمی دهند مگر خود را درحالی که دقت وفهم آن را ندارند. البقره، ۹

راه درک ودریافت بعث منحصر به آشنایی با طرز دعوت انبیا- که مردمان را ازچه راهی وچگونه دعوت کرده اند ؛ یعنی راهی که خود رفته اند ، ودر آن به کمال یقین رسیده اند وبرای بعث دیگران رسالت یافته وباز گشته اند و در این راه آسایش وراحت، بلکه احیاناً جان خود را نیز داده اند واز کشته شدن نهراسیده اند واین خود کاشف از عظمت وبزرگی دین الهی است که همه چیز را فدای آن کرده اند وهر رنج وآزاری را دربرابر آن سهل شمرده اند . این پدیده فرع همان بعث وانبعاث است که هر فرد از افراد بشر در اصل خلقت از آن بهره مند وبا نصیب است، وبدون آن قلب وانقلاب وسیر کمالی برای او میسر نیست. قرآن کریم نمونه های بسیاری در این باره بدست داده است، که از آن جمله است حکایت حال قوم شعیب نبی ، که با آنکه اورا بزرگ می دانستند ومورد توجه شان بود ، هنگامی که مردم را به پرستش خدای یگانه وگرایش به صلاح وسداد در عمل وبرادری و وحدت دعوت کرد به او گفتند: ای شعیب ما بسیاری از سخنانت را نمی فهمیم وتورا درمیان خودناتوان می بینیم واگر طایفه ات نبود سنگسارت میکردیم واین سخنان ناشی از این بود که سنخ رسول نبودند.(یَا شُعَیبُ مَا نَفقَهُ کَثِیراً مِمّا تَقُولُ وَاِنّا لَنَرِیکَ فِینَا ضَعیفاً وَلَو لاَرَهطُکَ لَرَجَمنَاکَ (هود،۹۱)).

همچنانکه پیامبران ظاهرا باید در شکل ونوع بشر باشند تا مردم بتوانند با آنان مانوس شده سخنانشان را بپذیرند، باطناً نیز باید این سنخیّت وجود داشته باشد تا بتوانند سخنان شان را بفهمند ومقصودشان را دریابند و وعدو وعیدشان را باور کنند. چنانکه آیة کریمه آخر سوره الکهف به این نکته دلالت دارد:

«قُل اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم یُوحی اِلَیَّ اَنَمّا اِلهُکُم اِلهُ واحِدٌ فَمَن کانَ یَرجُو لِقاءَ رَبِهِّ فَلیَعمَل عَمَلاً صالِحاً وَلایُشرِک بِعیبادَهِ رَبِّهِ اَحَداً [1] . وبه این قدرمشترک ومابه الاجتماع قبلا اشاره شد که بشر از راه توجه به

---

۱ . بگو من بشری مانند شمایم که بسوی من وحی می شود. جز این نیست که خدای شما یکی است، پس هر که امید دیدار پروردگارش را دارد باید عمل صالح وشایسته کند، وبه بندگی پروردگارش احدی را شریک نکند(عمل شایسته که مناسب است با اصول به لقاء رب، همان است که به راهنمایی رسول و پیروی او باشد تا بتواند آنچه او دیده ، این تابع نیز در خور استعدادش ببیند، وبه مقمی که برای او معین است برسد).

هستی خودش،اجمالا این حالت بعث وانبعاث راخواهد یافت تا بخدا ورسول وآخرت وتکلیف ووظیفه اش آشنا ومتوجه شود وسپس به وسیله انبیاء ورسل واوصیاء، آن اجمال ، با مثالها [1] و بیانات واضحه وعبرت گرفتن از مشاهدة محسوسات، تفصیل یابد وآن دریافت واعتقاد فطری بنیانش محکم وثمرش زیاد شود . این همان مبنایی است که پیامبران دعوت خودرا برآن قرار داده اند اینکه در قرآن پیامبران «مذکر» (یاد آورنده وهشیار کننده) نامیده شده اند به این سبب است که به این حالت بشر را آگاه می کنند تا با راز خلقت کم کم مانوس شود. افراد مورد دعوت پس از شنیدن سخنان انبیا به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه اول ، کسانی که قبلا به خود ومصنوعاتی که درپیرامونشان بوده – از زمین وآسمان وآنچه درآنهاست-

توجهی داشته اند وغافل نگذشته وحالت فطری را از دست نداده اند ودر عجایب خلقت می اندیشیده اند. این گروه به مجرد دعوت رسول تسلیم شده اند وتا آخر ثابت وفداکار مانده اند؛ زیرا قبلا بطور اجمال با آن راه آشنا بودند، چنانکه آیه ششم سوره السبا ونظایرش به این معنی اشاره دارند: «وَ یَرَی

الَّذينَ اُوتُوا العِلمَ الَّذي اُنزِلَ اِلَيکَ مِن رَبِّکَ هُوَ الحَقَّ وَ يَهدِی اِلَی صِراطِ العَزِيزِ الحَمِيدِ [۲]. »

دوم، کسانی که حالت فطری هشیاری وبعث را زیر پردة خود پرستی وشهوات نابجا پوشاندند(کفر ورزیدند) ودر کارگاه خلقت نیندیشیدند وبه خود وشگفتیهایی که در ساختمان ظاهر و باطنشان نهفته است توجه نکردند وغافل وکوردل عمر گذراندند. اینها دربرابر انبیا سرسختی نشان دادند وپیامبران صالح را مفسد وجادوگر گفتند وبه آنها تهمت وافترا زدند وبا آنها جنگیدند ومانع تصدیق دیگران نیز شدند وعاقبت ، غافل وبی خبر از راز خلقت وکافر، مردند [۳].

---

۱ . وَلَقَد ضَرَبنا لِلناسِ فِی هذاَ القُرآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُم يَتَذَکَّرُونَ زمر۲۷. برای مردمان دراین قرآن از هر مثلی زدیم باشد هشیار شوند.

۲ . آنان که این علم را قبلاً داده شده بودند می بینند که آنچه به سوی تو فرستاده شده از پروردگارت ، آن حق است وهدایت می کند به سوی راه عزیز حمید.

۳ . اِنَّکَ لا تُسمِعُ المَوتی وَ لا تُسمِعُ الصُّمَ الُّدعاءَ اَذا وَ لَّوا مُدبِرينَ وَ ما اَنتَ بِهادِی العُمیِ عَن ضَلالَتِهِم اِن تُسمِعُ اَلاّ مَن يُومِنُ بِآياتِنا فَهُم مُسلِمُونَ النمل، ۸۱ تو مردگان را نمی شنوانی ونیز نمی شنوانی صدا را بر کرانی که روی گردانده اند (پشت کرده اند) وتو راهنمای کوران وگم گشتگی شان نیستی . تو نمی شنوانی مگر آنان را که تصدیق آیات ما کنند ودرحال تسلیم باشند.

سوم، کسانی که گاه ذاکر وگاه غافل، گاه پیرو هوی و گاه مطیع فرمان خدا بودند ، گاه در طریق مستقیم وگاه در صراط معوج سلوک داشتند. این گروه ، کندرو ودیر پذیرند. لذا برای صدق ادعای رسل در انتظار خارق عادت ومعجزه هستند، چون آن معجزه را دیدند یا تصدیق می کنند وبه دستة اول ملحق می شوند ویا تکذیب می نمایند وبه گروه دوم می پیوندند.

ناظر به تصدیق کنندگان این دسته است وَ اخفِض جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ المُومِنِینَ فَأِن عَصَوکَ فَقُل اُنِّی بَریءٌ مِمّا تَعلَمُونَ [1].

پیامبر مأمور میشود این افراد دل نازک زود رنج را گرمتر بپذیرد واگر عصیان کردند آنها را طرد نکند واز خود نراند ، لیکن به آنها بگوید که کارتان را دوست نمی دارم ، تابه خود آمده در طریق طاعت استوار شوند، وبا این سرکوبی ملایم تعینات وشخصیتهای خود ساخته شان که موجب نافرمانی رسول می شد بریزد. قرآن کریم شرح حال این سه دسته را با عبارات گوناگون خاطرنشان کرده است. گروه اول : الذَّینَ آتَیناهُمُ الکِتابَ مِن قَبلِهِ هُم بِهِ یُومِنُونَ وَ اُذا یُتلی عَلَیهِم قالُوا آمَنّا بِهِ اُنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّنا اُنّا کُنّا مِن قَبلِهِ مَسلِمِینَ [2]. وَاُذا سَمِعُوا ما اُنزِلَ اِلَی

الرَّسُولِ تَرى اَعيُنَهُم تَفيضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَّنا فَا كتُبنا مَعَ الشّاهِدِينَ [۳].

۱ . شانه ات را فرو آر (مدارا کن) برای مؤمنینی که پیرویت کردند پس اگر نافرمانی تو کردند ، بگو من از آنچه می کنید (عصیان) بیزارم. شعرا۲۱۵

۲ . کسانیکه این کتاب را برای آنان آوردیم به آن ایمان می آورند وچون بر آنها خوانده شود گویند به آن ایمان آوردیم آن حق است از پروردگار همانا از این پیش مسلم بودیم. قصص۵۲و۵۳

۳ . وچون شنیدند آنچه را که رسول فرستاده شده می بینی چشمانشان اشکریز است ، به واسطة آنچه از حق شناخته اند. می گویند پروردگارا ایمان آوردیم پس ما را با گواه دهندگان بنویس مائده۸۳

این افراد که قبلا حال هشیاری وبعث را تقویت کرده اند، اسلام را یافته اند وچون بیان رسول را بسیار بالاتر و وسیعتر وجامعتر از دریافتهای خودشان می بینند، منقلب گشته وبا چشم اشک آلود سر تسلیم فرود آورده ایمان خود را اعلام می دارند.

گروه دوم: وَلَقَد جائَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِناتِ فَما کانُوا لِیُومِنُوا بِما کَذَّبُوا مِن قَبلُ کَذلِکَ یَطبَعُ اللهُ عَلی قُلُوبِ الکافِرِینَ [1].

فَالَّذِینَ لایُومِنُونَ بِالاخِرَهِ قُلُوبُهُم مُنکِرَهٌ وَ هُم مُستَکبِرُونَ . وَ اِذا قِیلَ لَهُم ماذا اَنزَلَ رَبُّکُم قالُوا اَساطِیرُ الاَوَّلِینَ [2].

این گروه چون روزگار خود را باغفلت وکفران نعمت ومخالفت صانع به سر برده اند ، نتوانسته اند بفهمند که پس از این عالم عالمهایی دیگر هست [3]، ودلهاشان سخن رسول را که به واسطة عدم بعث

---

۱ . محققاً پیام آورندگانشان آمدند با دلایل روشن اما ایمان نیاوردند به واسطه اینکه از پیش انکار کرده ودروغ شمرده بودند. خدا این گونه دل کافران را مهر میزند (یعنی طبع دل نتیجة عدم بعث است). اعراف۹۹.

۲ . آنانکه ایمان به آخرت ندارند ، دلهاشان منکر است ودرحال استکبارند. نحل۲۲و۲۴.

با آن سنخیت ندارند ، انکار کرده وسر کشی می کنند ومی گویند که این حرفها همان قصه ها واسطوره های گذشتگان است. اینها اگر با این غفلت ونا انگیختگی از دنیا رفتند ، بعث وبیداریشان پس از مرگ خواهد بود ، الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا[1]. وبه عذاب جاوید گرفتارند ؛ اینها وقتی در آن عالم به خود آیند از در تضرع والتماس داخل می شوند ، گاهی می گویند:

«پروردگارا اکنون دیدیم وشنیدیم مارا برگردان دیگر کار خوب میکنیم ، ما یقین داریم »(رَبَّنا اَبصَرنا وَسَمِعنَا فَارجِعنَا نَعمَل صالِحاً اِنّا مُوقِنُونَ[2] . وگاهی ضمن اعتراف بتقصیر وکفر، واینکه باختیار از اطاعت خدا و رسول نفس را نکشتند. سوأل میکنند، که آیا برای ما خلاصی ونجات هست؟! (رَبَّنا اَمَتَّنَا اثنَتَینِ وَاَحیَیتَنَا اثنَتَینِ فَاعتَرَفنَا بِذُنُوبِنا فَهَل اِلَی خُرُجٍ مِن سَبیلٍ؟![3]).

گروه سوم : فَاَلقیَ مُوسَی عَصاهُ فَاِذاَ هِیَ تَلقَفُ مَا یَأفِکُونَ ، فَأُلقِیَ السَّحَرَهُ ساجدین قالُوا آمَنّا بِرَبِّ العلَمِینَ، رَبِّ مُوسَی وَهارَوُنَ.[4] اینها در نظام عالم وارتباط اجزاء آن اندیشیده واندکی با بعث وانگیزش باطن آشنا شده بودند ، به مجرد دیدن کاری بالاتر از کار و هنر خودشان تسلیم ومومن شدند، زیرا دریافته بودند این گونه تصرف در چوب خشک از فنون وعلوم متداوله نیست

بلکه معجزه وخاص پیغمبران واوصیای آنان است. چون ظهور حالت بعث وانگیزش حتمی است واساساً خَلقِ بشر برای آن است ودر سرشتش نهفته است (چنانکه در بسیاری از آیات قرآن است که اگر ازاینان بپرسید شمارا که آفریده، می گویند خدا) پس از درگذشت از این دنیا که حالت غفلت وخواب آلودگی پایان یافت دسته دوم بیدار وهشیار

می شوند و می گویند: «قَد جائَت رُسُلُ رَبِّنا بِالحَقِّ فَهَل لَنَا مِن شُفَعاءَ فَيَشفَعُوا لَنَا أَو نُرَّدَ فَنَعمَل غَيرَ الَّذی كُنّا نَعمَلُ قَد خَسِرُوا

۱. مردم در حال خواب بوده هنگامی که مردند بیدار می شوند. بحار ج ۴ص ۴۳

۲. پروردگار ما، بینا و شنوا شدیم پس ما را بازگردان تا عمل شایسته انجام دهیم همانا ما از یقین کننده ها شدیم. سجده۱۲.

۳ . پروردگارا دوبار مارا میراندی و دوبار زنده کردی ، پس به گناهانمان اعتراف کردیم. آیا راهی برای بیرون شدن هست ؟ غافر۱۱.

۴. شعرا، ۴۵ الی ۴۸.

أَنفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنهُم مَاكانُوا يَفتَرُونَ [1] ». یعنی تازه می فهمند که پیمبران چه می گفتند واینجا است که تقاضای بازگشت به دنیا می کنند وتمنای اخراج از آتش می نمایند وعذر می تراشند که شقاوتمان برما غالب شد. در برابر این دروغ پردازیها که ظهور ملکات فاسد وآثار اخلاق زشت آنهاست پاسخ می شنوند، که:« اخسَئُوا فِيها وَلا تُكَلِّمُونِ[2] » می شنوند، و نیز می شنوند که: در شما کسانی هستید که آن دسته از بندگان مرا که از من رحمت و آمرزش می خواستند مسخره می کردید.[3]

این گروه در قرآن واخبار رسول الله وعترتش علیهم السلام که مفسرین وبیان کنندگان حقائق قرآنند مرده(موتی) نامیده شده اند واز شمار زندگان بیرون افتاده اند ونیز پیشوایان آنان نیز مردگان معرفی شده اند. چنانکه فرموده است :« وَالَّذِينَ يَدعُونَ مِن دُونِ اللهِ لايَخلُقُونَ شيئاً وَهُم يُخلَقُونَ، أَمواتٌ غَيرُ اَحياءٍ وَ ما يَشعُرُونَ اَيّانَ يُبعَثُونَ»[4].

اینها از آن جهت مرده نامیده شده اند که حس وفهم نیروی انگیزش وآثار حیات را ازدست داده اند چنانکه بدن مرده آن است که حس ودرک در آن نیست و وجه مشابهت بین تن مرده

ودل مرده همین است. دربرابر این گروه دستة دیگر ، که مفسدحالت بعث وانگیزش نیستند زنده نامیده شده اند:

أِن هُوَ الاّ ذِکرٌ وَ قُرآنٌ مُبِینٌ لِینذِرَ مَن کانَ حَیّا وَ یَحِقَّ القَولُ عَلَی الکافِرِینَ[۵]. ونیز می فرماید: أِنَّما تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکرَ وَ خَشِیَ الَّرَحمنَ بِالغَیبِ [۶].

---

۱ . فرستادگان پروردگار بحق آمدند. آیا شفیعی هست ما را یاری دهد یا باز گردیم وغیر از عملی که کرده ایم کار دیگر کنیم(یعنی طبق دستور) محققاً آنها خودشان را باختند و ضرر کردند ودروغ بافیها گم شد واز دستشان رفت. اعراف۵۳.

۲. گم شوید و با من سخن مگوئید. مومنون/۱۰۸

۳. از آیه ۹۹ تا آیه ۱۱۵ سوره المومنون در این زمینه با دقت وتدبّر دیده شود.

۴ . آنهایی را که غیر از خدا می خوانند ، وبه آنها عرض حاجت می کنند چیزی نمی آفرینند، بلکه خودشان مخلوق وآفریدة خدایند: مردگانی غیر زندگانند وشعور ودرک اینکه چه وقت مبعوث وبرانگیخته می شوند ندارند. النحل، ۲۰ و ۲۱.

۵. این کتاب نیست مگر یاد آوری وآشکارکنندة حقایق تا با آن بیم دهی آن را که زنده است وشکنجه وعذاب سزای ناسپاسان گردد. یس،۶۹و۷۰

۶. جز این نیست که تو بیم می دهی آن را که از پی این قرآن و هشیاری دادن آن بیاید واز خدای رحمان در نهان بیمناک باشد. یس۱۱

ودر آیة ۷۰ قرآن را ذکر گفته ودر این آیة ، مورد نظر، انذار پیرو ذکر است ، پس زنده آن کسی است که وقتی رسول قرآن را براو می خواند وبیم می دهد، به واسطة خشیت از رحمان، سر تسلیم فرود آورد وبپذیرد وکافرین که در مقابل حّی افتاده اند مردگانند. کاملا واضح است که ازمرده وزنده در این آیه اصطلاح عرفی منظور نیست بلکه مرده و زنده روحی ومعنوی مورد توجه است. اساساً روش تربیتی انبیا عموماً ، وآخرین آنان خصوصاً ، بیدار وهشیار کردن افراد وباز گرداندن نظرشان از این دنیاست که گذرگاه است وفرصت جا گرم کردن در آن نیست، وتوجه دادن به عالمی دیگر وآنجا را زنده وجاوید معرفی کردن. درآیات بسیار زبان گویای قرآن صحنة دنیا را بازیگاه وآخرت را زنده وجای زندگانی معرفی کرده است: وَلَئِن سَئَلتَهُم مَن نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَحیا بِهِ الاَرضَ مِن بَعدِ مَوتِها لَیَقُولُنَّ اللهُ قُل الحَمدُ للهِ بَل اَکثُرُ هُم لایَعقِلُونَ وَ ما هذِهِ الحَیوهُ الدُّنیا اِلاّ لَهوٌ وَ لَعِبٌ وَ اِنّ الدّارَ الآخِرَهَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ [۱]. و نیز به این دستة غافل، خاطر نشان می کند که بخواهید یا نخواهید عاقبت باید عارف به آیات خدا شوید [۲]. بنابراین حیات آدمی انگیزش

وفهم وشنوایی وبینایی او است، ومرگش پوشاندن واز دست دادن اینها.

---

۱ . اگر از همین مردمان غافل هشیار بپرسی کیست که از بالا آب را پائین آورده وزمین را پس از مرگ با آن زنده کرده است؟ البته خواهند گفت خدا، بگو ستایش مخصوص خداست، بلکه بسیار ی از آنها با خردشان در نمی یابند وتعقّل ندارند. زندگی این دنیا نیست مگر سرگرمی وبازی . همانا سرای دیگر زنده است اگر می دانستند. عنکبوت۶۳-۶۴

۲ . وَ قُلِ الحَمدُ للّهِ سَیُریکُم آیاتِهِ فَتَعرِفُونَها وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلَونَ – بگو ستودگی خداراست ، قریباً آیات خود را به شما می نمایاند سپس آن آیات را خواهید شناخت، پروردگارت از آنچه می کنید غافل نیست. نمل۹۳.

هدف پیامبران

فرستادگان از طرف خدا عموماً بشر را دعوت کرده اند به اینکه :«از راهی که ما می رویم بیایید.» راه نجات منحصراً این راه است وهرکس غیر از راه آنان برود گمراه وکافر و دوزخی و دور از خدا و دور از خوش بختی، معرفی شده است.

بنابراین ، اولین وظیفة واجب این است که آدمی کاملا با راه و روش رسل آشنا شود تا حرکات وراهنوردیش به سوی مقصد واز روی بصیرت باشد. تنها راه رسیدن باین هدف یافتن نحوة فعل وقول (گفتار وکردار) آنهاست. زیرا پیامبران به هر چه امر کرده نخست خود عمل کرده اند واز هر چه نهی کرده اند قبلا خود از آن پرهیز داشته اند. چون امروز ما دسترسی به پیامبران نداریم ، گفتار وکردارشان را باید در آنچه از آنها باقی مانده جستجو کنیم، یعنی در کتابی که نمودار مجموعة دستوراتشان است ونه از طریق مدعیان پیروی آنان . زیرا مدعیان هر یک آتش را زیر قرص نان خود می کشد وخود را حق ودیگری را باطل می شمارد.

منهاج بی اعوجاج وترازوی درست فقط درک حقیقت از طریق کتب منسوب به آنان است. کتابهایی که به سه پیمبر اولوالعزم وبزرگ منسوبند عبارتنداز :

۱ . توریه، منسوب به حضرت موسی کلیم الله علیه السلام ، که متضمن کتب منسوب به بعضی از انبیاء دیگر نیز هست واین مجموعه را عهد عتیق نیز می گویند.

۲ . انجیل، که به نام حضرت عیسی مسیح علیه السلام معروف است وآن را عهد جدید نیز می گویند.

۳ . قرآن ، که آخرین کتاب آسمانی است ومنسوب است به حضرت محمد خاتم النبیین(صلی الله علیه وآله). وسایر کتب، که پرداخته دست دیگران اند ، مورد بحث نیستند.

اما توریه. آن قدر مطالب شرم آور و رسوا درآن وارد کرده اند که نمی توان آن ها را پوشانید. چون نقل

مطالب آن منافی باوضع اختصاراست،صرف نظر می کنیم. کسانی که مایلند به اصل توریه رجوع کنند.[۱]

واما انجیل. به اعتراف خود مسیحیان اجماعاً، مجموعه ایست از آثار چهار نفر بنام لوقا، مرقس، یوحنا، متّی وبعضی رساله های پولس واساساً مربوط به عیسی مسیح نیست، وآنها نیز متضمن ناهنجاریهای فراوانند که از همه بدتر نسب نامة حضرت مسیح است.

می ماند قرآن، که خودش برای روسفیدی خود وپیروانش کافی ودارای زبانی گویاست. این سخن ادعای بی دلیل نیست تا بگویند توهم چون مدعی پیروی حضرت محمد رسول الله(صلی الله علیه وآله)هستی آتش را زیر قرص نان خودت می کشی واز او وکتابش طرفداری می کنی. چنین نیست. ما می گوییم این هر سه کتاب را کنار هم گذارده در پیرامون مطالبش نظر می کنیم تا درستی گفتار، معلوم شود. بدون تردید وشبهه هر منصف خالی از تعصب وتعسف، پس از آشنا شدن با این کتب وتدبر در آیات قرآن ویافتن ارتباط آن با خود وکارگاه خلقت، با ما همصدا وهمراه خواهد شد. چنانکه هم اکنون بین محققین غرب که به کتاب خودشان بد بینند در حدود انصافشان نورافشانی قرآن شروع شده وروز افزون است. زیرا تنها کتابی که متن آن عیناً دردست است همین است. قرآن که تنها مجموعة کاملة الهیة مصون ومحفوظ از دستبرد شیاطین جن وانس است وبرحسب وعدة فرستنده اش(إِنا نَحنُ نَزَّلناَ الذِّکرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ [1].) . از هر دستبردی مصون ومحفوظ است. حقیقت رسم وروش دعوت انبیا را باکمال اطمینان و وضوح در اختیار ما گذاشته است وبه طوری این هدف و حقیقت را با عبارات گوناگون و مثلهای طبیعی سادة نزدیک به ذهن همه کس تشریح کرده که

جای عذری باقی نگذاشته. لذا چهار بار در یک سوره این جمله را اعلام داشته که (وَلَقَد يَسَّرنا القُرآنَ لِلذِّكرِ فَهَل مِن مُدَّكِرٍ [۲]) . اساس دعوت رسل وهدفشان دو اصل است که تمام دستورها واحکام وآداب واوامر ونواهی براین دو اصل متفرع است:

اصل یکم. ایمان به خدا

اصل دوم. ایمان به هنگام دیگر (آخرت)

دراین دواصل که بنیان دعوت وهدف است اصل سوّمی هست وآن اصل «ایمان به رسول» است که دردل آن دو اصل نهفته، ولازم لاینفک آنهاست. زیرا افراد مورد دعوت ، نخست باید به رسالت رسول معترف شوند و اورا به این سمت به رسمیت بشناسند وتصدیقش کنند. آنگاه آن دواصل را از او بپذیرند. پس ریشهٔ ایمان ، شناسایی وپذیرش رسول است. از این نظر است که

۱ . ما قرآن را برتو نازل کردیم و ما هم آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت. حجر۹.

۲ . محققاً ما برای هشیاری این قرآن را آسان قرار دادیم ، آیا کسی هست به خودآید و هشیار شود؟ ما قرآن را برای وعظ واندرز آسان کردیم . کیست که از آن پند بگیرد؟ قمر۱۷.

فرمودند: فاصلَ الّدِينِ مَعرِفَهُ الرُّسُلِ وَ ولايَتِهِم [1] و چنانکه قبلا هم اشاره شد اینکه دربعضی آیات مانند آیه ۶۲ سوره البقره. ایمان به خدا ویوم آخر هست ونام رسول برده نشده نقصی نیست[2]، وبردن نام رسول در موارد دیگر ، برای تذکره وبه خود آمدن کسانی است که سخن حق را می شنوند واز مقام سخنگو غافلند.

سپس این اصول (ایمان به خدا وآخرت ورسول) مقید شده اند به قید عمل صالح – که نبودن عمل صالح کاشف از نبودن ونقص ایمان است- یعنی نشان ایمان راست و درست این است که مومن باید کارش شایسته و متناسب با میزان ان اصول سه گانه باشد و پا از حدودی که رسول معین کرده بیرون نگذارد، و گر نه فاسق و خارج از مسیر ایمان است و خدا او را هدایت به خیر نخواهد کرد. زیرا راهش رو به خیر نیست ولازمة سیرش دوری از حقیقت وصلاح است. قرآن صالحات اعمال را اجمالا وتفصیلا بیان داشته وبا آنکه ترک صالحات ، سیئات است مع ذلک پاره ای از بدیهای بزرگ را برای راهنمایی بشر نشان داده است .

۱.پس ارزشمندترین دین شناخت رسولان وپذیرش ولایت آنها است.بحارج ۲۴ص۲۸۸

۲ . ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله والیوم الخر وعمل صالحاً لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون.

راه وصول به هدف

دربارة راه وصول به هدف نیز دو اصل سادة قابل ضبط در خاطر پیشنهاد شده وآن دو این است: پرستش خدا وپرهیز از طاغوت، که در این آیة شریفه معرفی شده اند : وَلَقَد بَعَثنا فِی کُلِّ اُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعبُدُوا اللهَ وَ اجتَنِبُوا الطاغُوتَ فَمِنهُم مَن هَدَی اللهُ وَ مِنهُم مَن حَقَّت عَلَیهِ الضَّلالَهُ [۱]. با توجه کامل باین دو اصل ودو اصل دیگری که گذشت مردم می توانند راهی را که انبیا پیشنهاد می کنند درست طی کنند. طریق دعوت وطرز راهنمایی رسل ، ومجموع مقالشان برای اثبات وایضاح مقصودشان، فقط عطف توجه افراد بشر است به کارگاه خلقت از راه توجه به محسوسات وعبرت گرفتن از آنها وچگونگی ارتباط اجزای عالم با یکدیگر ونقل وتحویل دائم وتبدیل صورت هر آنچه در زیمن است، از جنبندگان ورویدنیها ومرگ وحیات زمین وانواع

مأکولات ؛ وآنچه در آسمان است از سیارات وشموس واقمار وکهکشانها ورعد وبرق وابر و باران؛ آنچه در خود آدمی است، از خواب وبیداری وتولید مثل وصحت وبیماری وترکیب بدن ومرگ وحیات وحزن ونشاط وحب وبغض و ..... درعین حال برای خود هیچ مقام وبرتری جز رسالت از طرف خدا واینکه به آنها از خدا وحی میرسد قائل نیستند وبه طور کلی خود را خالی از هر چیز معرفی می کنند، جز آنچه خدا به آنها بیاموزد، حتی خنده وگریه [۲]. وخوردن وآشامیدن را [۳] نیز به خدا نسبت داده وکاملا خود رامغلوب وحی می دانند به طوری که از فرمان الهی نمی توانند سر بپیچند ومانند قصه گوها وشعرا خیالباف وگزافه گو نیستند- چنانکه اگر از ایشان بخواهند که از حرفشان برگردند و سخنانشانرا تغییر دهند، پاسخ می شنوند(قُل ما یَکُونُ لِی اَن اُبَّدِ لَهُ مِن تِلقاءِ نَفسیِ اِن اَتَّبِعُ اِلاّ ما یُوحی اِلیَّ اِنِّی اَخافُ اِن عَصَیتُ رَبِّی عَذابَ یَومٍ عَظیمٍ [۴]).

---

۱ . در هر امتی رسولی فرستادیم که بمردمان اعلام داشت که خدا را بنده وپرستنده باشید واز طاغوت (سرکشان از فرمان) پرهیز کنید. پس از پاره از آنانرا خدا راه نمود(مومنین) وبعضی را سرگردانی سزاوار شد (مخالفین). نحل۳۶ .

۲ . وَاِنَّهُ هُوَ اَضحَکَ وَ اَبکی نجم۴۳.

۳ . وَ الَّذی هُوَ یَطعِمُنِی وَ یَسقینَ شعراء۷۹ .

۴ . بگو برای من چنین اختیاری نیست که آنچه گفته ام خود دگر گونش کنم . من پیروی نمی کنم مگر از آنچه پروردگارم به من وحی می کند. همانا من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ ترسناکم. یونس۱۵.

از این بیان مختصر بخوبی دریافت می شود که پیامبران خود نخست، راهِ معرفت الهی را رفته اند وبه وحدت کارگاه خلقت وربط کامل اجزاء آن با یکدیگر آگاه شده اند وپس از کمال بعث وانگیزش ووصول به مقام عبودیت ویقین کامل هر یک در خور مقام خود وتقویت حال بعث وهشیاری از طرف پروردگار وپرورش یافتن ومستعد شدن برای پذیرش وحی واتصاف به حلم وبردباری واخلاق کریمه [1]. مأموریت یافته اند تا از همان راهی که خدا خود را به آنان شناسانده قافلة بشر را حرکت وسیر دهند وکم کم آنان را با مراتب چهارگانه توحید آشنا نمایند[2]. تا از سیر دادنشان در عبرتگاه ودارالتربیة کائنات به نظام محکم آن آگاه شوند واز روی بصیرت کامل یگانگی صانع عالم را از راه وحدت ویگانگی دائرة خلقت بیابند وخدا را خالی از هر شائبه بندگی کنند. بنابراین راه وروش انبیا چنین خلاصه میشود: تفکر در خود وکارگاه خلقت برای اکمال بعث وانگیزش ؛ و ایمان به خدا وآخرت؛ وتقویت وتکمیل آن به واسطة اعمال شایستة خالص. واصل این راه و روش همانا تفکر وتأمل در اطراف واکناف است زیرا آنان بر هیچ ذره ای از اجزاء عالم نظر نمی کردند مگر آنکه آثار صنع وقدرت خدای یگانة علیم حکیم را در آن می دیدند.

۱ . ضمن خطبه قاصعه که در نهج البلاغه نقل شده امیر المومنین علیه السلام در وصف رسول الله صلی الله علیه و اله فرموده است:«وَلَقَد قرن الله به من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملئکته یسلک به طریق المکارم ومحاسن اخلاق العالم لیله ونهاره .» - وبه تحقیق خدا با او قرین ساخت از هنگامی که از شیر باز گرفته شد یزرگترین ملکی را از ملائکه هایش که شب وروز او را به راه بزرگواری ومحاسن اخلاق عالم می برد.

۲ . وَجَعَلنا هُم أَئمِّةً یَهدُونَ بِاَمرِنا وَاَوحَینا اِلَیهِم فِعلَ الخَیراتِ وَ اقامَ الصلوهِ وَ اِیتاءَ الزَّکوهِ وَکانُوا لَنا عابِدِینَ انبیاء ۷۳

– وقرار دادیم آنان را پیشوایانی که به امر ما راهنمایی می کردند و به آنان وحی کردیم نیکوکاری وبرپا داشتن نماز واداء زکوه را در حالی که ما را بندگی می کردند.

۴ . معجزه

چنانکه از امیر المومنین علی علیه السلام نقل شده است که فرمود(ما رَاَیتُ شَیئاً اِلاّوَ رَاَیتُ اللهَ قَبلَهُ وَ بعده و معه و فیه [۱].

اما پیش ازآن، چون شیء نبوده است [۲]. ووجود یافته پس صانعی دارد. و اما بعد از پیدایش ، با همة

حُبّ حیات نمی تواند خود را نگه دارد پس قوة قاهره ای برآن حاکم است واین خود نشان عجز و نیاز اوست به نگهبان وحافظ وچون در تمام احوال خدا را حاضر وناظر وخودرا در حضوراو می دیدند،پیرامون معصیت ونافرمانی نمی گردیدند وبه همین جهت معصوم از گناه بودند وصدور معجزات وخارق عادات ازآنها ناشی از همین مقام ومنزلت عظیم بوده است.

یکی از لغزشهای بی خبران از توحید کارگاه خلقت وعظمت مقام رسالت، موضوع معجزات پیمبران است که چون مبنای آن را درک نمی کنند وقوعش را غیر ممکن می پندارند. صدور معجزه وکار خارق عادت از انبیاء بسیار ساده وطبیعی وآسان است. زیرا آنان مدعی رسالت ونمایندگی از طرف

خالق وصانع عالم هستند، که علی الدوام کارگاه خلقتش درجریان است، ویک دم تعطیل بردار نیست.پیمبران دربیان

ادعای خود مانند سایر مردم عمل می کنند وهمانطور که پزشک مدعی پزشکی است صدق ادعایش شناخت مرض است وعلاج آن از راه بهتر وخرج کمتر، واگر موافق ادعاشان سرمایه نداشته باشند دروغگویند مدعی رسالت نیز بالضروره باید بتواندآثار قدرت فرستنده اش را نشان دهد و اگر غیر از این باشد نماینده ورسول خدا نیست.این اصل،منهاج بی اعواج محسوس است برای شناختن مدعیان دروغگوی دنیا پرست. کسی که به راستی به خدا معتقد باشد برایش انکار معجزة انبیا ممکن نیست چون انکار آن، انکار قدرت خداست، وکاشف از فساد اعتقاد.

آنچه سبب انکار معجزه انبیا شده این است که درک وفهم خود را ملاک دریافت حقایق هستی قرار داده وهرچه ذهنشان باآن مأنوس نیست نمی فهمند وچون نفهمیدند می گویند دروغ است. چنانکه قرآن کریم به این نکته اشاره فرموده است: بَل

---

۱ . ندیدم هیچ چیز را مگر اینکه خدا را پیش از آن و با آن دیدم. عین الیقین (فیض کاشانی) ج۱ ، ص ۴۹.

۲ . عدم ونیستی یعنی آنچه از نظر ودرک ماگم وپنهان است وگرنه عدم به معنی «نیست مطلق» معنی ندارد.

كَذَّبُوا بِما لَم يُحيطُوا بِعِلمِهِ [1]، وَاِذلَم يَهتَدُوابِهِ فَسَيَقُولُونَ هذااِفکٌ قَدِيمٌ [2]

این است دلیل منکر، که خود را مقیاس آثار انبیا قرار می دهد و می گوید هر چه را من نفهمم دروغ است. با این حال پیمبران معجزات وخارق عادات را ملاک پذیرش دعوتشان قرار نداده اند مگر وقتی که ضرورت ایجاب می کرده وجنبة معالجة اضطراری بیمار را داشته است؛ وغالباً رسول لاحق،معجزات پیامبر سابق را خاطر نشان امتش می کرده. چنانکه قرآن کریم صریح در این باره می فرماید: وَما مَنَعَناآَن نُرسِلَ بِالآياتِ اِلاّ ان كَذَّبَ بِهاالاَوَّلُونَ،وَآتَينا ثَمُودَ النّاقَةَ مُبصِرَةً فَظَلَمُوابِهاوَمانُرسِلُ بِالآياتِ اِلاّتَخوِيفاً [3].

---

۱. چون به فهم آن راه نیافتند، قریباً خواهند گفت دروغ بافیهای پیشین است. یونس ۳۹

۲. (الاحقاف،۱۱)

۳ . ما را مانع نکرد از فرستادن آیات(معجزات بدلیل ناقه که معجزه بود) مگر اینکه پیشینیان آنرا دروغ شمردند، وثمود را ناقه(شترماده ای که بچه زائیده) آوردیم، پس به سبب آن به ظلم گراییدند، وما معجزات را نمی فرستیم مگر برای بیم دادن. اسراء۵۹.

اگر معجزات وخوارق عادات ملاک پذیرش دعوت انبیا باشند، فقط برای کسانی حجت خواهند بود که آن را دیده اند وبرآیندگان وکسانی که معجزات را ندیده اند حجت تمام نخواهدبود؛واین خلاف مقصوداز ارسال رسل وآیه قرآن است که فرمود: قُل فَلِلّهِ الحُجَّهُ البالِغَهٌ فَلَوشاءَ لَهَدیکُم اَجمَعینَ [1]. نکتة بسیارمهمی که نوعاً از آن غافلند این است که تمام حوادث و وقایع عالم وکارهای خود بشر غیرعادی است.لیکن چون با بعضی بر اثر تکرار انس گرفته، حالت تعجبش به آرامش خاطر مبدل شده است.بسیاری ازکارها است که امروزه برحسب قواعد علمی وتجربی،عادی وساده وقابل قبول شده [2]، در حالیکه در دوران گذشته غیر عادی بود. چه کسی می توانست باور کند مردمان در خانه ای دربسته بنشینند

---

۱ . بگو برای خدا حجّت بالغه است. پس اگر می خواست همة شما را هدایت می کرد. انعام۱۴۹.

۲ . به خطبة قاصعه که متضمّن یکی از معجزات رسول است درنهج البلاغه رجوع فرماییدونیز به کتاب نوائب الدهور، که در این باره مفصلاً صحبت دارد. معجزات زیاداز رسول خاتم واوصیائش رسیده که اتفاقات آینده و وقایع غیر مترقبه را فرمودند ومردمان امینی راکه خود پرورانده

بودند آنها را پذیرفتند وسینه بسینه به یکدیگر رساندند تا به دوران مارسیدواکنون هریک رابعد از دیگری می بینیم.عبدالله شعرانی که از علما بزرگ اهل سنت است کتابی دارد بنام الیواقیت والجواهر که در آن از تذکرة ابونعیم شعرانی

درباب«امور یکون بین الساعه»حدیثی از حدیقه نقل می کند به شرح زیر: قالَ رَسوُلُ اللهُ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ، یا حُذَیفهُ لَتَقصُدَنَّکُم نارٌ هِیَ الیَومَ خامِدَهُ، تَأکُلُ الاَموالَ وَالاَنفُسَ؛ تَطیرُ طَیرَ الریِّحِ

وَالسَّحابِ، تَدوُرُ الدُّنیا کُلَّها فِی ثَمانّیهِ ایّامٍ ، وَلَها بَینَ السَماءِ وَالأَرضِ دَوِیٌّ کَدَوِیِ الرَّعدِ العاصِفِ وَ هیَ عَلی رووسِ الخَلائِقِ أَدنِی مِنَ العَرشِ، قالَ یا

رَسولَ اللهِ هِیَ یَومَئذٍ سَلیمَهٌ عَلَی المُومِنِینَ وَ المُومناتِ؟ قَالَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَاَینَ المُومِنینَ وَ المُومِناتِ! ، وَالنّاسُ یَومَئذٍ شَرُّ مِنَ الحُمُرِ، یَتَسافَدُونَ کَما تَسا فَدُواالبَهایَمُ وَ لَیسَ هُنارَجُلٌ لِیَقُولَ مَهُ(هر آینه البته آتشی قصد شما خواهد کرد که امروز خاموش است، اموال ونفوس را می خورد، چون باد وابر پرواز می کند، دور دنیا در هشتاد روز می گردد، بین زمین وآسمان غرشی مانند رعد دارد، بالای سر مردم

از سقف نزدیکتر است،گفت یا رسول الله آیا این آتش در آن روز برمرد و زن مومن سلامتی است؟ ،فرمود:مرد و زن مومن کجااست!!، آنروزمردمان از الاغها بدترندمانند چهارپایان بهم می پرند وبالای یکدیگر میروندبرای عمل فحشاء،درحالیکه مردی نیست به آنها بگوید از این کار بازبایستیدوخود دارباشید).دراین یک معجزه که خبر ازآینده ووقوع امری غیر عادی است چندین معجزه و بینایی وخبرهای دیگر نهفته است:

۱ . تأکید در وقوع آن که حتمی است با دو حرف تأکید(لام و نون تأکید ثقیله)،۲ . خود آنرا به وجود نمی آورند بلکه از محل

دیگر قصد آنانخواهد کرد(این آتش از غرب برخاست)،۳ . امروز خاموش است،چون آن روز در دنیا اثری ازسیر هوایی وکشف اتم نبود،واین ازآن خبرهایی بود که شرح وبیان آن را غیر از مومنین خالص نتوانستند باور کنند،۴ . پرواز مانند باد وابر،که از لحاظ سرعت تشبیه به باد شده واز لحاظ اینکه از آن چیزهایی فرو می ریزد(بمب،چترباز،...) وسرعتش هم درآن حال کمتر است تشبیه به ابرشده،۵ . گردش دور کرة زمین که دراولین بار با طیاره هشت روز انجام یافت،۶. نزدیک بودنش به اهل زمین مانند سقف خانه ها چنانکه مشهود عموم است،۷ . غرش مانند رعد که صدای هواپیما همانطور است،۸ . کمی مردان وزنان مومن ومومنه،۹ . اشاعه فحشاء ومنکرات به طوریکه قباحت وزشتی آن ازمیان می رود همچنانکه در بهایم وحیوانات است،۱۰ . متروک ماندن امر به معروف ونهی از منکر،به طوری که کسی توان اعتراض ندارد. نظیر این خبر در بیان رسول خاتم واوصیائش علیهم السلام فراوان است. اگر ماندیده ایم کسی چوبش را به سنگ بزند واز آن آب جاری شود(حضرت کلیم) مقداری فلز را هم ندیده بودیم به آسمان برود وهم با فرستنده حرف بزندوهم در کرة ماه مسکن گزیند این بدبینی ها وکج فهمی ها همه فرع خفه کردن نیروی بعث وانگیزش خدا داده است بواسطه مخالفت دستوروفرمان او،وقتی چشم وگوش ودل کور و کر شدطبعاً حق را انکار میکند، این مقدار از بیان در این زمینه در خور فهم عموم است واما باطن امر بالاتر است.

واز شرق تا غرب، یکدیگر را ببینند وسخن یکدیگر را بشنوند. تمام ذرات واجزاء عالم، باهوش ومطیع وفرمان پذیر خالق خود

هستند [1] وهیچ ذره از جایی به جای واز حالی به حالی واز صورتی به صورتی منتقل نمی شود مگر تحت فرمان پروردگار، در این معنی روشن بیان شده:ثُمَّ استَوی اِلَیَ السَّماءِ وَهِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَلِلاَرِضِ ائتِیا طَوعاً اَو کَرهاً قالنا اَتَینا طائِعِینَ [1] .

روشن است که لازم لاینفک تمیز بین رغبت وکراهت واختیار کردن و واگذاشتن «فهم» است. اگر نیروی پذیرش در اشیاء نمی بود این نحو دعوت لغو بود، وتعالی الله عن ذلک. چون رسول نیز به واسطة امتثال وانبعاث کامل به حد کمال رسیده، به اذن خدا برهمة ما دون خود مسلط است. هر وقت مشیته الله تعلق گیرد در اجزاء عالم تصرف می کند وآنها را دگرگون می سازد وهر طور که مقتضی بداند، یعنی حکمت بالغه اقتضا کند، آنها را می گرداندو البته آنها به حکم (اَتَینا طائِعِینَ) اورا اطاعت می کنند قرآن این گونه تصرفات پیامبران را فراوان خاطرنشان فرموده است(مانند اژدها شدن چوب دستی واطاعت آب دریا وجریان چشمه از سنگ و.... .چون بنای ما براختصار است همین اشاره کافی است طالبین به کتابهایی مانند اثبات الهداه ونوائب الدّهور رجوع فرمایید) .

طریق تفکر

گفتیم راه وروش انبیا تفکر در خود وکارگاه خلقت است، وتنها کتابی که متن سالم آن عیناً در دست بوده وشامل دستور زندگی بشردرتمام شئون است همانا قرآن است. اکنون در قرآن باید نظر کرد وراهنماییهایی را که دراین باره فرموده است یافت وبه کار بست. برای نمونه چند آیه نقل می شود تا راه برای کسانی که

با این روش مأنوس نیستندانشاءالله باز شود، وچون قدمی به پیش نهند وروزنه ای از غیب در دلشان باز شود دیگر آرام نخواهند نشست، زیرا پرده نشینان عالم غیب دایم در انتظارند که کسی چشمی به سوی آنها بگشاید وآنگاه با آغوش باز استقبالش کنند. قرآن نظر آدمی را ازجهات متعدده به تفکّر معطوف داشته است:

---

۱ . خدا به زمین وآسمان فرمود بیائید، چه راغب باشید و چه با اکراه ، گفتند آمدیم وبا رغبت هم آمدیم . فصلت۱۱.

۱ - تفکر هر فردی در نفس خود که از هر چیز به او نزدیکتر است وتوجه به عجایب آن وربطش به این دستگاه عظیم:

اَوَلَم یَتَفَکَّرُوا فِی اَنفُسِهِم ما خَلَقَ اللهُ السَّمواتِ وَالاَرضَ وَما بَینَهُما اِلاّ بِالحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی[۱]

وَفِی الارَضِ آیاتٌ لِلمُوقِنِینَ وَ فِی اَنفُسَکُم اَفَلاتُبصِرُونَ [۲]

۲ - تفکر در طرز آفرینش خود ودوران آن در شکم مادر وگذر از این جهان وانگیزش پس از مرگ:

- وَلَقَد خَلَقنَا الاِنسانَ مِن سُلالَهٍ مِن طِینٍ ، ثُمَ جَعَلناهُ نُطفَهً فِی قَرارٍ مَکِینٍ ثُمَ خَلَقنا النُطفَهَ عَلَقَهً، فَخَلَقنَا العَلَقهَ مُضغَهً، فَخَلَقنَا المُضغَهَ عِظاماً، فَکَسَونَا العِظامَ لَحماً، ثُمَّ اَنشأناهُ خَلقاً آخَرَ، فَتَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ الخَالِقِینَ، ثُمَّ اِنَّکُم بَعدَ ذلِکَ لَمَیِّتُونَ، ثُمَّ اِنَّکُم یَومَ القِیمهِ تُبعَثُونَ، وَ لَقَد خَلَقنا فَوقَکُم سَبعَ طَرائِقَ وَ ما کُنّا عَنِ الخَلقِ غافِلِینَ[۳]

۱. آیا نیندیشیده انددر خودشان که نیافریده است خدا آسمانها وزمین وآنچه بین آنهاست مگر به حق وبرای مدتی معین ؟ روم۸.

۲. ودر زمین نشانه هایی برای دارندگان یقین هست ودرخودتان:آیا با بصیرت وبینش نمی نگرید؟! ذاریات۲۰ و ۲۱.

۳. محققاً انسان را از عصارة لطیف گل بیرون کشیده وترکیب کردیم سپس او را به صورت آب در آورده در قرار گاهی جایش دادیم، ازآن پس آن را به صورت خون بسته درآوردیم، آنگاه آنرا هم چون گوشتی جویده شده قرار دادیم، بعد از آن استخوان بندیش کردیم، پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم، از آن پس او را خلق دیگری ایجاد کردیم، پس برکت افزاست خدایی که نیکوترین آفرینندگان است. بعد از آن شما می میرید وسپس روز قیامت برانگیخته می شوید وما بالای شما هفت راه آفریده ایم و ازآفرینش غافل نبوده ایم. مومنون۱۲ تا ۱۷.

۳- اندیشه وسیر در زمین برای یافتن مراتب خلقت:

- اَوَلَم یَرَوا کَیفَ یُبدِیَ اللهُ الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدهُ اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیرٌ، قُل سِیرُوا فِی الَارضِ فَانظُرُوا کَیفَ بَدَأَ الخَلقَ ثُمَّ اللهُ یُنشِئُ النَشَّأَهَ الآخَرَهَ اِنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ[۱]
- فَانظُر اِلی آثارِ رَحمَهِ اللهِ کَیفَ یُحیِی الاَرضَ بَعدَ مَوتِها اِنَّ ذلِکَ لَمُحیِ المُوتی وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیئٍ قَدِیرٌ[۲]

۴- تدبر در چهار پایان وآثار عجیب آنها که چگونه کارخانه های خودکار عجیبی هستند.

وَاِنَّ لَکُم فِی الإَنعامِ لَعِبرَه نُسقِیَکُم مِمّا فِی بُطُونِهِ مِن بَینِ فَرثٍ وَدَمٍ لَبَناً خالِصاً سائغاً لِلشّارِبِ بَینَ[۳]

وَالاَنعام خَلَقَها لَکُم فِیها دِفءُ وَ مَنافِعُ وَ مِنها تَأکُلُونَ وَ لَکُم فِیها جَمالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسرَحُونَ[۴]

۱. آیا ندیده اند خدا چگونه خلق را ابتدا می کند و سپس آن را باز می گرداند؟ این بر خدا آسان است؟ بگو سیر کنید در زمین وبنگرید که چگونه خلق را شروع می کند. پس خدا مرحله دیگری از آفرینش را ایجاد می فرماید. همانا خدا برهر چیز تواناست (دستور دریافت رابطه دوران گوناگون محصولات زمین است با دوران خود آدمی از بدء و عود) عنکبوت۱۹ و ۲۰.

۲ . بنگر به آثار رحمت خدا که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می کند. او همان زنده کنندۀ مردگان است وبر هر چیز تواناست. روم۵۰.

۳. همانا برای شما در چها پایان عبرتی است. به شما آشامیدنی می دهیم از آنچه در باطن آنهاست از بین سرگین وخون شیر خالص گوارا برآشامندگان. نحل۶۶.

۴. وچهارپایان را آفرید برای شما. درآنها گرمی وسودهایی است واز آن می خورید، وبرای شما درآنها خیر ونیکویی بسیار است هنگامی که در حال استراحتند وآنگاه که به چراگاه سیر داده می شوند. نحل۵ و ۶.

۵- توجه به روییدنیها که آثار حیاتی زمین وحامل مایة حیات تمام جاندارانند:

- **اِنَّما مَثَلُ الحَیوهِ الدُّنیا کَماءٍ اَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الاَرضِ مِمّا یأکُلُ النّاسُ وَالاَنعامُ حَتّی اِذا أَخَذَتِ الاَرضُ زُخرُفَها وَ ازَّیَّنَت وَ ظَنَّ اَهلُها اَنَهُّم قادِرُونَ عَلَیها اَتَیها اَمرُنا لَیلاً اَونَهاراً فَجَعَلناها حَصِیداً کَاَن لَم تَغنَ بِالاَمسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ**[1]
- **وَفِی الاَرضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَجَنّاتٌ مِن اَعنابٍ وَزَرعٌ وَ نَخِیلٌ صِنوانٌ وَغیرُ صِنوانٍ یُسقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعضَها عَلی بَعضٍ فِی الاُکُلِ اِنَّ فِی ذلِکَ لآیاتٍ لِقَومٍ یَعقِلُونَ**[2]

۱. جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که از بالا پائین آوردیم پس بواسطة آن روئیدنیهای زمین در هم آمیختند ازآنچه مردمان وچهارپایان میخورند، تا آنگاه که زمین رنگ آمیزی وآرایشی یافت واهل زمین چنان پنداشتند که در نگهداشت آن توانایند فرمان ما شب یاروز آمد وآنها را بُریده یا دروشده قراردادیم (خردوشکسته) تا چنانکه گویی روز گذشته چیزی در آن نبود. همچنان تفصیل می دهیم نشانیها وآیاتمان را برای آنانی که اهل اندیشه وتفکرند. یونس۲۴.

۲. ودرزمین قطعات نزدیک به یکدیگر وباغستانهایی از انگور ورویيدنیها ودرختان خرماست که بریک ریشه یکی وچند تا کنار هم رسته اند واز یک آب مشروب می شوند. لیکن بعضی را بر بعضی دیگر درخوردن برتری داده ایم. رعد۴.

۶- توجه به پرندگان وجنبندگان وجانوران به طور کلی وعموم وارتباطشان بابشر

- وَما مِن دابَّهٍ فِی الاَرضِ وَلاطائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحِیهِ اِلاّ اُمُمٌ اَمثالَکُمُ مافَرَّطنا فِی الکِتابِ مِن شَیءٍ ثُمَّ اِلِی رَبِّهِم یُحشَرُونَ وَالذِّینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا صُمٌّ وَبُکمٌ فِی الظُلُماتِ، مَن یَشأءَ اللهُ یُضلِلهُ وَ مَن یَشأ یَجعَلهُ عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ[۱]

۷- توجه وتفکر در آسمان وکواکب وارتباط آنها با یکدیگر وبا زمین وزمینیها

- اَفَلَم یَنظُرُوا اِلَی السَّماءِ فَوقَهُم کَیفَ بَیننَاها وَ زَیَّنّا وَما لَها مِن فُرُوجٍ [۲]
- اَلَم تَرَوا کَیفَ خَلَقَ اللهُ سَبعَ سَمواتٍ طِباقاً،وَجَعَلَ القَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمسَ سِراجاً[۳]

۱. هیچ جنبنده ای در زمین وهیچ پرنده ای نیست مگر اینکه مانند شما گروه گروهند. در این کتاب دربارة هیچ چیز کوتاهی نکرده ایم . سپس به سوی پروردگارشان محشورشان می کنندو آنان که آیات ما را دروغ پنداشتند لال و کر در تاریکیها هستند. هر که را خدا بخواهد سرگردانش می کند، وهر که را بخواهد بر صراط مستقیم وراه راستش قرار می دهد. انعام ۳۸و۳۹.

۲. آیا به آسمان که بالای آنهاست نمی نگرند که چگونه آن را ساخته وآراسته ایم که هیچ شکاف وفرجه ای ندارد؟ ق ۶.

۳. آیا ندیده اید چگونه خدا هفت آسمان را بالای یکدیگر گسترده وماه وآفتاب را در آنها روشن ودرخشنده قرار داد، آیا درخدا شکی هست؟ نوح ۱۵و۱۶.

- اَفِی اللهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الاَرضِ یَدعُوکُم لِیَغفِرَ لَکُم مِن ذُنُوبِکُم وَ یُوَخِّرَکُم اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی [1]
- وَ مَن آیآتِهِ خَلقُ السَّمواتِ وَ الاَرضِ وَما بَثَّ فِیهِما مِن دآبَّهٍ وَ هُوَ عَلی جَمعِهِم اِذا یَشاءُ قَدیرٌ [2]

تمام آیاتی که با عبارت«وَمِن آیاتِهِ» شروع شده، وآیاتی که ضمن آنها «ذلِکَ مِن آیاتِ اللهِ»
«تِلکَ آیات اللهِ» ونظایر اینها هست، ناظر به همین بیدار باشها وتحریک فکر وبعث وانگیزش بشر است.

سراسر قران کریم، با عبارات گوناگون از این گونه راهنماییها برای تدبر وتفکر ورشد، وبیداری وهشیاری بشر پراست و کمتر آیه ای است که درآن این ندای بیدار کننده نباشد- وشگفت
آنکه کمتر کسی به آن توجه دارد؛ شاید ناظر به همین باشد که گویی با بیانی گله آمیز می فرماید:«وَلَقَد صَرَّفنا لِلنّاسِ فِی هذا القُرآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ فَاَبی اَکثَرُ النّاسِ اِلاّ کُفُوراً [3]»

آیات ومثلها ویادآوریهای قرآن هریک خلاصه ای است از دستگاه عظیم خلقت، که به واسطه تفکر وایمان وعمل صالح باید صورت تفصیل پذیرد ومسائل زندگانی با آنها حل وفصل شود. آیه فوق که متضمن تصریف هر مثل برای بیداری بشر است باید به منزلة چراغی پیش چشم باشد وبا نورانیت در آیات قرآن تدبر شود تا این تصریف آشکارگردد.

---

۱. آیا در آفرینندة آسمانها وزمین شک است، شما را دعوت می کند که پاره ای از بدیهایتان را بپوشاند وتا مدت معینی اجل شما را تأخیر کند. ابراهیم ۱.

۲. وبعضی از آیات او آفرینش آسمانها وزمین است وآنچه از جانوران در آن گسترده است، واو هر وقت بخواهد بر جمع آوریشان تواناست. شوری ۲۹.

۳. محققاً ما در این قرآن برای این مردمان با بیانات وعبارات واحوال گوناگون هر مثلی زدیم، لیکن شدت امتناع بسیاری از آنان (از تفکر وپذیرش حق) را نیفزود مگر ناسپاسی وحق پوشی. اسراء ۸۹.

یادآوریها گاه به صورت امر، نهی، گاه اندرز، گاه تاریخ، گاه سرزنش، گاه پرسش، آمده است تابا احوال مختلفة بشر.منطبق گردد، ودر هر حال زمینة بیداریش آماده شود. مثلا در سوره الواقعه کلیات مورد نیاز وتوجه وعلاقه بشر را خلاصه کرده و به صورت سوال در آورده، و از
این راه تسلیم برای صانع حکیم ناچارش می کند:

۱. اَفَرَ اَیْتُمْ ما تُمْنُونَ؟ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُو نَهُ اَمْ نَحْنُ الْخالِقُونَ[۱]؟

۲. اَفَرَ اَیْتُمْ ما تَحْرُثُونَ؟ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُو نَهُ اَمْ نَحْنُ الزّارِعُونَ[۲]؟

۳. اَفَرَ اَیْتُمُ الْماءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ؟ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ[۳]؟

۴. اَفَرَ اَیْتُمُ النّارَ الَّتِی تُورُونَ؟ ءَأَنْتُمْ اَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَها اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِؤُونَ[۴]؟

تمام آنچه بشر به آن نیازمند و با آن سرگرم است در این چهار سؤال نهفته است، و در پاسخ جز اعتراف به فقر و ناداری و ناتوانی هیچ راهی ندارد. کیست که در برابر این پرسشها(خلق انسان در زهدان و رویش آنچه از زمین بیرون می آید؛ آبی که از بالا فرو می ریزد و در زمین ذخیره می شود؛ مواد آتش زایی که در اختیار بشر است) بتواند بگوید ایجاد اینها را من عهده دارم، در

صورتی که اگر هوا را چند دقیقه از او بگیرند فوراً با مرگ هم آغوش است!!!

در پایان هریک از این آیات مطالب هشیار کننده و آموزنده ای بیان شده است که تفصیل آن را از قرآن کریم با تدبر در آیات آن و استمداد از عترت رسول باید یافت.

---

۱. خبر دهید که این آب جهنده ای (نطفه) را که در ارحام می ریزید آیا شما آنرا به صورت انسان می سازید یا ما سازنده و خالق آنیم؟ واقعه ۵۸.

۲. آیا دیده اید آنچه را که در زمین می کارید؟ آیا شما آن را می رویانید یا ما رویاننده آن هستیم؟ واقعه ۶۳.

۳. آیا متوجه آبی که می نوشید هستید؟ آیا شما آن را از ابر گذرا فرود آورده اید یا ما آورنده آنیم؟ واقعه ۶۸.

۴. آیا آتشی را که افروزید دیده اید؟ بگویید آیا شما درختش را به وجود آورده اید یا ما ایجاد کننده اش هستیم؟ واقعه ۷۱.

برای آنکه راه اعتراض بهانه جویان و پریشان گویان بسته و برای زیرکان حقیقت جو طریق فکرت باز شود، توجه به نکات ذیل ضرورتی تمام دارد تا معلوم شود که چرا قرآن بیانش مجمل است.

قرآن کریم که کتاب الله تشریعی است، فشرده و خلاصه و مجمل کتاب الله مفصل و گسترده تکوین است. دستورهای طبیعی نظام عالم که در جریان دائم برحسب اقتضاء حکمت به کار است، در قرآن به طور فشرده و چکیده آمده است و درک و فهم آن موقوف است به اینکه درس و مدرسه فهم آن دیده و طی شود، زیرا هر درسی الفبایی دارد مخصوص به خودش و دین نیز چنین است.

بیان قرآن همه کلیات و اصول است و باید آن کلیات و مجملات را خود افراد از راه مقرر دریابند.

یکی از حکمتهای بزرگی که در مجمل بودن قرآن نهفته شده این است که چون راه رهایی از قید و بند شهوات بیجا و خودپرستی و استکبار و پریشانی و تفرقه خاطر و وصول به مقام استقامت و توحید کامل منحصر است به تدبر و تفکر در کارگاه خلقت و محتویات آن، در بسیاری از آیات فقط اصول و کلیاتی خاطر

نشان شده و سپس با ترغیب به تفکر و تعقل خاتمه یافته است تا با این کلید قفلی که بر خزانه عالم غیب زده شده باز و مجملات در خاطر متفکر و متعقل، مفصلات گردد.

حکمت دیگر آنکه هر چه را که انسان با سعی و کوشش خود نیافته باشد نزد او ارج و منزلتی ندارد و زود آنرا از دست می دهد. هر مشکلی که انسان با نیروی فکر خود آن را آسان کرده باشد نزد او عزیز است و هرچه را از این و آن شنیده بی ارج و زودگذر است. و لذا تا انسان خود با عوالم غیب آشنا نشده و محرم آن دستگاه نگردد، هرچه از دیگران بشنود سطحی است و بر دل او نمی نشیند و لذا به آن بی اعتنا می شود و زود فراموشش می کند و در آن باره کمتر یقین برایش حاصل می شود.

بنابراین: قرآن که «حبل الله الممدود من السماء» (رشته فرود آمده از آسمان) است تا دستگیره ای برای ارتقاء و صعود به عالم بالا باشد باید همچنین که هست به صورت کلیات و مجمل باشد تا مطالبش بر اثر کاوش و تفکر و تعقل گسترش یابد و با عالم صغیر(انسان) و عالم کبیر (کل عالم) منطبق گردد. لذا درباره این کتاب آمده است: «اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ، فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ [1] و برای فهم بشر

کتاب خدا باید دستورات آورنده قرآن و آخرین پیامبران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و عترتش را کنار یکدیگرگذاشت و عدل یکدیگر قرار داد- که فرمود:« باید پیرو این دو باشید، که از یکدیگر جدا نیستند، تا گمراه و سرگردان نشوید» (ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضلُّوا).

چون که فقط آنان که اهل بیت رسول و قائم مقامان او هستند به حد اعلی می دانند که قرآن چیست و راه یافتن آن کدام است و نوردیدن و طی آن طریق چگونه است.

یکی از دلایل وجدانی روشن دال بر اینکه قرآن کتابی است جهانی و نسخ ناپذیر، همین مجمل بودن آن است، برای تربیت افکار، تا هرچه درآینده رشد فکری بشر زیادتر شود، در آن بیشتر تدبر کند و بهره بیشتری برگیرد.

چنانکه پس از هزار و چهارصد سال سیر علم و حکمت در مجتمع بشری امروزاند کی به مقام قرآن واقف شده و در پیرامون آن در کار تلاش هستند و به بعضی از اسرار آن از راه کاوش علمی و تجربی راه یافته اند.

---

۱. این کتاب از رب العالمین برای عالمین و مناسب آن فرود آمده، لکن مکنون سرپوش دار است سر پوش آن با دست فکر و با طهارت، و وارسته از نجاسات و آلودگی های هوی و هوس برداشته می شود. واقعه ۷۷ الی ۸۰

ختم بعثت رسل

تحقیقات علمی امروز، که متکی به تجربه و آزمایش مشهود است، تا آنجا که پیش رفته به این حقیقت معترف است که عالم- از زمین و زمینیها و کرات و کهکشانها و منظومات شمسی گرفته، تا افکار و عقول بشر- پیوسته رو به کمال بوده و اکنون نیز در همین طریق است. تقسیم دوران زندگانی ساکنین زمین به عصر حجر و مفرغ و آهن و... تا برسد به عصر اتم و فضا، متفرع بر همین اصل است. بنابراین ارتباط انسان و مجموعه عالم به یکدیگر مطلبی است موافق موازین علمی، چنانکه می بینیم عالم صغیر (انسان) نموّش از دوره عنصری شروع شده و رو به کمال است تا در این جهان بارانداز و به استکمال و تربیت خود از راه مناسب و مقرر بپردازد و در هر دوره، از اوان کودکی تا پایان عمر، به مربی و تربیتی مخصوص به همان دوره نیازمند است تا برسد به جایی که عقل و اندیشه اش قوی گردد و خود را تحت تربیت راهنما و تربیت کننده اکمل و اقوی کشاند.

کل عالم نیز چنین است و این حقیقت قابل انکار نیست- اگرچه پاره از بی خبران درک نکنند. پیدایش کشفیات ارباب کمال و متفکرین موشکاف و نازک بین، که هم اکنون با کمال دقت و

نشاط بر سر استکشاف ارتباطات عالمند و هر روز راز تازه ای را از زمین و آسمان در اختیار بشر می گذارند، نشان بلوغ و کمال عالم است که فرزندانی این چنین می پروراند.

گذشتگان ما چگونه می توانستند بپذیرند که روزی بشر با مرکب فلزی به طی الارض و طی الفضا دست یافته و به آسمان پرواز کندو در دل ماه، پایگاه بسازد؟ گرچه این پدیده های جوان انسانی از ضرر و زیان خالی نیستند، لیکن امید است که هرچه زودتر بشر متوجه شودو سر زیر فرمان مربی کامل الهی بکشد و برنامه اش را طبق دستور او تنظیم کند تا سفرهایش ارجمند و ره آوردهایش سودمند باشد.

ناظر به این اصل مسلم است آیه کریمه: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ [1] که دال بر آن است که بر حسب اقتضاء حکمت و سیر کمالی عالم، بنی آدم بعث و انگیزش و درجاتشان متفاوت است، و این فرق در احکام و طریق ابلاغ و بعث و انبعاث کسانی که بر آنان رسالت دارند نیز جاری است- و نسخ ادیان و احکام بر این اصل استوار است که: چون نفوس رو به رشد و کمال روند، دامنه

بعث رسول و امتی که وابسته به اوست و چگونگی احکام وسعت می یابد، و هر دوره ای نسبت به قبل کاملتر می شود و راز خلقت آشکارتر می گردد(نه اینکه دین قبل باطل شمرده می شود)، شعار مؤمنین را خدای سبحانه و تعالی چنین مقرر فرموده که: آمَنَ الرَّسُولُ بما اُنْزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَبِهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ مَلئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ، لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ اَطَعْنا غُفْرانَکَ رَبَّنا وَ اِلَیْکَ الْمَصِیرُ [۲]

تا کوتاه نظری نپندارد که ادیان گذشته باطل است. زیرا دین و دستور خدا باطل نمی شود. لکن چون پیروان دین سابق رسول لاحق را تصدیق نکنند، اهل طریق باطل می شوند.

بنابراین ختم نبوت و بعثت مبتنی است بر اینکه رسولی به حّد اعلای کمال برسد و به واسطه بعثت کامل مستعد شده باشد که قدرت کشف تمام اسرار خلقت به او سپرده شود و دستورهایی که از طرف الله سبحانه و تعالی ابلاغ می کند شامل و حامل تمام بصیرت و بینش و راز آفرینش از مبدء تا معاد باشد، به طوری که هرچه عقل و اندیشه بشر وسعت یابد دستور او نیز دوش به دوش نیازمندیهای همان زمان وسعت یابد.
لازمه چنین دین و رسول و دستور و احکام و آداب طبعاً

خاتمیت است، زیرا وقتی دستور تربیت به طوری کامل شد که بتواند قوه فکر و عقل را به کمال برساند، امت به واسطه ایمان و عمل صالح و تسلیم وتفکر و تعقل در خود و کارگاه خلقت، پیوسته و دائم در سیر کمالی و رشد وسعه صدر و کشف راز است، یعنی دم به دم بعث و انگیزش او قوی و هر ساعت واردات غیبیه تازه خواهد داشت و با نشاط و گرمی گامی پیش خواهد گذاشت ، و کریمه : اِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلئِکَهٌ اَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ اَوْلِیائُکُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَکُمْ

---

۱. فرستادگان را بعضی بر بعضی برتری دادیم. بعضی از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و بعضی را به درجاتی بلند کرد. بقره ۲۵۳.

۲. پیامبر و مؤمنین همه ایمان دارند به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ، ما جدایی نمی اندازیم بین هیچ یک از فرستادگانش؛ و گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم. آمرزشت را پروردگار ما؛ به سوی تو است بازگشت در عوالم گوناگون. بقره ۲۸۵.

فِیها ما تَشْتَهِی اَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیها ما تَدَّعُونَ، نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ [1]

معرف این مطلب است. وجود چنین رسول و چنین احکامی لازم لاینفک دستگاهی است که رو به کمال می رود و تخلف از آن امکان ندارد. بشر منتشر در زمین فقط یک رسول را از میان تمام رسل، مدعی این مقام و مکانت می شناسد و بس- و در این باره هیچ اختلافی بین عقلاء و متفکرین نیست- و آن شخص کامل:

حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی اله علیه و اله وسلم می باشد.

---

۱. آنان که گفتند پروردگار ما الله است. سپس بر این گفتار استوار ماندند، فرشتگان برآنان فرود می آیند مترسید و اندوهگین مباشید، ما دوست و نگهبان شماییم در حیات دنیا و در آخرت و برای شماست آنچه را نفستان خواهان است، و آنچع را می طلبید پذیرایی از خدای غفور و رحیم. فصلت ۳۰-۳۱-۳۲

خاتمیت و قرآن

خاتم النبیین و آخرین رسل پس از احراز این مقام و گرفتن دانشنامه از دارالعلم: «وَ اَنْزَلَ اللهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمْ وَ کانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْکَ عَظِیماً» [1] و ابلاغ و فرماندهی«یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً وَ داعِیاً اِلَی اللهِ بِاِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً [2]

و دستور استقامت«فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ [3]

و برگه تسویه حساب «هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُونَ [4]

مأموریت خود را اعلان فرمود و کتابی از طرف خدای قدیر علیم آورد که معرف مقام او و متضمن اصول تمام مایحتاج خلق و دستور کامل سیر بشر از مبدأ تا معاد و مبین عوالم و مکنونات و معلم و مکمل عقل و آموزنده راه و روش تفکر و داروی تمام بیماریهای روانی است.

۱ . خدا فرو فرستاد بر تو این کتاب و حکمت را و به تو آموخت آنچه را نمی دانستی و فضل خدا بر تو بزرگ بوده است. نساء ۱۱۳

۲. ای پیامبر، ما تو را فرستادیم در حالی که گواه و مژده دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا هستی به اذن او، و چراغی نور بخش. احزاب ۴۵-۴۶

۳. صابر و شکیبا باش هم چنان که پیغمبران صاحب عزم شکیبا و صابر بوده اند و درباره اینها(که مخالفند) شتاب مکن. احقاف ۳۵

۴.اوست آنکه رسولش را به رهنمونی و راه و روش حق فرستاد، تا بر همه ادیان غلبه اش دهد، اگرچه مشرکین را خوش نیاید. صف ۹

این کتاب را بر حسب وحی الهی، مهیمن بر تمام کتب انبیای گذشته معرفی کرد و با قلبی محکم و ایمانی راسخ و عزمی سستی ناپذیر این فرمان را از طرف فرستنده اش صادر و اعلام داشت: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً [1]

و خود را گواه و شاهد بر سرپرستان امم و کتابش را مبین و واضح کننده هرچیزی معرفی نمود.

وَ يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّهٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلَى هؤُلاءِ وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَىْ ءٍ [2]

کتابی را که خدای سبحانه و این پیامبر چنین ستوده اند، مقامش اجل و اعلی است از اینکه عظمتش را در چهار دیواری الفاظ بلاغت مصور، و اندیشه را از تدبر در آن دور کنند. البته در این مطلب شبهه و تردیدی نیست که الفاظ ظروف معانی هستند و هرچه معنی بالاتر و والاتر باشد الفاظ نیز چنان است؛ و چون معانی قرآن بی نظیر است، الفاظ آن نیز از هر حیث بی نظیر است، لکن این الفاظ به منزله درهای مدینه قرآنند، که باید به وسیله آنها داخل شد و از درون آن بهره برد [4] ، نه آنکه بیرون ۱. بگو اگر انس و جن گرد آیند که مانند این کتاب بیاورند نتوانند آورد گرچه بعضی بعضی دیگر را یار و پشتیبان باشند.

اسراء ۸۸

۲. هنگامی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر آنان از خودشان، آنگاه تو را گواه بر آن و فرود فرستادیم بر تو این کتاب را که هر چیز را واضح و روشن می کند. نحل ۸۹

۴. در کتاب کافی باب فضل القرآن، از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت شده، که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:«ای مردم شما در خانه ای هستید که باید شما رابه مقصد برساند و از آن جدایی حاصل می شود. شما بر سر سفرید و با سرعت در حرکت و دیده اید که شب و روز و ماه و آفتاب هر تازه ای را کهنه و هر دوره ای را نزدیک می کند و هر آنچه وعده شده آن را می آورند. وسیله برای گذرگاه دورتان فراهم کنید، تا آنکه می فرماید: پس هنگامی که فتنه ها شما را همانند پاره های شب تاریک بپوشاند و فرا گیرد بر شما باد به قرآن که شفاعت و خصومتش مقبول است. پس هرکه آن را پیشوای خود قرار دهد به بهشتش راهنماست و آنکه آن را پشت سر اندازد، به دوزخش خواهد راند، و آن دلیلی است که به بهترین راهی رهنمون است، و کتابی است که در آن تفصیل و بیان و تحصیل است مایه برتری و جدی است نه هزل و شوخی. برای آن ظاهر و باطن است ظاهرش حکم است و باطنش علم، ظاهرش فرح زا و باطنش عمیق...» اینجا ما را امر فرموده که در فتنه ها به قرآن پناه بریم. معلوم می شود داروی درد اجتماع در آن است باید از داراالشفای عترت رسول که عدل و همدوش قرآنند راه استفاده از آنرا آموخت.

ایستاد و بر زیبایی آن قل اعوذ خواند. از همین نظر است که قرآن خود بیدار باشی تند می دهد که: «اَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها» [1]

و هیچ گاه خود را به زیبایی الفاظ نستوده، تا سرگرمی با الفاظ، عقول را از سیر در باطن آن باز ندارد. کسانی که زیاد دست و روی الفاظ قرآن را به نام فصاحت و بلاغت شستند خواستند مردمان را از بیت النبوه منصرف کنند، و از رجوع به عترت رسول که مفسرین واقعی قرآنند باز دارند؛ و این کار شد؛ و این در را باز کردند سپس برای چشم بندی و فریبکاری مفسرینی مانند قتاده، حسن بصری، و عباده سدی، و جبائی تراشیدند و باب تفسیر به رأی را گشودند تا کار تفسیر گفتن و نوشتن به جایی کشید که مجلداتش از صدها بلکه هزارها گذشت و حیرت بر حیرت افزود.

در اصول کافی از زید شحام نقل شده که امام محمد باقر(ع) از قتاده پرسید تو فقیه اهل بصره ای گفت چنین می پندارند امام فرمود مرا خبر ده از قول خدای عزوجل در سوره سبا:

وَ قَدَّرْنا فِیهَا السَّیْرَ سِیْرُوا فِیها لَیالِیَ وَ اَیّاماً آمِنِینَ(آیه ۱۸). قتاده گفت:«آن کسی است که از خانه اش با توشه و مرکب سواری و

کرایه حلال بقصد مکه بیاید در امان است تا باز گردد.» امام فرمود:«به خدایت سوگند می دهیم آیا می دانی که گاهی با توشه و کرایه حلال بیرون آمده اند و راهزنان راهشان را زده اند و اموالشان را گرفته اند و ضربتهای مرگ آور بر آنان زده اند؟» گفت:«آری.» امام فرمود:«وای بر توکه قرآن را از پیش خود تفسیر کردی و هلاک شدی، و اگر از دیگران آن را فرا گرفته ای هلاک شدی و دیگران را نیز هلاک ساختی...»

بدیهی است قرآن برای این آمده است که سطح افکار و عقول را بالا برده و پریشانی ها را به جمعیت و اختلافها را به یک جهتی کشاند چه آنکه رسول خدا آن را رشته فرود آمده از آسمان و دست آویز ناگسستنی معرفی فرمود. لیکن به عکس خواست خدا و رسول و مقام بلند قرآن، بعضی مفسر نماهای هوسباز آن را برای انطباق با فهم کوتاه خود پایین آورده و به تأویلاتی کمتراز از حد خود دست یافتند.

---

۱. آیا در این قرآن تدبر نمی کنند یا بر دلهاشان قفلی که بر دل زده می شود زده شده. محمد(ص) ۲۴

از تعریفی که در آیه ۱۱۵ سوره البقره است چنین می آید که کسانی که قرآن را چنان که باید تلاوت نمی کنند به آن ایمان ندارند: الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ اُولئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَاُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ؛ و واضح است که کفر به آن پوشاندن رهنمونیهای آن است و تاویل کردن به آراء و ظنون: یعنی کافر به قرآن(به معنایی که گفته شد) کسی است که آن را چنانکه شایسته و سزاوار است تلاوت نکرده و به آنچه اقرار داشته عمل ننموده است[۱] . و این کتاب خود چنین معرفی می کند: اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ لایَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ [۲]

و لذا بدون طهارت هرگز به باطن آن نمی توان رسید.

طهارت باطن و وصول به حقایق دلربای قرآن نیز جز از راه پیروی دستور قرآن و عترت و اوصیاء حاصل نخواهد شد و بدون این طهارت در جستجوی پرده نشینان غیبی بودن حاصلش حرمان و نتیجه اش خسران است. این کتاب نماینده و معرف خاتم النبیین و مأموریتش همان مأموریت ابلاغ کننده او است؛ یعنی بعث و انگیختن غافلان و بیدار کردن خفتگان برای تهذیب نفس و مکارم اخلاق و تتمیم آن که راز بعثت است و تدبر در

کارگاه خلقت و عجایب آن و تربیت و صیقلی کردن عقول و تربیت سفر بشر از خاک به افلاک؛ و چیزی نیست که بشر به دستور آن نیازمند باشد الاّ آنکه ریشه و اصلش در این کتاب هست.

---

۱. عَنْ اَبی عَبدالله عَلَیْهِ السَّلامُ اَنَّهُ قالَ فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ قال کُفْرُهُمْ بِهِ تَرْکُ الْعَمَلِ بِالَّذِی اَقَرُّوا فِیهِ. امام صادق علیه السلام در بیان اینکه «هرکس کافر شود به این ایمان، محققاً عملش نابود است» فرمود: کفرشان عمل نکردن به آن است و به آنچه در آن اقرار کرده بودند(مستدرک الوسائل ج۲ باب جهاد النفس باب الفروض علی الجوارح).

۲. همانا آن قرآنی است کریم در کتابی پنهان. آن را مسّ نمی کنند مگر آنان که خود را پاک و تطهیر کرده باشند. واقعه۷۷-۸۰

در عظمت علم و مقام قرآن و اینکه جز از طریق معین کسی را به آن دسترس نیست، همین بس که رسول معظم در برابر انکار منکرین مأمور می شود خدا و آن کس را که علم این کتاب نزد اوست شاهد صدق خود قرار داده و به همان اکتفا کند و شهادت او را همتای شهادت خدا قرار دهد.

وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفي بِاللهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ ـ[1]

بیان مقصود

قرآن، پس از اعلام عبرتگاهها و جلب نظر بشر به نعمتهای گوناگون و آثار عظمت صانع حکیم و اعلام مقصود از همه این رنگ آمیزیها در لباس وظیفه بشر و اینکه این همه پیوستن و گسستن و قلب و انقلاب و تحول از صورتی به صورتی و حالی به حالی دیگر، این چنین اعلام می فرماید:

اِنّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً[2] / الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيوهَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً [3] و نظایر این دو آیه. یعنی نتیجه این آزمایشگاه وسیع که دارای مراحل بسیار است، استکشاف حال کارکنان و گزینش نیکوترین آنها و انتخاب اصلح است. و این خود واضح است که بهترین آنها کسی است که کاملا نسبت به کاری که از او خواسته اند دانا و بینا و نسبت به کار فرمایی که کار از او خواسته مطیع و تسلیم باشد، و کاملا موافق رضای او عمل کند- که عمل صالح همین

۱. آنانکه کافر شدند می گویند تو پیغمبر نیستی. بگو بین من و شما برای گواهی خدا و آنکس که علم این کتاب نزد اوست کافی است. رعد ۴۳

۲. ما قرار دادیم آنچه در زمین است آرایش و زینت برای آن، تا بیازماییم آنان را که کدام نیکوکارتر هستند. کهف ۷

۳. آنکه مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام نیکوکارتر هستید. ملک ۲

است؛ و معرف عمل خوبتر و بدتر (احسن و اسوء) در مرحله اول، برنامه و دستور است، و در مرحله دوم راه و روشی که عمل کننده دارد، و در مرحله سوم طرز عمل از لحاظ رعایت رضا و سخط(خشنودی و ناخشنودی) آمر و دستور دهنده است.

اکنون این سه مرحله را باید در قرآن جستجو کنیم تا ببینیم «احسن عملاً» از نظر او کیست، و در این مراحل بیانش چیست.

مرحله اول

در صفحات پیش گذشت که قرآن سعادت بشر را از لحاظ راهنمایی و دستور قول و عمل به طور احسن تأمین کرده و پس از آن از او عمل احسن خواسته است. اگر چنین نباشد ظلم و نابجاست که کاری را از کسی بخواهند و وسایل آن را در اختیارش نگذارند. مانند اینکه به کسی بگویند تو باید بر بام بالا روی اما نه نردبام هست و نه پله و نه آسانسور؛ و خدای حکیم منزه از چنین نسبت است.

شرح این قسمت را باید از سراسر قرآن خواست که مجموعه دستور در آن پراکنده است، لیکن یک آیه را برای نمونه دستور

اجتماعی جهانی اینجا نقل می کنیم تا عمل احسن در برابر این دستور احسن معلوم گردد.

وَ مَنْ اَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا اِلَیَ اللهِ، وَ عَمِلَ صالِحاً، وَ قالَ اِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَلا تَسْتَوی الْحَسَنَةُ وَلاَ السَّیِّئَةُ. ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ؛ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ [1]

در این دستور گفتار احسن را بیان، و به دفاع احسن راهنمایی کرده است؛ خوش گفتارترین مردمان کسی است که دعوتش به سوی خدا باشد- که یگانه خالق و رازق و پناهگاه است؛ و کردارش صالح باشد و هر کار را طبق دستور و بجا و به هنگام خود انجام دهد؛ و خود را تسلیم فرمان خدا- یعنی قولا و عملا خیر خواه عموم خلق – معرفی کند، زیرا مسلم کسی است که از دست و زبانش

---

۱. کیست نیکو گفتار تر از آن کس که به سوی خدا خوانده، و کار شایسته کرده، و گفته است که همانا من از مسلمینم. نیکی و بدی برابر نیستند تو به آنچه نیکوتر است دفاع کن. در این هنگام آن کس که بین تو و او دشمنی است گویی دوست مهربان است. فصلت ۳۳ و ۳۴

به کسی آزار و زیانی نرسد؛ و دفاعش احسن باشد، یعنی هر ناهنجاری و ناگوارایی را با ملایمت و ملاطفت دفع کند، تا طرف را رام و خشم و طمع و هراسش را دفع و خاطرش را آرام کند.

این است برنامه صلح جهانی، که دشمن را دوست مهربان می کند.

مرحله دوم، راه و روش :

وَ مَنْ اَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ، وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ اتَّخَذَ اللهُ اِبْراهِیمَ خَلِیلاً [1] وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ [2]

دین از نظر ریشه لغت به معنی عادت و جزا و شأن و حساب آمده و در اصطلاح به معنی اعتقاد و تعبد که معنی اصل را نیز متضمن است به کار رفته. خوش حساب تر و خوش عادت تر از آن کس که روی خود را تسلیم خدا کند کیست؟ (درباره روی خدایی و روی خودی بیانی خواهد آمد، انشاء الله)، در حالی که احسان کننده و پیرو روش ابراهیم باشد بدون آن که به باطل مایل شود- در حالی که خدا ابراهیم را دوست گرفته است. پس راه و روش احسن نیز از این دستور معلوم شد.

۱. کیست که از حیث دین بهتر باشد از آنکه روی خود را تسلیم برای خدا کرده در حالی که پیوسته نیکوکار است؛ و پیرو ملت ابراهیم است بدون میل به باطل، و خدا ابراهیم را دوست گرفته. نساء ۱۲۵

۲. هرکه غیر از اسلام روشی را بجوید هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است. آل عمران ۸۵

مرحله سوم، طرز عمل

اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ [1]

تقوی و عملی که پیوسته خدا با عامل آن همراه باشد، بدون تردید احسن اعمال است. تقوی به معنی

انضباط و خودداری است (از وقایه یعنی نگه داشتن) متقی که خدا همیشه با اوست کسی است که در برابر فرمان خدا خود دار باشد- به این معنی که نسبت به او امر خود را نگه دارد و پا از مرز بیرون ننهد، و نسبت به آنچه نهی شده خود دار باشد و پیرامون آن نگردد و از حدود الهی تعدی نکند.

به عبارت دیگر احسن عملا یعنی متأدب شدن به آداب اسلام و تهذیب نفس و متخلق شدن به مکارم اخلاق، که راز بعثت و مقدمه درک و فهم سّر رسالت است و جز از طریق حصول چنین کیفیتی درک سخن رسول برای بشر میسر نیست.

زیرا سخن رسول حقایق آسمانی است و جز بر دل پاک از آلایش که سنخ آن است- نمی نشیند. به هر اندازه که نفس از رنگ آمیزیهای تعینات زمینی پاک شده باشد، به همان اندازه می تواند گفتار انبیاء و رسل را بفهمد؛ و این نکته میزانی است برای یافتن اختلاف طبقات بشر در اطاعت و مخالفت، و درجات و مراتب

بشری و سّر درجات بهشت و درکات دوزخ و اختلاف مدت عذاب و سایر متعلقات این باب که در آیات و اخبار بیان شده است.

در قرآن هرچه ثناو ستایش درباره ایشان هست و هرجا که آنان را به بزرگی ستوده و وعده های بهجت افزا داده جملگی ناظر بر این گروه است- که متوجه بعث و انگیزش خود بوده اند- و هرچه سرزنش و نکوهش و وعید هست رو به گروه مخالف و غافل دارد- که بعث و انگیزش خود را فراموش کرده اند و خود را از ردیف آدمیان بیرون برده ودر شمار چهارپایان کشیده اند. علتش نیز بیان شده: اینان همان سرمایه و رهنمونی را که نیکان داشتند، دارا بودند، لیکن آن را خودسرانه و غلط به کار بردند و از این سرای سود بخش که کشتزار آخرت بود، غافل گذشتند و راهشان را از صلحا جدا کردند و طبعاً جزاشان هم جدا شد و لاجرم هنگام تقسیم، سهم دوزخ شدند؛ زیرا دل و چشم و گوششان را که سرمایه خدا داده بود بر خلاف رضای صاحب سرمایه به کار بردند و بناگزیر ورشکسته شدند

۱. همانا خدا با کسانی است که رعایت حدود وانظباط را نموده وکسانی که پیوسته نیکوکارند. نحل ۱۲۸

و طلبکاران یعنی اعضا و جوارح و کارگران بیشمار زمینی و آسمانی که برای آنان کار می کردند و وسایل حیات و زیست و راحتشان را فراهم می نمودند، حقوقشانرا مطالبه می کنند.

پس به حکم عدل و اقتضاء حکمت دسته بدکردار(اسوء عملا) خوراک دوزخ و گروه نیکوکار (احسن عملا) زینت افزای بهشت خواهند بود[1].

---

۱. وَلَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَلَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ اعراف ۱۷۹

راز بعثت

تاکنون، تااندازه ای روشن شد که بعثت برای تتمیم مکارم اخلاق است [۱] چنانکه رسول معظم بعثت خود را برای همین معرفی فرموده است: «اِنَّما بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الْاَخْلاقِ» [۲] و «عَلَیْکُمْ بِمَکارِمِ الْاَخْلاقِ فان الله عزوجل بعثنی بِها» [۳] . از عبارت (اتمم) استفاده می شود که ریشه و اصل خلق ستوده و کریم در بشر هست، و کار این رسول تتمیم و تکمیل آن است.چه آنکه اگر انسان فاقد آن بود باید عبارت «لا علم» باشد نه «لاتمم» .

بنابراین شناختن مکارم اخلاق از اهم وظایف واجبه است و چون اخلاق کریمه شناخته شد، طبعاً اخلاق ذمیمه نیز شناخته خواهد شد. زیرا ترک خوی نیک، زشت است و چون محل صدور اخلاق انسان است باید منشاء اخلاق نیک و بد را در خود بجوید و بیابد و متوجه شود که اخلاق متضاد چگوند از او پیدا می شود و چرا گاهی نیکو خو و گاهی بد خوست؟ آیا در این روش مجبور است یا مختار؟

۱. خُلُقَ (به ضمّ خاء) عبارت است از هیئت راسخه در نفس که به آسانی بدون فکر و تروّی افعال از او صادر شود. اگر این هیئت طوری است که کارهای نیکویی که عقلا و شرعاً پسندیده است از نفس صادر گردد، خوی نیکو (خلق کریم) نامیده می شود؛ و اگر طوری است که کارهای ناپسند از آن صادر شود خوی بد(خلق ذمیم) است. ریشه اخلاق کریم چهار دسته است:

۱) حکمت ۲)شجاعت ۳)عفت ۴)عدل؛ و در این چهار صفت غیر از رسول خدا و عترتش کسی به کمال اعتدال نرسیده است. لذا خدا درباره اش فرمود (انک لعلی خلق عظیم). مردمان دیگر در دوری و نزدیکی به این مقام متفاوتند، (ترجمه حقایق فیض رحمه الله) ضمناً به این نکته باید توجه کامل شود که چون راز بعثت، بعث امت و تتمیم مکارم اخلاق است، هر جمعیتی که به نام دین تشکیل شود و سخنگویانی که به نام دین به سخن پردازند، اگر مکارم اخلاق را در مجتمع رو به کمال، و فساد اخلاق را رو به زوال نبرند آن روش قرآن و اسلام نیست و هرچه سریع تر باید آن را جلو گرفته و تغییر دهند.

۲. هر آئینه برانگیخته شدم که مکارم اخلاق را کامل کنم. مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۸۷

۳. بر شما باد توجه به مکارم اخلاق که من به آن مبعوث شده ام. مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۱۹۱

خودشناسی

بنابر آنچه گذشت اولین وظیفه بشر در طی طریق، تتمیم اخلاق و رشد و شناختن خود است؛ زیرا تا

خود را نشناسد معرفت پروردگار برای او حاصل نخواهد شد. لذا پیشوایان دین فرمودند: «اعر فکم بنفسه اعرفکم برّ به»[1] و «من عرف نفسه فقد عرف ربه»[2].

هر فرد آدمی دو دستگاه به هم پیوسته است که به اشتراک کارهایی را که از او خواسته شده انجام می دهند: یکی کالبد (همین بدن محسوس) که در عرف، افراد به آن شناخته می شوند- و میزان نظام مجتمع همین است و کارهای صادره را به آن نسبت می دهند؛ و دیگری فرمانده این کالبد و تن ظاهری که مراد از «من» همان است- و قیام و دوام تن به واسطه آن است.

اگر آن فرمانفرما که بدن و اعضای آن را بر حسب اراده خود به کار می برد نباشد، تن برپا و پایدار نخواهد ماند، و اگر تن نباشد آن آمروناهی (من) نمی تواند مستقلاً ظهور یابد و خود را آشکار کند- مانند برق و لامپ، که اگر برق نباشد لامپ وجودی مهمل و بیهوده است؛ و اگر لامپ نباشد برق نمی تواند مستقلا خود را بنمایاند و روشنی دهد. هم چنان که برق و لامپ لازم و ملزوم یکدیگرند من و تن نیز چنین اند.

در قرآنن این دو عنصر، یکی به نام نفس نامیده شده(من) و از دیگری بنام جسد و بدن و جسم [۳] تعبیر شده است؛ لیکن مورد امر و نهی و خطاب همان نفس است.

برای شناختن اینکه انسان دو دستگاه است، علامات و نشانه هایی هست که از همه روشنتر، یکی عالم خواب است- که تن کوشای فعال که همه کارها را به آن نسبت می دهند، یکباره بیخود و مدهوش و بی خبر از همه چیز و همه جا می افتد، و تمام آن نسبتهایی را که به آن می دادند تعطیل می شود. اما در عین حال در همان حال بیهوشی (خواب) مشاهداتی دارد ناشی از فرح و حزن و امن و خوف و جذب و دفع و صلح و جنگ و لذت و الم به طوری که گاهی بدن به حرکت می آید و می نشیند و بر می خیزد و سخن می گوید و می خندد و می گرید و استغاثه و فریاد می کند و با اینهمه همچنان در

---

۱. آن که خود را بهتر بشناسد پروردگار خود را بهتر می شناسد. جامع الاخبار ص ۴/

۲. آن که خود را شناخت، پس به تحقیق پروردگار خود را شناخته است. بحارالانوار ج ۲ ص ۳۲

۳. جسم چیزی است که دارای طول و عرض و عمق باشد. جسد اخصّ از آن است و به غیر انسان گفته نمی شود. بدن نیز مانند جسد است که به اعتبار بزرگی جثه آن را بدن می گویند.

بستر افتاده است. نشانه روشن دیگر، مرگ تن و انتقال آن فرمانده است از سرای بدن، و واگذاشتن آن و گسیختن تن پس از افتراق. علامت دیگر، حالت نماز است. نمازگزاری که حضور قلب ندارد زبان و اعضا و جوارحش یک سلسله کارهایی را انجام می دهند و نفسش به جای دیگر متوجه است و هیچ یک مانع کار آن دیگر نیست.

پس از توجه به این نکته ارجمند که کلید معرفت و خودشناسی است و دانستن اینکه تن مستقلا منشأاثری نیست، بلکه مظهر و مُظهِر آثار نفس است می توان گفت که در بحث اخلاق کریمه و ذمیمه، تن مورد نظر نیست. زیرا هرچه را به آن نسبت دهند با لعرض است نه بالا صالة؛ و اینکه گاهی شخصی را صالح، عادل، امین، و گاهی طالح، فاسق خائن می نامند از لحاظ آثاری است که از نفس او ظاهر می شود، و اگر نه بدن همان است که هست و در حال امانت و خیانت در آن تغییری حاصل نمی شود؛ لیکن از صدور آن آثار متأثر می شود و رنگ آن عمل را به خود می گیرد و با آن مانوس می شود. پس اگر عمل او صالح و اثرش خلق و خوی نیک است رنگ او صبغه الله و آرام و ثابت و با برکت و در ازدیاد و فزونی است؛ و اگر ناصالح و اثر خوی بد

است، رنگ ابلیسی و شیطانی و مضطرب و پریشان و بی برکت و در نقصان است- و این آثار از هر کدام از آن دو گونه اخلاق باشد در چگونگی و کیفیت نشر و حشر بدن مؤثر است، و از راه متناسب با نوع عمل یا متوجه آسمانیها و آسمان خواهد بود و یا متوجه زمینیها و زمین؛ و در هریک از این دو جهت در حرکت خواهد بود[1] .

صانع حکیم از ساختن بشر با این ترکیب عجیب – که قبلاً اشاره کردیم که بدون راهنما نمی تواند خود را بشناسد- هدف و غرضی دارد که آن را در هم پیچیده و از او پنهان داشته است و برای او

---

۱. مَوْلایَ اِرْحَمْنی عِنْدَ تَغَیُّرِ صُورَتی وَ حالی إِذا بَلِیَ جِسْمی، وَ تَفَرَّقَتْ اَعْضائی، وَ تَقَطَّعَتْ اَوْصالی یا غَفْلَتی عَمّا یَرادُ بی، مَوْلایَ وَ اَرْجَمْنی فی حَشْری وَ نَشْری، وَاجْعَلْ فی ذلِکَ الْیَوْمَ مَعَ اَوْلِیائِکَ مَوْقِفی، وَ فی أَحِبائِکَ مَصْدَرِی وَ فی جَوارِکَ مَسْکَنی یا رَبَّ الْعالَمِینَ (صحیفه سجادیه علیه السلام).

وظائف و تکالیفی توسّط انبیا تعیین کرده که بر اثر انجام آن طبق دستور رسول کم کم پیش رفته و آن راز نهانی در هم پیچیده را باز و کشف نماید[1] .

کارهایی را که خدا از بشر خواسته همانها است که از طریق وحی پیامبران پس از اکمال بعث، خود به آنان خبر داده اند و آن امناء وحی به عنوان امر و نهی در جزء و کل امور بیان داشته اند.

از اینکه نفس مورد خطاب و مشمول فرمان امر ونهی (بکن و نکن) قرار گرفته ظاهر است که نفس طوری ساخته شده که بتواند هریک از این دو فرمان را به اختیار و گزینش خود بپذیرد. یعنی می تواند مطیع و می تواند متمرد و عاصی باشد و چون آنچه را که انسان برای آن ساخته شده حاصل نخواهد شد مگر از راه تسلیم- و لازمه این کار ابتلاء وآزمایش است، و لازمه امتحان و آزمایش اختیار و آزادی است تا اطاعت و معصیت بر پایه اکراه نباشد- پس باید نفس مستعد، و با چنین حالتی ساخته شده باشد.

این حقیقت را قرآن با بیانات و عبارات گوناگون روشن ساخته که از آن جمله است این بیان کوتاه سراسر معجزه که تمام مراتب مختلفه نفس، صعوداً و نزولاً، درآن گنجانیده شده است: وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّیها فَأَلْهَمَها فُجُو رَهاوَ تَقْویها، قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکَّیها وَقَدْ خابَ مَنْ دَسَّیها [۲]. در این آیات، ضمن بیان الهام فجور و تقوی، فجور مقدم است، و در اعلام نتیجه فلاح و

رستگاری بر از دست دادن فرصتها و زیان آن مقدم داشته شده؛ و این خود متضمن لطیفه ارجمندی است و آن این است که چون صانع حکیم سیر کمال نفس را در این قالب مقرر داشته و باید به واسطه همین کارهایی که از این کالبد صادر می شود انجام یابد نخست مقویات بدن و متعلقات آنرا مهیا فرموده، تا اعضایی که وسایل و افزار

---

۱. قال الصادق علیه السلام: اِنَ اللهَ تَعالی وَتَقَدَّسَ اَرادَ مِنّا شَیْئاً فَما اَرادَهُ بِنا طَواهُ عَنّا، وَ ما اَرادَهُ مِنّا اَظْهَرَهُ لَنا: فَما بالُنا نَشْتَغِلُ بِما اَرادَهُ بِنّا عَمّا اَرادَهُ مِنّا- خدای تعالی از (آفرینش)ما چیزی را خواسته. آنچه را از ما خواسته (علت ایجاد) آن را از ما در پیچیدگی قرارداده (پوشانده)، و آنچه از ما خواسته برای ما آشکارش فرمود. ما را چه می شود که خود را مشغول کردیم به آنچه از ما پنهان داشته، و وا گذاشته ایم آنچه را از ما خواسته است، (الملل و النحل شهرستانی). عبارت (طواه عنا) دلالت روشن دارد که این طومار در هم پیچیده از راه اطاعت تدریجاً باز می شود.

۲. سوگند به نفس و آنچه آن را در حد اعتدال مهیا ساخته و قوه فجور و تقوی را در طبعش نهاد. هر که آن را پاک و تزکیه کرد قطعاً رستگار شده و هرکه آن را به نادرستی در آمیزد وقتش به بیهودگی گذشته و مطلوبش از دست رفته است. شمس ۷ تا ۱۰

کار نفس برای ظاهر شدن آثارش هستند، استوار و به کار باشند- که نخست از شهوت شکم (ازشیرمادر خوردن) شروع و تدریجاً مشتهیاتش آشکار می گردد؛ و لذا در تزکیه و تهذیب نفس نیز باید اصلاح از شکم و متعلقات آن شروع شود، زیرا مبنای خلافکاریهای نفس شکم است[1] و تعدیل آن به منزله گرفتن ابزار جرم از دست تبهکارنادان است.آیات و اخبار در مدح کم خوردن و امر به روزه گرفتن و مذمت پرخوردن به اندازه ای است که خود کتابی بزرگ را می طلبد. چون در مرحله نخست، که بدن باید تقویت شود، سرگرمی با آن غالباً مستلزم از بین رفتن طلب و فرصت است، فجور مقدم افتاده تا انسان هشیار و متوجه شود که تکیه زیاد بر خور و خواب و راحت بدن، او را به فجور و ناروایی و دوری از خیر خواهد کشانید، و مراقب خود باشد و از دستور تجاوز نکند.

در مرحله دوم یعنی تزکیه و تسویه و تخلیه که مستلزم تعب و رنج و چالش و کشاکش در ترک مشتهیاتی است که بشر در دوره ابتدایی زندگی با آنها انس گرفته و گذشت از هریک نشان مردانگی و فتوت و ایمان راسخ است، فلاح و رستگاری مقدم قرار داده شده تا ضمن نشان دادن راه خلاصی از زندان شهوات و شناساندن وظیفه، آدمی تشویق شود و با رغبت و شوق خوددار و متقی و مراقب باشد و هردم در کار بندگی کوشاتر گردد.

از اینکه نفس ملهم به فجور و تقوی است ظاهر می شود که دارای دو رو و دو جهت است که منشاء انتزاع و افتراق اخلاق کریمه و ذمیمه است (به این معنی که مکارم اخلاق کاشف از وجود تقوی و ذمائم اخلاق نمودار فجور است).

یکی روی به صانع دارد و متوجه مصنوع بودن خود است و نیازمند و مأمور به اطاعت و بندگی و تسلیم- و این وجهه الله است، یعنی روی خدایی و مسیر تقوی و تقرب به مقام مقدس او و حاصلش مکارم اخلاق و نور و صفا و مودت و تواضع و وحدت است؛دیگری روی به خود و هستی و شخصیت و تعیّن و مقامهای مصنوعی خود ساخته و غفلت از صانع و فرمان او و در لفافه تعینات پیچیدن- که مسیر فجور و دوری از مقام مقدس قرب پروردگار و حاصلش ذمایم اخلاق و ظلمت و کدورت و سرکشی واستکبار و تفرقه و کینه توزی است.

وجهه الله و آثار آن فطری و وجهه النفس و محصول آن عارضی است که به واسطه انحراف از دستور خدایی به وجود آمده است. اصل، در بشر، مکارم اخلاق و خوی نیکوست که از طریق مستقیم و منطبق با فطرت الله و بشر به آن مفطور است و تبدیل پذیر نیست؛ لیکن غیریت می پذیرد.

۱. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: « هیچ چیز مبغوضتر نزد خدا از شکم پر نیست»؛کافی ج ۶ ص ۲۷۰

لذا شیطان هم عرضه داشت آنان را امر می کنم که خلق الله را تغییر دهند چون می دانست که تبدیل پذیر نیست. اشاره به این اصل محکم است آیه سی ام سوره الروم: فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ [۱] .

بنابراین سیئات اعمال و اخلاق بد و نافرمانی عارضی است و رنگی است که بر چهره حقیقت انسانیت نشسته و اگر انسان خود با توبه و انا به تدارک نکند با شکنجه و عذاب و فشار باید شسته و پاک شود.

چنانکه آیه ۵۶ سوره النساء به آن دلالت دارد: اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُو قُوا الْعَذابَ اِنَّ اللهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً [۲]؛ و نیز دستور: وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَاِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ اِنّی بَرِیءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ [۳] مؤید آن است. یعنی رسول مأمور است از کارهایی که از روی عصیان و تمرد (ذمایم اخلاق) صادر شده بیزاری جوید، نه از خود عمل کنند. بنابراین اینکه بعضی مدعی هستند که خوبی و بدی هر دو نسبی یا هر دو مطلق و اصلیند، اشتباه است؛ بلکه خوبی مطلق و اصیل، و بدی نسبی و عارضی است.

نفس در عمل به اقتضاء این دو وجهه و رفتن در راه خیر و شر آزاد است و هیچگونه اکراهی بر او

نیست؛ بلکه در هر دو حالت بر حسب اقتضای حکمت از ناحیه رحمت رحمانیت به او مدد می رسد [۱]. چه آن که فجور و تقوی

بر او و در او الهام شده و راه راست به او نموده شده و حجت فطرتاً بر او تمام است؛ و در نشان دادن راه راست، شناسایی راه کج نهفته است، زیرا بر خلاف راه مستقیم و خیر رفتن همانا اعوجاج و شر است.

---

۱. و بر پا دار روی خود را برای این طریق و مایل به باطل مشو. فطرت خدایی است که مردمان بر آن مفطور و ریخته شده اند تبدیل برای خلق خدا نیست. آن است روش برپا و استوار ولکن بیشترین مردمان نمی دانند.

۲. آنان که کافر به آیات ما شدند پس از گذشت مدتی در آتش می کشانیمشان. هرچه پوستهاشان به اصلاح آید مبدل به پوست دیگرش می کنیم، تا بچشند عذاب را. همانا خدا عزیز و حکیم است.

۳. برای مؤمنینی که پیرو تو هستند فروتن باش و اگر نافرما نیت کردند بگو از اعمالتان بیزارم. شعراء ۲۱۵-۲۱۶

مأموریت رسل عموماً بر پایه یاد آوری همین معنی است چنانکه در این آیه شریفه خلاصه شده است: وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً اَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَةُ فَسِیرُوا فی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ [۲]

عبادت خدا حفظ دلالت و راهنمایی فطرت و اقتضاء وجهه الله (مکارم اخلاق) است و اجتناب و دوری گرفتن از طاغوت و پرهیز از حرکت خلاف راهنمایی فطرت و اعراض از اقتضای وجهه خودی و تعّین (ذمایم اخلاق). بهتر راهنما برای درک این معنی واردات مختلفه و متضادی است که علی الدوام بر خاطر بشر فرو می ریزد، که گاه نشاط آور و گاه حزن انگیز و گاه دلنشین ، و گاه پشیمانی آور و گاه مفید و گاه مضر و گاه ملایم، و گاه ناملایم است- و اینکه این الهامات از کجا و به چه نحوه است، از بحث کنونی، به دور است.

---

۱. کُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً . اسراء ۲۰

۲. محققاً در هر امتی رسولی برانگیختیم که بگوید خدا را بندگی کنید و از طاغوت دوری گزینید. پس بعضی را خدا هدایت فرمود و بعضی سزاوار گمراهی شدند. پس در زمین سیر کنید و عاقبت تکذیب کنندگان را بنگرید. نحل ۳۶.

از این لحاظ است که در قرآن شریف، نفس با اوصاف گوناگون معرفی شده، که خود دلیل اختلاف حال و اقتضای آن است؛ مثلاً:

اِنَّ النَّفْسَ لَأَمارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاّما رَحِمَ رَبِّی[1]

نفس، هنگامی با شدت آمر به بدی و پویای راه اخلاق ذمیمه است که عبودیت و بندگی خدا را پشت سر انداخته و از طاغوت دوری نمی گزیند. لاجرم آثارش ضلالت و سرگردانی است و مصداق (من حقت علیه الضلاله) خواهد بود. وَلا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللوَّامَةِ [2]

نفس هنگامی به صفت لوامه متصف می شود که در طریق عبودیت خدا و اجتناب از طاغوت باشد؛ لیکن گاهی غلبه شهوت بر او رنگ شقاوت زند و اورا به پیروی طاغوت کشاند، اما به زودی به خود آید و خویشتن را ملامت و سرزنش کند و اظهار ندامت و پشیمانی نماید و پیوسته در چالش و کشاکش باشد. به واسطه همین حالت است که پروردگار آن را بزرگ شمرده و مورد سوگند قرار داده است، چون در این نبرد بُرد با او خواهد بود و عاقبتش به خیر است.

یا أَیَّتُها النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً [3]

در چنین حالت نفس از کشاکش با جنبه مخالف نجات یافته و آرام شده و در برابر امر پروردگار رام و تسلیم گردیده است و در شمار «مِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللّٰهُ» درآمده، و تمام آثارش خیر و وارسته از شرور و طغیان است؛ و لذا خلعت «ارْجِعِی اِلی رَبِّکِ» را در بر، و تاج «راضِیَةً مَرضِیَّةً» را بر سر دارد و از او جز مکارم اخلاق صادر نشود و به مقام عصمت رسد.

---

۱. همانا نفس زیاد به بدی فرمان می دهد مگر آنچه را که پروردگارم رحم کند. یوسف۵۳

۲. سوگند به نفس که بسیار ملالت گر و سرزنش کننده است. قیمة ۲

۳. ای نفس آرامش یافته، خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد. فجر ۲۷-۲۸

انگیزه خوی نیک و بد

هرکس با اندک توجه به حال خود خواهد یافت که هیچ کاری از او بدون جهت و انگیزه صادر نمی شود و همواره نخست، در خود انگیزه و میلی می یابد و سپس آن رغبت و میل تقویت شده و در خارج به صورت کار در می آید و هیچ امکان ندارد از شخصی هوشیار، عملی بدون انگیزه صادر شود حتی دیوانگان؛ نهایت آنکه محرک و انگیزه دیوانه مشابه حال اوست.

مبنای این انگیزه همان «عبادت خدا یا پیروی طاغوت است» که تا نفس به حد اطمینان نرسیده از انقلاب حال مصون نیست؛ و این دو حالت ممکن است جای خود را عوض کنند. انگیزه خوی نیک و مکارم اخلاق که فرع عبادت الله است، از ناحیه ملک (فرشته) است- که از هوی مصون است و دایم آن را که در راه عبودیت و اطاعت می برد، خیر و صلاح می آموزد [1].

در مقابل، انگیزه خوی زشت و ذمایم اخلاق از ناحیه شیطان است که سراسر هوی و شهوت باطل است؛ و پیوسته پیروان طاغوت را شر و زیان و فساد می آموزد[2] و آن حالتی که هریک از این دو طایفه را به کار می کشاند «نیت» نامیده شده و نیت- اعم از صالح یا ناصالح- هرگاه به صورت عمل در آید، از اثرش منفک

نخواهد بود. چنانکه فرمودند: لا عَمَلَ اِلاّ بِالنِّیَّةِ، وَ اِنَّما لِکُلِّ امْرِءٍ ما نَوی، اِنَّمَا الْأَعْمالُ بِالنِّیّاتِ [۳] .

---

۱. اِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَااللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا نَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْملئِکةُ- آنان که گفتند پروردگار ما خداست و بر آن استوار ماندند ملئکه برآنان فرود می آید فصلت ۳۰ .

۲. و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم، انعام ۱۲۱ همانا شیطانها پنهانی به دوستان خود دستور می دهند.

۳. عملی نیست مگر به نیت. برای هر شخص همان است که نیت او است. جز این نیست که کارها به نیتهاست. الکافی ج۶ ص ۶۹

چون آدمی از راه اطاعت رود و محل نزول ملک شود تمام اجزای عالم که پویای راه اطاعت هستند نیز با او موافق و کمک و یار او هستند[1] و چون بر خلاف رفته راه تمرد و طغیان پوید، تمام اجزای عالم با او که بر خلاف مسیرشان می رود مخالف هستند و برای او کار شکنی می کنند[2] و مانع وصول خیر به او می شوند. «چون سنخ خیر نیست، و هم چون کسی که بر خلاف مسیر و جریان آب شنا کند؛ کار و کوششش منجر به هلاک او خواهد شد».

حال این دو صنف در این حدیث شریف روشن شده است: لِلْقَلْبِ لَمَّتانِ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلَکِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الشَّیْطانِ، فَما کانَ مِنْ خَطَراتِ الْخَیْرِ فَهُوَ مِنَ الْمَلَکِ، وَ ما کانَ مِنْ خَطَراتِ الشَّرِ فَهُوَ مِنَ الشَّیْطانِ [3] .

شناخت اطاعت و معصیت و بهشت و دوزخ

صانع علیم حکیم انسان را برای عبور ازاین گذرگاه دنیا، برحسب اقتضای سفروسیرچنین ساخته که بخوردو بخوابدوجفت وهمسرونسل وفرزندداشته باشدوبرای آباد نگه داشتن این سرا دلبندی و علاقه به آن نشان دهد. لازم لاینفک چنین زندگانی پرکوشش و کشش، تعلقات این دستگیره ها و پابندهاست

وبدیهی است که در این سعی وتلاش، آدمی شیفته، رنگهای این جهان- و بر حسب تناسب، دوستدارجاه و مقام و خود بینی- خواهد شد؛ و ازطرفی این تعلقات به منزله افزارکار و وسیله گذر ازاین صحنه است که ازآن چاره نیست وباید آنچه برای صحنه وعالم دیگر ضروری است ازاینجا وبا همین کارهاوتعلقات تهیه شود و درعین حال به آن لوازم سفر دل نبنددوهمچون مسافرازآنها بهره بردوبگذرد. بنابراین ازبشرغیرازاین کارهایی که شب و روز به آن مشغول است (یعنی به کاربردن مجموع اعضا وجوارح)کاردیگرساخته نیست وخداغیرازاین ازاو نخواسته؛ چون این چنین ساخته شده

۱. اِذْ یُوحِی رَبُّکَ اِلَی الْمَلئِکَةِ أَنِّی مَعَکُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا انفال ۱۲

۲. اِنّا جَعَلْنا الشَّیْاطِینَ اَوْلِیاءَ لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ، وَ اِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَیْها آبائَنا وَ اللهُ أَمَرَنا بِها اعراف ۲۸/

۳. برای دل دو گروه یار و همدمند: یکی ملک(فرشته) و دیگری شیطان پس آنچه واردات خیر است از فرشته است، و آنچه از واردات شر است از شیطان.

وسازنده اش نه تنها از انجام هیچ یک از این کارهایی که از هر عضوش ساخته می شود منعش نفرموده، بلکه اگر عضوی را

تعطیل کند مورد عذاب وشکنجه خواهد بود. تمام دستورهایی که به صورت نهی است، هیچ یک نهی از عمل نیست، بلکه از استعمال غلط وبرخلاف دستور و نابجا به کار بردن اعضاست (این نکته بسیار شایسته دقت است زیرا اذهان عموم براین گمان است که خدا از اعمال نهی کرده) .

عمل زناکار با عمل آنکس که از طریق شرعی ازدواج می کند یکی است. لکن تعیین حد و رجم برای زناکار از این جهت است که بیراهه رفته زیرا مرد وزن هر دو برای عمل لقاح ساخته شده اند وبا شدت هر چه تمامتر تولید نسل را از آنان خواسته اند. چنانکه پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: النِّکاحُ سُنَّتی فَمَن رَغِبَ عَن سُنَّتی فَلَیسَ مِنّی [1].

علی هذا بشر مامور است تمام اعضا را بکار برد وهیچ یک را مهمل نگذارد، که مسئول ومعاقب خواهد بود. اما باید بداند عبادت ومعصیت کدام است وبهشت ودوزخ، که آثار ونتایج اعمال اوست، چگونه با این کارهای او ساخته می شود. زیرا دنیا کشتزار ومزرعة آخرت است وبدون تردید هر تخمی که به خاک رفت پس از مرگ، همان محصول رسیده ومهیای برداشت است، واز آن گریز ممکن نیست. همچنانکه هر خوراکی اثرش را

مفید یا مضر، بناچار در بدن می گذارد وخورنده، بخواهد یا نخواهد، طبعاً اثر آن را خواهد یافت.

بنابراین ، بهشت یا دوزخ ، یعنی محل نعمت وراحت یا جایگاه نقمت ورنج، به حکم:«اِنَّما تُجزَونَ ما کُنتُم تَعمَلُونَ[۲]»– ساخته از همین اعمال صادره از آدمی است. به این معنی که اگر انسان اعضا وجوارحش را که حتماً باید مهمل وبیکار نگذارد ازخورد وخواب وجذب ودفع وبرخورد ومعاشرت ودوستی ودشمنی و ... طبق دستور خدا ورسول به کار برد، چون از طریق اطاعت است همه عبادت است، اگرچه در انظار زننده وناهنجار باشد-مانند زدن وکشتن وسوختن(چنانکه یکی از حدهای لواط سوزاندن عامل است)- و نتیجة طاعات بهشت است. ومقام قرب؛ واگر همین کارهایی که از انسان صادر می شود بر خلاف دستور خدا ورسول باشد، چون از طریق سرکشی است همه معصیت است، اگر چه به

---

۱ . زناشویی سنت وروش من است، هر کس از آن روگرداند وترک کند از من نیست. بحارالنوار ج ۱۰۰ ص ۲۲۰.

۲. طّور ۱۶

ظاهر در انظار جالب وملایم طبایع باشد- ولو احسان به فقرا ونماز وروزه- وحج وجهاد و ... باشد، ونتیجة حاصله از آن دوزخ ودوری از مقام قرب پروردگار وسیر در عذاب وشکنجه خواهد بود. اگر سیلی به صورت دیگری می زند برای تشفی خاطر ونشاندن خشم خود، معصیت است ودوزخ، واگر همان سیلی را به صورت همان شخص می زند برای تربیت او و باز داشتنش از بدی وهلاک، عبادت است وبهشت. پس بهشت ودوزخ نقد است نه نسیه وانسان علی الدوام یا مصالح ساختمانی وفلاحت بسوی جنت وبهشت میفرستد، ویا وسایل قید وبند وآتش برای جهنم ودوزخ تهیه می کند؛ واین همه ذخیره ای برای آینده اش می شود وکارگرها در آن عالم بدون معطلی آنچه از این جا فرستاده شود برای فرستنده ضبط می کنند. لذا قرآن شریف می فرماید(وَأُزلِفَتِ الجَّنَهُ لِلمُتَّقِینَ وَ بُرِزَتِ الجَحیِمُ لِلغاوِینَ [1]) که گفتند:«این نقد بگیر ودست از آن نسیه بدار - کاو از دهل شنیدن از دور خوش است» بی شعوری خود را آشکار کردند زیرا از سیر کارهای روزانه نیز غافل بوده اند، که هر عملی را اثری از نیک وبد وملایم ونا ملایم هست، که انفکاک از آن غیر ممکن است. از این بیان ساده بحمدالله بخوبی روشن می شود که

عبادت ومعصیت دو چیز خارجی نیست تا بتوان روی هریک انگشت گذاشت. بلکه همین اعمال صادره است که یکی از این دو نامرا بخود میگیرد از اینجا تقسیم بندی بشر بدست می آید چنانکه در سوره الواقعه خاطر- نشان شده: وَ کُنتُم اَزواجاً ثَلثَتُهٌ فَاَصحابُ المَیمَنَهِ ما اَصحابُ المَیمَنَهِ وَ اَصحابُ المَشئمَهِ ما اَصحابُ المَشئمَهِ وَ السّابقُونَ السّابِقُونَ اُولئِکَ المُقَرَبُونَ [۲]. – وهریک از این سه گروه دارای مراتب ودرجاتی هستند:

---

۱ . بهشت را برای پرهیزکاران نزدیک آورند وجهنم را در نظر کافران آشکار کنند. شعراء ۹۰-۹۱

۲. شما سه گروهید: اهل سعادت- واهل سعادت چه حال دارند؟؛ ودیگر ، اهل شقاوت- واهل شقاوت چه حال دارند؟ وسوم، آنها که سبقت جسته بودند واینک پیش افتاده اند واینک مقرّبانند. واقعه ۱۱.

اول ، سابقون: این دسته انبیا واوصیائند که سابقین در اطاعت وتسلیم وفرمان پذیری بوده اند [1] وچنانکه قبلا گفته شد قلب ومغز دایرة خلقت وعالم شدند اینان از آثار جهنمی برکنارند. زیرا هیچ گاه در راه اطاعت سستی نورزیده وپیرامون طغیان وطاغوت نگردیده اند؛ درباره این گروه است آیة ۱۰۱و۱۰۲ سوره الانبیاء: اِنَّ الذّیِّنَ سَبَقَت لَهُم مِنّا الحُسنی اُولئِکَ عَنها مُبعَدُونَ لا یَسمَعُونَ حَسیِسَها وَ هُم فِیما اَشتَهَت اَنفُسَهُم خالِدُونَ [2].

دوم: کسانی که پیرو دستور خدا ودعوت رسل فراری وبیزار از طاغوت هستند- که مومنین، متقین، اصحاب یمین، ابرار، صادقین، صالحین، و وفاکنندگان به عهد الله نامیده شده اند- ومشمول عنایات خاصة پروردگار ومتصف به صف «مکارم اخلاق» اند.

سوم: مخالفین دستور خدا ودعوت انبیاء که پیروان طاغوت و گریزندگان از دایرة عبودیت خدا ودارای ذمایم اخلاق-که مغضوب علیهم ضالّین، منافقین، فجّار، اصحاب شمال، اشرار، ناقضین عهدالله، و کاذبین نامیده شده اند- ومورد نقمت وعذابند.

عاقبت ونتیجة کار این سه طایفه نیز در آخر سوره اجمالا به این ترتیب خاطر نشان شده است:

۱ . فَاَمّا اِن کانَ مِنَ المُقَرَّبینَ فَرَوحٌ وَ رَیحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ [۲]:

بهشت و خوشی وخوشبویی جزای سابقین است که مقربین معرفی شده اند. خوشی و خوشبویی ایشان از آنجاست که به نا خوشی وبوی گندِ گناه مبتلا نشده اند.

---

۱ . وکسانی که نیکی ما بر آنها [خلقت آنان] پیشی گرفته از آن دوزخ بدور خواهند بود. هرگز آواز دوزخ را نخواهند شنید وبه آنچه مایل به آنانند تا ابد متنعّمند.

۲ . چنانکه در اخبار عالم ذر وارد شده است که دعوت پروردگار را نخست حضرت محمد صلی الله وعلیه وآله اجابت گفته سپس دیگران، ودر کتاب تحف العقول ضمن بیان امیرالمومنین علیه السلام درباره ایمان وارواح تصریح شده که این دسته انبیاء مرسل وغیر مرسلند. واقعه ۸۸و۸۹

۲ . وَ اَمّا اِن کانَ مِنَ اَصحابِ الیَمِینِ فَسَلامٌ لَکَ مِن اَصحابِ الیَمینِ. (الواقعه،۹۰-۹۱) . درود اصحاب یمین، پاداش گروه دوّم(اصحاب یمین) است که در جهاد نفس مردانه کوشیده تا به مقام تسلیم رسیده اند. کارایِنان سلم و سلامت برای رسول است وآنان را زشتی وفسادی نیست تا موجب رنج پیامبر باشد.

۳ . وَاَمّا اِن کانَ مِنَ المُکَذِّبینَ الضالِّینَ، فَنُزُلٌ مِن حَمِیمٍ وَ تَصلِیَهُ جَحِیمٍ [۱].

نکتة قابل توجه این است که هر دو دستة خیری وشری حتماً باید از دوزخ بگذرد؛ چنانکه در سورة مریم است: وَاِن مَنکُم اِلاّ وارِدُ ها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتماً مَقضِّیا ثُمَّ نُنَجی الذِّینَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِّیاً [۲] . لیکن اهل تقوی که با آتش و حرارت ریاضات ملایم دینی سوختنیها را سوخته وتعینی ندارند که آتشگیره باشد، براحت از آن می گذرند- بلکه آتش در برابر نورشان خاموش است وظالمین که در کارهاشان طبق دستور دین نظم وحساب را رعایت نکرده اند در دوزخ به حال آماده باش (جثیا) خواهند ماند وبر حسب استحقاق متناسب با کارهاشان گرفتار انواع عذاب خواهند بود. خلاصه مطلب آنکه، فرمان«... اَنِ اعبُدُواللّهَ وَ اجتَنِبُوا الطّاغوُتَ [۳]» نشان دهندة راه

مستقیم ومعوج است. راه مستقیم، که در نماز آن را خواستاریم، طریق بندگی واطاعت رسول است که اطاعتش اطاعت خداست، چنانکه

---

۱ . وامّا تکذیب کنندگان سرگردان که حق را گم کرده اند، گرفتار شومی اعمال خود هستند وپذیرایی با آتش ؛ مقرشان جحیم و خوراکشان زقوم وآشامیدنیشان حمیم است . واقعه ۹۲الی۹۴ .

۲ . از شما کسی نیست مگر آنکه وارد شونده است در دوزخ ، بر پروردگارت قضایی گذشته و حتمی است، سپس اهل تقوی را نجات می دهیم، و وا می گذاریم ظالمین را در دوزخ در حال به زانو درآمده . ۷۱-۷۲.

۳ . خدای یکتا را بپرستید واز طاغوت دوری کند. نحل ۳۶.

فرمود: مَن یُطِعِ الَّرسُولَ فَقَد اطاعَ اللهَ [1]. وطریق معوج انحراف از راه مستقیم است، یعنی اعضا وجوارح را خودسر وبر خلاف دستور رسول به کار بردن. زیرا راه به سوی خدا یکی بیش نیست وبشر، عموماً، چه مطیع و چه عاصی، در راه او وبه سوی او در حرکت است. لکن مطیع مستقیم- یعنی قائم به فرمان خدا- می رود ودر حال ایمان ؛ وعاصی غیر مطیع، معوج- یعنی کج، وبه فرمان هوای خود – می رود ودر حال کفر [2].

حاصل گفتار پیش

از مجموع آنچه گذشت این نتیجه حاصل است که بعث رسل برای انگیزش وهشیار کردن افراد بشر است تا حقایقی که در او مکنون ومخزون ونهفته است از راه اطاعت فرمان آنان، که طبیب حاذق وآموزگار بصیرند و به واسطة عمل دارای اخلاص و وفق فطرت و سرشت، آشکار شود اتصاف به مکارم اخلاق (یعنی عباده الله) واجتناب از ذمائم اخلاق (یعنی پیروی طاغوت) حاصل شود. بنابراین راز بعث در این دو جملة نبویه صلی الله علیه وآله جمع است که : اِنَّما بُعِثتُ لاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخلاقِ ؛ عَلَیکُم بِمَکارِمِ الاَخلاقِ فَاِنّی بُعِثُ بِها؛ وچون رسول معظم در قرآن به خلق عظیم ستوده شده (وانک لعلی خلق عظیم) و خود به آنچه فرموده عامل بوده است، پس مکارم اخلاق وآنچه محبوب خداست، اطاعت وپیروی اوست درتمام امور جزء وکلاً.

چنانکه آیة شریفة: اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاَتَّبِعُونی یُحِببکُمُ اللهُ [۳]» نیز مشعر برآن است وذمایم اخلاق ، همانا مخالفت رسول است. بنابراین هر عامل به دستور وبندة مطیع دارای مکارم اخلاق است، به هر مقدار وبه هر اندازه که عامل باشد: وهر بندة عاصی ونافرمان ، دارای ذمایم اخلاق است، به هر مقدار واندازه که راه خلاف می پوید. پس مقیاس تخلق بخوبی نیک وبد(مکارم وذمایم اخلاق)فقط اتباع وپیروی رسول یامخالفت با اوست.

---

۱. آنکه از پیامبر اطاعت کند خدارا اطاعت کرده. نساء ۸۰

۲ . ایمان وکفر دو صفت قابل انتزاع است از اوصاف انسان. ایمان حاصل موافقت وتسلیم است، وکفر اثر مخالفت واستکبار . موافقت مهیا کنندة حالت بعث وهشیاری ، وتسلیم ممد و موید آن است ؛ ومخالفت واستکبارمانع ظهور بعث وهوشیاری است. این دو حالت را علی الدوام باید در خود جستجو کرد واگر اثری از استکبار یافت شود به تسلیم بدل نمود.

۳ . بگو اگر شما خدا را دوست می دارید پیرو من باشید تا خدا شما را دوست بدارد. آل عمران

بنابراین تا اخلاق مهذب ومصفا نشود، سنخیت با روش رسول دست نمی دهد ودرک خواست خدا وسر رسالت امکان پذیر نیست، وتا کسی در تمام امور با کمال اخلاص مطیع وتسلیم رسول نباشد، پیروی کامل حاصل واخلاقش کاملا مهذب نخواهند شد، بنابراین، فهم سر رسالت موقوف است به داشتن مکارم اخلاق که نتیجة بعث است، وحصول مکارم اخلاق موقوف است به پیروی رسول وتسلیم برای او – که نمودار کمال تربیت وبروز استعداد ورفتن تعین وحصول کمال ومقام محمودی است، که بشریاید به آن برسد؛ مقام محمودی که در زیارت عاشورا می خوانیم:

وَاَن یُبَلِّغَنِی المَقامَ المَحمُودَ لَکُم عِندَاللهِ [1] .

---

۱. واینکه خدا مرا به مقام محمودی که برای شما نزد اوست برساند.

۴.قران و اخلاق

معلوم شد که خلق کریم همانا اطاعت فرمانِ رسول است. پس تمام دستور دین درس مکارم اخلاق است؛ واخلاق حسنه همانا عمل به دستوراتی است که به آنها امر شده واجتناب از انجام آنچه که از آنها نهی شده. قرآن کتاب درسی مکارم اخلاق است و فراگرفتن آن بر هر مسلمانی لازم است که نخست خود عمل کند وسپس از دیگران نیز عمل به آن را بخواهد. چه آنکه، به اتفاق مسلمین ، رسول معظم قرآن وعترتش را مرجع امت قرار داده ومخالفتشانرا ضلالت شمرده واجازه نداده است کسی برآنها پیشی گیرد و بارأی ونظر خود در قرآن تصرفی کند. بلکه خود پیغمبر واوصیائش فرموده اند هر چه از آنها روایت کنند به قرآن عرضه شود اگر متن قرآن تصدیقش کرد از آنهاست واگر تکذیبش کرد نپذیرندش و دورش اندازند وزیر پایش گذارند. یکی از اسرار نهفتة در این دستور این است که هر یک از مسلمانها قرآن را بخوانند ومطالب آنرا بیاموزند، واین کاری است ساده وآسان زیرا دستور پیغمبر واوصیائش این است که مسلمین فرزندانشان را از هفت سالگی تدریجاً معالم دین بیاموزند وبا

تمرین عملی آنها را تقویت کنند. بنابراین یاد گرفتن سی جز و قرآن تا پانزده سالگی، در خلال مدت هشت سال ، هیچ گونه دشواری ندارد، و اگر طبق دستوری که داده اند تدریس شود یک فرد مسلمان پس از فراگرفتن قرآن ، با علوم متنوعه واخلاق وآداب زندگانی فردی وجمعی وجسمی و روحی آشنا می شود و به واسطة تمرین وتکرار درس وعمل سعة فکری او روز بروز بیشتر می شود. در دستورات اسلامی ، تاکید زیاد در خواندن وحفظ کردن وبه خاطر سپردن قرآن شده است ،تا آنجا که هر کس بیشتر حافظ قرآن بود در ارتش اسلام ارجمندتر شمرده می شد ونامزد فرماندهی می شد، پیامبر مکّرم مأمور شده است سه وظیفة بزرگ خود را ابلاغ کند، که یکی از آنها خواندن قرآن است(سوره النمل،آیة ۹۱-۹۲) در سوره المزمل چند امر به خواندن قرآن شده است به هر مقدار که میسر شود: فَاقرَءُوا ما تَیَّسرَ مِنهُ(المزمل،۲۰) . آیات بسیاری در قرآن به طور پراکنده هست که وجوب یادگرفتن این کتاب از آنها استفاده می شود وهر روز خواندن پنجاه آیه از قرآن جزو وظایف مهم هر مسلمان شمرده شده است.

در قرآن ، علوم تفکیک ودسته بندی نشده وابواب وفصولی برای مطالب متنوعه اش بازنگردیده، که هر کسی به تناسب

ذوق وسلیقة خود به انتخاب فصلی و شاخه ای بپردازد ودیگر مطالب را رها کند. تقسیم علوم دین به اقسام متنوعه از امور مستحدثه است که برای سهولت وآسانی فراگرفتن آن را دسته بندی وتفکیک نموده اند. لیکن این تفکیک و رشته رشته کردن علوم طبعا موجب تقسیم و دسته بندی کردن حاملین آن نیز شد وکم کم علم دین رنگ فنی وتخصصی به خود گرفت ومتخصصینی به نام فقیه، اصولی ، اخباری، اخلاقی، منطقی، کلامی، مبلّغ، ادیب، مفسرو غیره پیدا شدند وتدریجا کاسه وسفرة بعضی جدا گردید، تا آنجا که کار منجر به ردّ همدیگر و بحث وجدال واسائة ادب شد وتفریق جای جمعیت وکینه توزی جای محبت را گرفت.

فَکانَ ماکانَ مِمّا لَستُ اَذکُرُهُ فَظُّنُ خَیراً وَ لا تَسئَل عَنِ الخَیرِ

وفراگرفتن این علوم به عنوان مقدمه سبب شد که کمتر کسی در علم دین به ذی المقدّمه برسد. قرآن روش کلی آموزش وپرورش اسلامی وبرنامة اساسی آن را در آیات اول سوره الجمعه، ضمن معرفی وظیفه رسول، بیان می کند:

هُوَ الذّی بَعَثَ فِی الإُمیّینَ رَسولاً مِنهُم یَتلُوا عَلَیهِم آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِم وَ یُعَلِّمُهُمُ الکِتابَ وَ الحِکمَهَ وَ اِن کانُوا مِن قَبلُ لَفِی ضَلالٍ مُبینٍ [1].

نخست آیات خدا را برآنان می خواند،

۱. از پلیدیهای اخلاق پاکشان می کند،

۲. به آنان قرآن می آموزد،

با حقایق وحکمت آشناشان فرموده تعلیمشان می دهد.

اینها ارکان چهارگانهٔ بنای مدرسه قرآن هستند که سایر آیاتش شرح و بسط همین ارکان اند وتمرین همین دروس وامتحان و رد و قبول شاگردهای این کلاس است که بر حسب اقتضا در موارد و مواقف مختلفه به اقسامی منقسم می شود که در هریک وظیفهٔ بشر با اشخاص ومحیط پیرامونش مشخص می شود. از جمله:

---

۱. اوست کسی که درمیان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت تا برایشان آیات او را بخواند وآنها را پاک سازد، و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد با آنکه پیش از آن همه در گمراهی آشکار بودند. جمعه ۲

۱. وظیفة او نسبت به صانع،

۲. وظیفه اش به رسول واوصیا ومومنین،

۳. وظیفه اش در برابر آخرت و عوالم بعد از این عالم،

۴. وظیفه اش نسبت به عموم خلق – که خود ، آنچه در بارة مخلوق است نیز اقسامی دارد:

۱ . تعامل هر فرد با خود ومیزان معرفت ذات وصفاتش،

۲ . رفتار فرد با زن و فرزند واطرافیانش،

۳ . طرز تعامل او با خویشان دور و نزدیکش،

۴. شیوة برخورد او با بزرگان ودانشمندان ومربیان ومعلمان،

۵. شیوة برخورد او بازیردستان ومتعلمان ونادانان وخردسالان،

۶. نحوة رفتار او با محیط اطراف خود وآنچه به آن مربوط می شود از جماد وروئیدنیها وحیوانات.

نمونه هایی از این وظایف وشیوه های برخورد با اشخاص و اشیا و محیط،در دعای روز بیستم هر ماه، از امیرالمومنین علیه السلام، می

یابیم: اللهُمَ صَلِ عَلی مُحَمَّد اِمامِ الخَیرِ وَ قائِدِ الخَیرِ وَ عَظِّم بَرَکَتَهُ عَلی جَمیعِ العِبادِ وَ البِلادِ وَ الدَّوابِّ وَ الشَّجَرِ [1] .

و نیزدر تحف العقول ضمن فرمایش آن حضرت آمده که: بَعَثَهُ رَحمَةً لِلعِبادِ وَ البِلادِ وَ البَهائِمِ وَ الأَنعامِ [1]. و در تمام این موارد دستور حسن معامله ومکارم اخلاق قولاً و عملاً داده شده است و نیز در احوال حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده که چون از مرکب پیاده می شد، نخست وسایل آسایش مرکب را فراهم می فرمود وسپس به خود می پرداخت. برای نمونة اینکه قرآن چگونه آیاتش بدون تفکیک جامع فنون وعلوم است ،کافی است آیه ۱۷۷ سوره البقره نقل شود:

لَیسَ البِرَّ اَن تُوَلُّوا وُجُوهَکُم قِبَلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ وَ لکِنَّ البِّرَ مَن آمَنَ بِاللهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ المَلئکهِ وَ الکِتابِ وَ النَّبییّنَ وَ آتَی المالَ عَلی حُبِّهّ ذَوِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینَ وَ ابنَ الَّسبیلِ وَ السّائِلینَ وَ فِی الرِقابِ وَ اَقامَ الصّلوهَ وَ آتَی- الزَّکوهَ وَ المُوفُونَ بِعَهدِهِم اِذاَ عاهَدُوا وَ الصّابرِینَ فِی البَأساءِ

---

۱ . خدایا درود بفرست بر محمد پیشوای خیر و پیشرو خیر و بزرگ فرما برکتش را بر همه بندگان وآبادانیها وجنبندگان و درختان.

وَ الضَّراءِ وَ حِينَ البَأسِ اُولئِکَ الذّينَ صَدَقُوا وَ اوُلئِکَ هُمُ المُتَّقُونَ [۲].

این آیه که متضمن اساس اصول و فروع دین است، علوم متنوعه را در بر دارد بی آنکه تجزیه و فصل بندی شده باشد؛ حفظش آسان و توجه به دستورهایش بی تکلف است. این نمونه ای است از طرز تدریس قرآن که به آسانی بهره برداری از آن میسر است، اگر چنین نبود خود قرآن این اعلامیه را در یک سوره چهار بار بر مردمان نمی خواند که :

---

۱ . خدا برانگیخت او را رحمت برای همه بندگان و آبادانیها وجانوران وچهارپایان. بحارالنوار ج ۷۵ ص ۹۴

۲ . نیکویی این نیست که فقط روی خود را به سمت شرق و غرب کنید؛ نیکوکار کسی است که ایمان آورد به خدا وآخرت و فرشتگان واین کتاب (یا کتب همة رسولان) وپیامبران؛ کسی که با وجود علاقة به مال آن را انفاق کند به خویشان نزدیک و یتیمها و مسکینان ودر راه ماندگان وسئوال کنندگان و برای آزاد کردن بندگان وآنکه برپا دارد نماز را و ادا کند زکوه را ؛ و وفاکنندگان بعهد چون پیمان بندند، و شکیبایان در سختی

وضررو زیان ؛ ودر هنگام جنگ، این کسانند که راست گفته اند واینها افراد با انظباط و خوددار وپرهیزگارند.

وَلَقَد یَسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِن مُذَّکِرٍ [1].

ودر این ارکان اربعه (تلاوت آیات، تزکیه، تعلیم کتاب، تعلیم حکمت) رکن نخست خواندن آیات است که مقدمة تزکیه است از راه آشنا شدن با اجزا وشئون مختلفة آنها. چنانکه در قرآن، زمین و آسمان وآفتاب و ماه و ستارگان و حرکات افلاک و جانوران و روییدنیها ورعدو برق ومرگ و حیات و خوابیدن وبیدار شدن وزناشویی واختلاف زبان ورنگ وروز وشب وغیره همه آیات خدا نامیده شده اند واکیداً دستور داده شده است که در هر یک از اینها که منشاء علمی از علوم است تدبر و تفقه و تعقل شود.

رکن دوم تزکیه است. آدمی براثر توجه به نعماء و آلاء خدا و عجایب صنع عالم و ارتباط اجزای آن به یکدیگر ، وزاد و ولد پیاپی و دمادم آن و قیامتهای قائمة هر یک طبعاً دل از غیر خدا خواهد برید وسر بر آستان رسول که یگانه معلم حکمت است خواهد نهاد.(تزکیه یعنی پاکیزگی از ذمایم اخلاق واتصاف به مکارم اخلاق).

رکن سوم تعلیم کتاب است که پس از حصول تزکیه (که بدون آن فهم کتاب و اخذ حکمت امکان ندارد) حاصل می شود- تعلیم کتابی که در آن حکمت بیان شده وهر چه بیشتر با اخلاص به دستور آن عمل شود درهای حکمت به روی عامل بازتر و عامل با راز خلقت مأنوستر ودمسازتر خواهد شد.

وظیفة رسول تلاوت آیات وتزکیه وتعلیم؛ و وظیفة امّت شنیدن و اطاعت وتسلیم واخلاص در عمل است و نتیجة همة اینها گسترشِ دامنِ بعث و انگیزش و درک وحدت دستگاه خلقت، و وصول آدمی است به مقام محمودی که برای او مقرر است.

قرآن سراسر دستور آسایش بشر ومکارم اخلاق وآثار و نتایج آن است. ضمنا باید متوجه بود که تعلیمات قرآن به طور کلی

دستورالعمل جهانی است،نه مخصوص جمعیتی یامملکتی؛زیرا آورنده اش رسول برتمام جهان است.

---

۱ . ما محققاً قرآن را برای هشیاری مهیا کردیم آیا کسی هست هشیار شود؟ قمر ۱۷

برای نمونه بعضی کلیات خاطر نشان می شود تا راهنمای طرز تدبر در آیات کتاب حمید و قرآن مجید(که ظاهرش انیق و باطنش عمیق است) برای بعضی که کمتر مأنوسند باشد، خاصه جوانان جویای حقیقت و طالب رشد وکمال.

الف. وَ اِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحسَنَ مِنها اَورُدّو ها اِنَّ اللهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیئٍ حَسِیباً [۱].

ب. اِدفَعَ بِالَّتی هِیَ اَحسَنُ السیِّئَهَ نَحنُ اَعلَمُ بِما یَصِفُونَ [۲]. وَلایَأتَلِ اُولُوا الفَضلِ مِنکُم وَ السَّعَهِ اَن یُوتوُا اوُلِیَ القُربی وَ المَساکِینَ وَ المُهاجِرِینَ فی سَبِیلِ اللهِ وَ لیَعفُوا وَلیَصفَحُوا اَلاتُحِبُّونَ اَن یَغفِرَاللهُ لَکُم وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ [۳]. وَ جَزاءُ سَیِّئَهٍ بِمِثلُها فَمَن عفِی وَ اَصلَحَ فَاَجرُهُ عَلَی اللهِ [۴].

خلاصة مستفاد از این آیات که نظایر آنها در سراسر قرآن بسیار است این است که بدیها را با بهترین روش نیکو دفع کنید. کسانی که تمکّن مالی دارند از کمک واعانت خویشاوندان وتنگدستان وآنان که در راه خدا از وطن خود بیرون می آیند مضایقه نکنند و ناراحتیهایی را که از آنها می بینند عفو کنند به امید عفو وآمرزش پروردگار؛ وبا آنکه بدی وتعدی را با همانند آن پاسخ دادن ممنوع نیست، لکن هر که عفو واصلاح کند مزد و اجر او با خداست. یعنی بدی را به بدی تلافی نکنید که این گذشت، خود بهترین وسیلة تقویت حلم ونرم کردن دلهای سخت است.

در قسمت الف دستور این بود که عموما در برابر تحیات ونیکوییها برخورد متقابل شود به بهترین وجه؛ واین قسمت متضمن احسان ونیکی بی شرط وقید است و عفو و صفح عمومی وگذشت در برابر بدیها وتحمل رنج وآزار از نادانها وکم خردها و بدیها را با خوبی دفع کردن واز ناهنجاریها وبد رفتاریهای دگران نرنجیدن- واین خود دومین گام اصلاح جهان و جهانیان و محکم کردن بنیان صلح عمومی است.

۱ . آنگاه که شما را تحیت و نیکویی آورند شما به نیکوترین وجهی بهتر از آن تلافی کنید یا (علی الاقل) به همان مقدار (نه

کمتر) . چه آنکه خدا بر هر چیزی محاسب ونگهبان است. نساء ۸۶

۲. بدی را به بهترین نحو پاسخ بده ما به خصوصیات آنها داناتریم. مومنون ۹۶

۳. توانمندان و دارندگان امکانات از کمک رسانی به نزدیکان و مستمندان وآنان که در راه خدا کوچ نموده کوتاهی نکنند وباید که گذشت نموده وچشم پوشی کنند آیا دوست ندارید‌که خداوند شما رابیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است. نور ۲۲

۴. وجزای هر بدی همانند آن است پس کسیکه گذشت نموده و اصلاح کندپس مزد او برخداست. شوری ۴۰

ج. وَ سارِعُوا اِلی مَغفِرَهٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّهٍ عَرضُها السَّمواتُ وَ الأَرضُ اُعِدَّت لِلمُتَّقِینَ؛ الذِّینَ یُنفِقُونَ فِی السَّرّاءِ والضَّرّاءّ، وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ، وَ العافِینَ عَنِ النّاسِ وَ اللهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ [1].

خدای مهربان آمرزش وبهشتی چنان پهناور را به مسابقه گذاشته برای کسانیکه به طور عموم نسبت به خلق خدا از کمک مالی وبردباریها وچشم پوشی از بدیهاشان دریـغ نکنند.

اگر ما فرضاً دستور اجتماعی دیگری غیر از اینها نمی داشتیم، همین سه دستور برای صلاح وامنیت وآسایش ورفاه کافی بود. زیرا حسن نظام مجتمع وامنیت خاطر، از لحاظ حال ومال ومآل ، وابسته است به آنچه که به صورت موجز در این آیات مندرج است؛ یعنی :

اولا، حسن برخورد وملاقات مهرانگیز و گرمی زا ومودت افزا در اولین دیدار که پایه ومایة یکجهتی است،

ثانیاً. چشم پوشی از لغزشها وناهنجاریها یی که بر اثر رعایت نکردن دستور وآداب تحیت و خوش برخوردی بوجود می آید، ثالثاً . گذشت مالی وجبران و رفع نیازهای مادّی که اغلب رنجیدگیها و دشمنیها وکشتارها ودین سازیها وحقه بازیها ورباخواریها وگرفتاریها از اینجا پیدا می شود.

از سه دستور بزرگ وارجمند مندرج دراین آیات، دستور نخست، افراد را به نیکوکاری وخوش برخوردی وابتدا به تحیت

واکرام دعوت می کند که سر لوحه وسطر اول دفتر زندگی است- تا ازاولین ملاقات راه محبت ودوستی باز، وباب کینه توزی ودشمنی وگریز از یکدیگر بسته شود و آدمیان به حکم فطرت ونوعّیت برادرانه، روزگار بگذرانند.

---

۱ . بشتابید بسوی آمرزش از پروردگارتان، بهشتی که پهنای آن آسمانها وزمین است، مهیا شده برای خودداران با انظباطی که در خوشی وناگواری از انفاق واعانت دریغ نمی کنند وپیوسته خشم خود را فرو می نشانند واز بدیها وناهنجاریهای عموم مردمان صرف نظر کرده از آنان در حال گذشت هستند وخدا احسان کنندگانرا دوست می دارد. ال عمران ۱۳۴- ۱۳۳.

سپس، در دستور دوم، دستور عظیم عمومی نخست را بدون قید وشرط موکّد ومحکم فرمود به تلافی کردن به بهترین وجهی که ممکن است؛ تا هم از تحیت گوی سپاسگزاری شود وهم این روش ستوده استوارتر گردد؛ و هم طبعا موجب رغبت دیگران شود تا در بین بشر رشتة محبت محکم وناگسستنی گردیده وبرای ورود زیان مالی وحالی واتلاف اموال ونفوس وعمر که سرمایه تجارت جاودانی است به واسطة تفرقه وجدایی راهی باز نشود وکار منجر باین جا نگردد که اموال ونفوس بشر در کشتن وپریشانی وخواری خودش بنام صلح و صلاح صرف شود.

وسرانجام، در دستور سوم گذشت از مال وانفاق فراوری مومنین نهاده می شود؛ چرا که بشر از روزی که اندک تمیزی در خود بیابد، مال را، به هر اسم که باشد، گرهگشای امور زندگانی ومایة آقایی وبزرگی وآسایش وخوشی می بیند. این چنین حالت، لازم لاینفکّش حبّ مال ودوستی جاه ومقام وفداکاری در راه به دست آوردن آن است، اگر چه با از دست دادن راحت و آسایش باشد؛ وتدریجا کار به جایی می کشد که ثروت ودارایی را بر خدا ومعبود واحیاناً جان خود ترجیح می دهد وخود را برای به دست آوردن وحفظ آن فدا می کند واز یاد می برد که او و آنچه در اختیارش هست ملک خداست . چنانکه فارون در پاسخ آنان که به او می

گویند،«با مال و ثروتت آخرت به دست بیاور و از نادارها دستگیری کن» میگوید، «اُوتِیتُهُ عَلی عِلمٍ عِندی [1] »

دستور اکید انفاقهای بی قید وشرط عمومی وتوجه به اینکه هر چه بدهید چند برابر عوض دارد (وَ اَنفِقُوا ممّا جَعَلَکُم مُستَخلَفِینَ فِیهِ [2]) وترغیب وتشجیع در انفاق به اینکه وارث آسمانها وزمین خداست (وَ مالَکُم اَلاّتُنفِقُوا فی سَبیلِ اللهِ وَللهِ مِیراثُ السَّمواتِ وَ الأَرضِ [3]).همه برای این است که مردم به موارد زیر برسند:

---

۱ . به واسطه دانش وکوشش خودم مال پیدا کرده ام. قصص ۷۸.

۲. واز آنچه شما را در آن وارث گذشتگان گردانید انفاق کنید. حدید ۷

۳ . وبرای چه در راه خدا انفاق نمی کنید، در حالی که بازماندة آسمانها وزمین همه از آن خداست؟ حدید ۱۰

۱- متوجه شوندکه مال، مال الله وانسان نیز عیال الله بوده وبر سر سفرة نعمت وعنایت او نشسته است؛ ۲- دل را باید از یاد غیر خدا پاک نموده به محبت دنیای ناپایدار نیالایند وبدانند که آنچه در دست اینهاست همان است که در دست دگران بوده واز دست آنها نیز به دیگران منتقل می شود(وَ تِلکَ الأَیّامُ نُداوِلُها بَینَ النّاسِ[۱]) ۳- نگذارد بیماری خانمانسوز بخل در دل جا باز کند واگر مبتلا شده هر چه زودتر با آب انفاق آن را بشوید وبداند که جمع مال از راه بخل ورزیدن اورا از سختی وبدبختی نجات نخواهد داد، بلکه روز به روز بر تنگ دلی وتنگ چشمی او خواهد افزود (وَ أَمّا مَن بَخِلَ وَ استَغنی وَ کَذَّبَ بِالحُسنی فَسَنُیسِّرُهُ لِلعُسری، وَ ما یُغنی عَنهُ مالُهُ اِذا تَرَدّی [۲])؛ و۴- اعتدال امور مجتمع و گوارا بودن زندگی بر مردمان ناتوان وفادار فراهم شود- که کمتر ضرر تنگدستی وفقر و دزدی وخیانت و بی عفتی و جنایت واحیاناً خود کشی ویا برادر کشی به جامعه برسد؛۵- افراد کاردان زیرک وهوشیاری که بر اثر فقر مغزشان خسته وفکرشان پریشان شده ومورد بی اعتنایی واقع می شوند به کار گرفته شوند ومورد اعتنا قرار بگیرند؛

وَیُزری بِالفَتی الاِعدامُ حَتّی مَتی یُصِبِ المَقالَ یُقال اَساءَ [۳] .

۶- بین انفاق کننده وآنکه باو انفاق می شود(دهنده وگیرنده) محبّت ویگانگی ایجاد شود وانفاق بدون منت واذیت باشد، زیرا این دو باطل کنندۀ احسان و صدقاتند(لاتُبطِلُوا صَدَقاتِکُم بِالمَنِّ وَالأَذی [۴]).

وبطلان آن نگرفتن نتیجه صحیح، بلکه نتیجۀ عکس است در دنیا ومحرومیت از خیرات در آخرت؛ سابعاً، ازدیاد مال از جهات متعدده؛ زیرا خدا وعدۀ عوض ده برابر داده ودیگر اینکه همان تنگدستِ مورد انفاق، نگهبانِ دارایی او وشاید به حکم لان الأِنسانَ عَبیدُ الاِحسانِ[۵]، خدمتگزارش شود،

---

۱. این روزگار را به اختلاف، بین خلق می گردانیم. آل عمران ۱۴۰.
۲. واما آنکه بخل ورزید وبی نیازی جست، پس او را مهیای عسرت وتنگی خواهیم کرد ومالش در وقت سختی وهلاکت او را نجات نخواهد داد. لیل ۸الی ۱۱
۳. ناداری کارجوان مرد را به جایی می رساند که اگر سخن حق و واقع گوید، گفته می شود: نادرست گفت.
۴. صدقات خود را به سبب منّت وآزار تباه نسازید. بقره ۲۶۴
۵. انسان بنده احسان است. بحارالنوار ج ۶۳ ص ۴۶۸.

۸- شرور وزیانهای گوناگونی که بخیل از آن برکنار نیست(تا آن جایی که کسان خود او نیز خواهان مرگش هستند) رفع و دفع

شود؛ ۹- خاطر انفاق کننده و آنانی که مورد انفاقند آرامش پذیرد،چرا که آرامش روان هم حافظ نظامِ مجتمع و عائله است وهم از نظر بهداشت وحفظ صحت، در مزاج وبدن انسان اثر سریع دارد؛ ۱۰- که از مهمترین نتایج است، طمع آدمی از دگران قطع شود، زیرا کسی که به بخشیدن خو کند هرگز دست به سوی کسی دراز نمی کند وتوقع بخشش از دیگری ندارد، زیرا او لذت اعطا وانفاق، وذلت گرفتن را یافته ودانسته است که «چندان که مروت است در بخشیدن- در ناستدن هزار چندان است.»

اینها مختصری از فواید دنیوی انفاق است واما سود اخروی و نفسی وصفای خاطر وگشایش درهای غیب، که قطعا منفق از آنها محروم نخواهد بود موقوف است به عمل خالص بی شایبه. زیرا این آثار جز از راه عمل درک نخواهد شد؛ چه آنکه انفاق آنگاه حامل وجالب این آثار است که صِرفِ«ابتغاء مَرضات الله» یعنی پاک برای جستجوی رضای خدا باشد.

انفاق نه تنها دربارة مال صادق است، بلکه دربارة قلب وزبان وسایر اعضا وجوارح؛ ونیز در مورد مواسات در امور وقضای حوایج وراهنماییهای به خیر وبازداشتن از بدیها و دفاع از حقوق

وحظوظ وشخصیتها و..... نیز جاری است واینها همه صدقه وانفاق اند، تا آنجا که فرمود: اِسماعُ الأَصَّمِ مِن غَیرِ ضَجَرٍ صَدَقَهٌ هَنیئَهٌ[1].

این سه اصل به عنوان نمونه ذکر شد تا معلوم شود که با رعایت دستور مکارم اخلاق که در قرآن واخبار رسول واوصیائش علیهم السلام مبسوطاً ومشروحاً بیان شده، حدود زندگانی عمومی محفوظ وتمام افراد بشر از حظوظ انسانی و لذایذ جسمانی بهره ور خواهند شد: مَثَلُ الذِّینَ یُنفِقُونَ اَموالَهُم فِی سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ اَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلِهٍ مِأَهٌ حَبَّهٍ وَ اللهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاءُ وَ اللهُ واسِعُ عَلِیمٌ [2].

---

۱ . شنواندن سخن به کسی که گوشش سنگین می شنود صدقه ای است گوارا. وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۱۳۴.

۲ . مثل آنانکه مالشان را در راه خدا خرج می کنند، همچون دانه ای است که هفت خوشه برآورد، که در هر خوشه صد دانه باشد، وخدای چند برابر میکند برای آنکه بخواهد وخدا توسعه دهنده وداناست. بقره ۲۶۱

برای اینکه معلوم شود چگونه مکارم اخلاق را شرح داده وحجت را برهمه تمام فرموده اند، حدیثی را که محدث بزرگوار مرحوم حاج میرزا حسین نوری رضوان الله تعالی علیه در ص ۲۸۱ مستدرک الوسایل در باب استحباب ملازمت صفات حمیده وبه کار بستن آن از ابواب کتاب جهاد نفس از کتاب کافی از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرموده ترجمه می شود:

امام جعفربن محمد الصادق علیهما السلام فرمود:«در حالی که امیر المومنین مشغول خطبه بود، مردی بنام همام که بسیار در عبادت کوشا بود برخاست وگفت: یا امیر المومنین ، مومن را برای ما آنچنان وصف کن که گویی او را می نگریم». فرمود: ای همام ، مومن باهوش وزیرک وخوشروست، وحزنش را در دل پنهان می دارد؛ حوصله وسینه اش از هر چیزی وسیع تر است ودر عین حال خود را کوچک می بیند؛ از هر آنچه فانی است خود را بدور می دارد وبه هر نیکی تحریض می کند؛ کینه ور و حسود نیست وبا هر کس سر بسر نمی گذارد وفحش ودشنام نمی گوید؛ اهل غیبت وشک وتردید نیست؛ جاه طلبی وبلند نامی را مکروه ودشمن می دارد؛ هّم وغّمی دور و دراز دارد- بسیار کم گو وبا وقار وهشیار وشکیبا وسپاسگزار است؛ در فکرت فرو رفته وبه ناداریش خرسند است؛ خوش خوی ونرم جانب وملایم است؛ در وفاداری محکم وکم آزار است؛ نه برکسی دروغ می بندد ونه هتّاک وپرده در است؛ چون بخندد خنده اش طولانی نباشد وچون خشم گیرد سبک سری نکند؛ خنده اش

تبسم است، پرسیدنش برای آموختن ومراجعه اش برای فهم است؛ علمش فراوان وبردباریش عظیم است؛ رحم ومهربانیش زیاد است؛ بخل نمی ورزد؛ شتاب نمی کند؛ کم حوصله وسرکش نیست؛ در حکم نمودن وداوری از حق نمی گذرد ودر علمش از حد تجاوز نمی کند؛نکته گیریش شیرین تر از عسل است؛ نه شکم پرست است ونه حریص؛ سر از حق نمی پیچد؛ لاف نمی زند؛ ایجاد رنج برای کسی نمی کند ودر کارها سخت پی گیر نیست؛ در منازعه اش جمیل ودر طلب مدارا کند؛ بی باک وپرده در وجبّار نیست؛ در دوستی خالص ودر عهد استوار وبه پیمان وفا کننده است؛ مهربان وبا شفقت است؛ از خویشان ودوستان بسیار خبر می گیرد؛ بسیار بردبار است؛ نامجو نیست وفضولی وفزونی نمی طلبد؛ از خدای عزوجل راضی وبا هوی وخود سری مخالف است؛ برزیر دست سخت گیر نیست؛ در سخن وکاری که سودی ندارد فرو نمی رود؛ یا وردین ومدافع مومنین وپناهگاه مسلمین است؛ ثنا وستایش در گوشش اثر نمی گذارد؛ طمع قلبش را لکه دار نمی کند؛ به واسطة حکمتش به لعب وبازیگریهای دنیا توجه ندارد؛ نادانهای کم استعداد از دانستنش بی خبرند؛ در سخن کند زبان نیست؛ وبه آنچه می گوید کاملا عمل می کند؛ دانا ودور اندیش است؛ نه گفتار وکردارش زشت ونه سبک سر وهر دم خیال است؛ در حال رسیدگی به ارحام ودوستان درشتخونیست؛ در بخشش اسراف ندارد؛ فریبکار و حیله گر نیست؛ دنبال عیب دگران نمی گردد؛ به کسی ظلم نمی کند؛ با همة خلق مدارا می کند وبرای رفع نیازمندیشان می کوشد؛ یار ناتوان است وپناه پریشانان وپرده از کار کسی بر نمی دارد وراز کسی را آشکار نمی نماید؛ ابتلائش زیاد وشکایتش کم

است؛ اگر نیکویی به بیند آن را یاد می کند؛ واگر بدی ببیند آن را می پوشاند؛ عیب پوش است، ودر نبودن برادر مومنش، حرمت او را همچون زمان حضور نگه می دارد؛ عذر معتذر را می پذیرد واز لغزش چشم می پوشد؛ از نصیحت بهنگام باز نمی ایستد وهر جا ظلم و تعدی از حق به بیند اصلاح می کند؛ امین ومحکم کار وبا انضباط و باتقوی وپاکیزه ومصفا وراضی وخرسند است؛ عذر اشخاص را می پذیرد وبه نیکویی یاد می کند ؛ دربارة مردمان خوش گمان است وخود را از غیب خالی نمی داند؛ دوستیش برای خداست: از روی فهم ودانش ، وبریدن ودوریش از اشخاص در راه خداست؛ با احتیاط وعزم است؛ خوشحالی او را به کم خردی نمی کشاند ودر سرور زیاد سبک سری نمی کند؛ هشیار کنندة دانایان است وآموزندة نادانان؛ نه از او توقع شری است ونه بیم ناهنجاری ؛ عمل هر کوشای در خیر وعبادت نزد او از عمل خودش خالصتر است و دیگران را از خود صالحتر می بیند؛ به عیب خود دانا وبه اندوه خود مشغول است؛ جز به پروردگارش اعتماد ندارد؛غریب است وتنها واندوهگین؛ دوستی وجهاد و کوشش او برای خداست، تا پیرو رضای او باشد؛ خودش برای خود انتقام نمی گیرد (یعنی به خدا وا می گذارد) ودر آنچه خدا را به خشم آورد با کسی دوستی نمی کند؛ هم نشین فقرا ودوست راستگویان است وپشتیبان اهل حق ویار غریب وپدر یتیم وسر پرست بی شوهران است وبا مسکینان بسیار مهربان ونیکوکار؛ ودر هر سختی وشدتی محل امید است؛ گشاده رو وخوش برخورد است ترشرو وتجسس کننده در کاردگران نیست؛ در کار دین ودنیا استورا ودر حال خشم خوددار وخوشرو وبا تبسم است؛ نظرش دقیق است وبسیار با حذر وبا

احتیاط ؛ خود بخل نمی ورزد واگر با او بخل ورزند شکیبا وصبور باشد؛ خرد به کار می برد وبا حیاست وقناعت گر وبی نیاز؛ حیائش برشهوتش ودوستیش بر حسدش برتری دارد؛ عفو وگذشتش از کینه توزیش بالاتر است؛ سخن بغیر صواب نگوید؛ جز به میانه روی نپوشد؛ در رفتارش متواضع وبرای پروردگارش خاضع است؛ از خدا در هر حال با نیت خالص راضی است؛ در اعمالش غش و فریب نیست؛ نظرش عبرت و سکوتش فکرت و کلامش حکمت است؛ خیرخواه و نصیحت گوی و بذال و بخشنده است؛ اخوت و برادری را رعایت مینماید؛ در آشکار و نهان نصیحت گوست؛ از برادر مؤمنش دوری نمیگزیند و غیبت او را نکرده و با او مکر نمیکند؛ بر آنچه از دستش رفته تأسف ندارد و از ناهنجاریهایی که به او میرسد اندوهگین نیست؛ به آنچه سزاوار امید داشتن نیست امید ندارد؛ در سختیها سست نمیشود و در آسایش سرکشی نمیکند؛ بردباری را با دانش، و خرد را با شکیبایی آمیخته است؛ او را دور از کسالت و با نشاط دائم میبینی در حالی که آرزویش نزدیک است(آرزوی دراز ندارد)و لغزشش کم است؛ در انتظار اجل دلش خاشع و یاد پروردگار است؛نفسش قانع است؛ جهلش منفی است؛ امرش آسان است؛ برای گناهش اندوهگین است و شهوتش مرده است؛ پیوسته خشم خود را فرو مینشاند؛ خوی او پاک و مصفاست؛ همسایگانش از او در امان اند؛ کبرش ضعیف است(تکبر نمیکند) به آنچه برای او مقدر شده قانع است؛ صبرش متین و امرش محکم و هشیاریش زیاد است؛ با مردمان آمیزش میکند تا دانش افزاید و کم سخن میگوید تا سالم ماند و میپرسد که بفهمد؛ تجارت میکند تا غنیمت یابد؛ سخن خیر را برای آن نمیشنود که

به آن فخر کند(یعنی در مجالس خودرا با آن بیاراید)و سخن برای آن نمیگوید که بر دیگران بزرگی بفروشد؛ خودش در خدمت و رنج است و مردمان از او در آسایش و راحت؛ خود را برای آخرتش به تعب انداخته و مردمان را از ناحیه خود راحت کرده است؛ اگر بر او ستم رود صبر میکند تا خدا انتقامش را بگیرد؛ از کسانی که دوری میجوید برای این است که اعمالشان را دشمن می دارد و نزاهت خود را خواهان است، و نزدیکیش با اشخاص نرم جانبی و مهر است؛ دوری جستنش از روی تکبر و بزرگ نشان دادن خود نیست و نزدیکیش برای فریبکاری و ربودن نمیباشد، بلکه پیروی میکند کسانی را از اهل خیر، که پیش از او بوده اند. پس به واسطه این روش، امام و پیشوای آیندگان اهل خیر خواهد بود.

این نمونه ای است از دستورهای تربیتی اسلام که ضمن تهذیب و تعلیم فرد، امر اجتماعی و توحید فردی و نظم امور و انضباط و پارسایی را بطور کامل می آموزد و راه زندگانی آرام و محبت زا را صاف می کند. (راه این است مرد باش و برو)

۵.سرّ رسالت

در فصلهای پیشین اشاره کردیم که بعث اساساً برای بعث و هشیاری بشر است تا به آنچه در کمون و باطن اوست واقف گردد و ارتباط خود رابا مجموع دایره خلقت دریابد و استعداد خود را از قوه به فعلیت برساند؛ و را مستقیم آن متخلق شدن به مکارم اخلاق است؛ و مکارم اخلاق اتّباع و پیروی رسول و عترت او و تسلیم شدن به فرمان ایشان است

و اینکه اعمال صادره از بشر نتیجه و عاقبت آن دوزخ و عذاب است؛ و اینکه تخلق به اخلاق کریمه برای سنخیت امّت با رسول و عترت او است تا انسان بتواند در حد استعداد خود سّر رسالت را دریابد و به مقامی که برای او مهیاست برسد.

اکنون باید این نکته را جستجو کرد که سّر نهفته در رسالت که به منزله حیات دائم و جان عالم و نتیجه فداکاری رسل، که نخبه مخلوق و عزیزان خدایند، چیست؟

برای دریافتن این حقیقت، که خلاصه و نتیجه دعوت انبیاست، راه مصون از خطر ضلالت و سرگردانی قرآن و بیان عترت رسول است – که به اتفاق مسلمین، پیغمبر خاتم امت را به تمسک به این دو سفارش فرموده و هدایت و وصول به خیر و سعادت را موقوف به پیروی آنها و ضلالت و سرگردانی و شقاوت و عذاب را در مخالفت آنها دانسته است و این معنی را با عبارات گوناگون و در اوقات مختلفه گوشزد عموم و کسانی که در پیرامونش بوده اند فرموده است که: « من پس از خودم دو چیز گرانبهای وزین در میان شما می گذارم، قرآن را که رشته کشیده شده از آسمان است؛ و عترت و اهل بیت خودم را. مادام که متمسک به این دو باشید هرگز گمراه نخواهید شد واین دو از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا برمن وارد شوند. بنگرید تا پس از من با آنها چگونه رفتار خواهید کرد.۱ » و در عین حال هم خود هم عترتش تنها قرآن را مقیاس سنجش و ترازوی جدا کننده درست از نادرست مقرر داشته اند، و فرموده اند هرچه را به ما نسبت دهند و هر مطلبی را که از ما برای شما نقل کنند به قرآن عرضه کنید. اگر قرآن آن را تصدیق کرد – یعنی ریشه و اصل آن را در قرآن یافتید – از ماست و اگر قرآن تکذیبش کرد، از هرکس که باشد، نپذیرید. بنا براین باید سّر رسالت را نخست از قرآن خواست و درآن جست.

۱. اِنِّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی: کَتابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتی ، وَ اِنَّهُمالَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُا کَیْفَ تَخْلُفُونی فِیهِما (بحار جلد۲ ص ۹۹.)

این دستوری است جهانی و در آن روی سخن با تمام جهان است، زیرا این رسول بر تمام خلق جهان رسالت دارد تا قیامت . چنان که در این آیات تصریح شده : (یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا؛ و ما ارسلناک الاّ کافة للناس) بنا بر این برای تمام افراد بشر باید مقیاس شناسائی صحت و سقم اعمالشان، کتاب خدا و عترت رسول باشد و چنین نیز هست، زیرا هر کاری که به نتیجه درست و صالح برسد بر این میزان است، چه عامل بداند چه نه، و آنچه به نتیجه صالح و فاسد برسد بر خلاف است گرچه آن عمل را به کتاب و عترت نسبت دهند.

حصر دعوت

به طور کلی، دستورهای گسترده و منبسط در قرآن، پیرامون دو مطلب دور می زند: ایمان و عمل صالح؛ و کس را متخلق به مکارم اخلاق می شناسد که مؤمن و کارهایش صالح و متناسب با ایمان تمام اعضا و جوارحش باشد، و راه تخلق به اخلاق کریمه را منحصر در اطاعت رسول و انجام عمل، طبق دستور او، می داند در ضمن عمل، مواد جهنم زایی را که برای عبور از این

دنیا به او داده اند وباید آنها را در همین سرای بگذارد و بگذرد، با ریاضات ملایم دینی بریزد و خود را از کدورت و تیرگیها صاف کند و به طور کلّ اعمالش را برای تقرب به خدا انجام دهد(معنی نیت قربة الی الله – که عمل بدون آن باطل است – همین است) و نگوید و نکند مگر آنچه رسول فرمان داده – که همان خواست خداست.

مجموع دستور قرآن که متضمن دستور تمام رسل است، در یک سطر خلاصه شده و مخالف و عاصی نسبت به آن خاسر وسرمایه از دست رفته و ورشکسته معرفی شده است: (والعصر انّ الانسان لفی خسر الاّ الذّین آمنواو عملو الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر[1])

رسم قرآن این است که افراد را مؤمن یا کافر و منافق یا صالح – با اوصاف و آثار و اعمال معرفی می کند و سیئات اعمال را کمتر متعرض می شود. زیرا علاوه از آن که اساساً ذکر عمل زشت و بد ممکن است در اذهان اثری بگذرد، وقتی عمل صالح و متصف به آن شناخته شد، عمل ناروا و متصف به آن نیز طبعاً شناخته می شود، زیرا ضّد عمل صالح، نا صالح و طالح است.

بنابراین صحت عمل در ایمان و صلاح است؛ و صحت ایمان نیز محصور در حالتی است که اگر آن حالت نباشد، تمام ادعای مدعیان پوچ، و اعمالشان باطل و اظهار اسلام و ایمانشان دروغ بوده و تمام کارهایی که در لباس دین نشان داده اند بیهوده و نابود است.

و قدمنا الی ما عملوا من عملٍ فجعلناهُ هباءاً منثوراً[2]

و این حالت، همانا تسلیم است: یعنی پذیرش حکم رسول و دستور و امر ونهی او، ظاهراً و باطناً ،که تخلف نورزند از آن، و طلب عفو و آمرزش از رسول در صورت لغزش و انجام خلاف،

و یکسانی حضور و غیاب رسول نزد آنان و نبود هیچ گونه کراهت از حکومت رسول، حتی در باطن خویش وپذیرش دل – که اگر افراد چنین نباشند و کاملاً به فرمان او رضا ندهند مؤمن نیستند؛ زیرا در حال معصیت رسول، روح ایمان از شخص عاصی کنار می رود. در قرآن این معنی به روشنی بیان شده است:

---

۱. سوگند به زمان (ظهور)، که انسان ها همه در خسارت و زیان اند، مگر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند وبه درستی و راستی و پایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند. والعصر

۲.وآنها را به آنچه عمل کردندوارد کردیم پس آنرا چون ذراتی پراکنده قرار دادیم. فرقان ۲۳

وَماأَرْسَلْنا مِنْ رَسولٍ اِلاّلِيُطاعَ بِاِذْنِ اللهِ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُ واللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لهم الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحيماً فَلاوَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتّى يُحَكِمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لايَجِدُوا فِي اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَيْتَ وَ يُسَلَّمِوُا تَسْليما.[1]

بنابراین نتیجه دعوت رسل و عصاره تمام دستورهای آنان و یگانه منظوری که از تحمل آن همه رنج و کشته شدن و کشتن در کار بوده ایجاد حالت تسلیم است.

پیامبران که خود اول عاملند به آنچه دیگران را به سوی آن می خوانند در حد اعلای تسلیم بوده اند. چنان که درباره حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام آمده است:

«رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَتِنا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ - اِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمينَ»[2] و«يَوْمَ لايَنْفَعُ مالُ وَ لابَنوُنَ اِلاّ مَنْ اَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَليمٍ»[3]

و هنگامی که مامور می شود فرزند خود را قربان کند، می فرماید:

فَلَمّا اَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبينِ[4] این است ملت ابراهیم که خاتم النبیین مامور به اتّباع و پیروی آن است؛ واز دین نیز همین حالت مقصود است- که دین منظور و خواست خدا و مورد دعوت انبیا تسلیم است و یکی از اسرار دستورهای گوناگون و حدود و تعزیرات و اعمال مختلفه همین است که افراد به تدریج (کرها و طوعاً) با روش تسلیم مأنوس و در آن جا پابرجا شوند و با مجموع عالم طبق نظام آن در حرکت باشند.

---

۱. ما رسولی را نفرستاده ایم مگر برای آن که به اذن خدا مطاع باشد و اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کردند(نابجا رفتار کردند) نزد تو آمده بودند تا از خدا آمرزش بخواهند، و

رسول نیز برای آنان آمرزش می خواست، هر آینه خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم میافتند. نه چنین است، سوگند به پروردگار تو ، ایمان نمی آورند تا تو را در تمام آنچه بینشان مشاجره می شود حکومت دهند و در خود هیچ تنگ دلی و ناراحتی ازداوری و قضاوتت نیابند، و کاملاً تسلیم باشند. نساء ۶۴و ۶۵

۲. پرودگارا ما را مسلم قرار ده و از فرزندانمان امتی که برای تو تسلیم باشند آن گاه که پروردگارش گفت تسلیم شو گفت برای رب العالمین تسلیمم. بقره ۱۲۸و۱۳۱

۳. آنوقت که مال و فرزندان سودی ندهند مگر آن کس که با دل سلیم یعنی تهی از آلودگی به سوی خدا آمده باشد. شعراء ۸۸و۸۹

۴. پس هنگامی که آن دو تسلیم شده(حضرت ابرهیم واسماعیل) و او را به رو برزمین خوا بانید. صافات ۱۰۳

آخرین فرمان آسمانی

پس از اینکه خاتم النبیین محمدبن عبدالله صلی الله علیه وآله در ظرف بیست و سه سال ماموریت خودرا انجام می دهد و گفتنیها را می گوید و قولا و عملا، مردم را با وظایف انسانیت آشنا می کند و راه رشد و تسلیم و کمال را روشن و واضح می نماید و احکام را کاملا تبلیغ می کند و از نزدیک بودن رفتنش از این دنیا خبر می دهد، ناگاه تحت فرمان و فشاری عجیب قرار می گیرد: وحی الهی او را سخت تهدید می کند که اگر این فرمان را به کار نبندی و این دستور را اجرا نکنی تمام سعی و کوشش و دعوتت بر باد رفته و بیهوده خواهد بودو چنان است که هیچ کاری نکرده ای. راستی هم این تهدید حیرت زاست که پس ازآن همه رنج و سختی و تعب، که تا بدان پایه میرسدکه خدای مهربان او را امر به آرامش می فرماید و تسلیتش می دهد که خود را به هلاکت نیندازد، ناگاه چنین دستوری و تهدیدی بر او وارد شود که:

«یا اَیُّهاَ الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللّهَ لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ[1] ».

سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیغمبر در مدینه فرود آمده و یکصدو بیست آیه دارد (بر حسب تقسیمی که در مصحف کنونی هست). مطالب این سوره ارتباط عجیب و

حیرت آوری بااین آیه وتبلیغ این فرمان دارد، که به بعضی ازآن اشاره ای می شود و بقیه را به ذوق سلیم اهلش وا می گذاریم.

یکم، مؤمنین را مستقیماً مورد خطاب قرار داده و با دستوری بسیار مهم سوره افتتاح شده است، وآن وفای به عهد و پیمان و همبستگی است (آیة ۱)،

دوم، اعلام اکمال دین و اتمام نعمت و اسلام مرضّی خداوند (آیة ۵)،

سوم، دستور قیام برای خدا و شهادت از روی عدالت و اجتناب از بی عدالتی برای کسانی که از جرگه شما جدا شوند(آیة ۱۱)،

چهارم، عطف توجه مؤمنین به پراکندگی و پریشانی گذشته، و کوتاه شدن دست دشمنان به واسطه وحدت اسلامی(آیة۱۴)،

۱. مائده ۶۷

پنجم، اشارات متعدد به نقض عهد و پیمان شکنی یهودیها و معرفی پیمان شکنان با مفاهیم محل لعنت،

ششم، جلب نظر به سخت دل، و تحریف کننده سخن حق و جلب توجه اذهان مردمان بیدار به ناقضین و پیمان شکنان.مخالفت یهودیها با حضرت موسی علیه السلام و تنها گذاشتن او در جنگ، و افزایش جرات دشمن به سبب این کناره گیری و کارشکنی.

هفتم، اشاره به برادرکشی فرزندان آدم بر اثر حسد ورزی.

هشتم، منع دوستی و مودت با یهود و نصاری تا بدان پایه که معاشرین با آنها را در ردیف آنان قرارداده است.

نهم، لعن وتکفیر عده ای از بنی اسرائیل به واسطه نافرمانی و عصیان و تجاوز از حد(آیة ۸۲)،

دهم، معرفی شگفت انگیز حواریون و اصحاب خاص عیسی مسیح علیه السلام، تا مؤمنین به صرف ادعای صحابی بودن مدعیان فریب نخورند. این تذکرهای مقدماتی در این سوره خاطر نشان شده اند تا اهل درایت و ارباب فراست، که حالت بعث و هشیاری در آنان خفته نیست، متوجه چنان حوادثی در این امت باشند و وظیفه و تکلیف خود را بدانند، وگرفتار عهدشکنی و برادرکشی و مخالفت رسول و سایر اموری که منجر به ضلالت و کفر و لعنت می شود نگردند. چنانکه در آیه ۱۰۵ همین سوره اشاره و توصیه شده است: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ[1] .

تا مبادا که پس از وقوع این گونه حوادث، کسی بهانه جویی کند و بگوید که دیگران او را تحت نفوذ قرار داده اند یا بگویید که

عده ای از اصحاب جمع شده اند و من آنها را حرمت داشتم و یا بگویید که چون با فلان شخص بیعت کرده بودند من نخواستم مخالفت کنم ... .

فرمان اکید تهدید آمیز «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ[۲]»

۱. ای کسانی که ایمان آورده اید، مراقب خودتان باشید که اگر شما به راه راست هدایت بروید سرگردانی و ضلالت دیگران به شما ضرر نمی رساند.

۲. ای پیامبر آنچه را که از سوی پروردگارت بسوی تو فرو فرستاده شد برسان. مائده ۶۷

هنگامی نازل می شود که پیغمبر تمام احکام را تبلیغ کرده و عملاً هم نشان داده است، و وقتی که از سفر تعلیم عملی حج بر می گردد و از کار رسالت فراغت یافته تحت تاثیر شدید وحی می افتد که

خدای علیم حکیم قدیر او را خطاب عتاب آمیز فرموده است که: اگر آنچه به تو گفته شد نرسانی، سعیت هدر و کوششت بیهوده خواهد بود – چنانکه گویی حکمی را نرسانده ای. پر

واضح است که این مطلب سّری است بزرگ و تا بدان پایه مهم و عظیم، که رسول مطیع و تسلیم – که تمام خودی و شخصیت را در برابر فرمان خدا از دست داده بود و با حرص و ولعی که در رسالت و تربیت داشته وآن همه در این راه فداکاری کرده – تا خط امان «وَ اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ[1]» به دستش نمی رسد اقدام به ابلاغ نمی کند. چیست این امر مهم که در پایان دوران رسالت می رسد و رسول رساندنش را به تاخیر می اندازد، تا آنجا که به او اعلام می شود که عدم ابلاغ این پیام، مساوی است با عدم ابلاغ رسالت که اگر چنین شود از شمار انبیا بیرون می افتد! آنهم رسولی که خاتم انبیا معرفی شده ؟بدون تردید این دستور درباره رساندن احکامی مانند نماز و روزه و نظایرشان نیست. زیرا اگر چنین بود با آن که رسول عملا نشان داده که در این راه چه قدر کوشا بوده، می بایست ابلاغ پیام در اوایل دوران رسالت بوده باشد نه هنگامی که رسول از مرگ خود خبر داده و روزهای آخر عمر را می گذراند.پس این دستور باید درباره کاری باشد که با ادامه رسالت رسل و با حفظ ودایع الهی که به واسطه آنان به بشر رسیده بستگی داشته باشد – یعنی معرفی کسی باشد که بتواند قائم مقام آخرین رسل و جانشین خاتم انبیا باشد. چنین دستوری که راز بعثت و سر رسالت و روح حیات

عالم را با خود آورده، نیست و نمی تواند باشد، مگر درباره معرفی ولی و سرپرست بشر و کسی که، جز در مرحله نبوت، قائم مقام و همانند رسول خاتم باشد – کسی که با رموز خلقت و نظم متعالی آن آشنا و در کالبد عالم هم چون مغز در کالبد بشر باشد، که بتواند علی الدوام واردات غیبیه را گرفته به اعضای ظاهره برساند و پیوسته مراقب اعضا باشد که هریک به کار خود بپردازد.

۱. و خداوند تو را از (مکر) مردم در امان خواهد داشت. مائده ۶۷.

ظهور سّر رسالت

یکی از اصول مسلّم وبدیهی عقل سلیم این است که هیچ ذره ای به خودی خود وجود نمی یابد و هرچه لباس هستی پوشیده اثر هست مطلق است و لا ینقطع نیازمند مدد صانع است –از حیث وجود وبقاء– و مالک حرکت و سکون خود نیست. پس هیچ موجودی نمی تواند لحظه ای بی مددکار و مدیر و سرپرست باقی بماند.

نظام محکم عالم و اتصال تدبیر و تمام صنع ، زبان گویای فصیحی است، که دم به دم این معنی را اعلام داشته و می دارد و گوش شنوای آشنا آن را می شنود و اقرار می کند و می بیند و سر تسلیم فرود می آورد؛ و از طرفی حکمت ارسال رسل و آشنایی با

روش تربیتی طبیعی نیز این معنی را در سراسر عالم آشکار می سازد که هر موجودی را مربی و پروراننده عالیتری هست. چنانکه آفتاب منظومه ای را که عهده دار اداره آن است، در مدارشان می گرداند و نیرو و مدد می رساند. این تربیت منظم و نظام محکم معرف و نشان دهنده این است که مجموع مخلوق، بالاستقلال و بلاواسطه نمی تواند با صانعشان رابطه داشته باشند. بلکه باید مجموع مایحتاج خلق به مرکز مستعدی که بتواند فرا بگیرد و بر میزان عدل، سهم هر جزئی از اجزای عالم را به او برساند، فرود آید و از آنجا بین اجزاء تقسیم شود. چنین اند پیامبران، که نمایندگان صانع حکیم هستند و نمودار این خلافت و سلطنت الهیه و اولیاء خلق در هر عصر و زمان، که مایحتاج دم به دم، به واسطه آنان از عالم غیب می رسد، و افعال و اعمال ایشان چه خود آگاه باشند و چه بیخبر – بر آن موازین منصوب از طرف صانع عالم عرضه می شود. عدم توجه وناسپاسی خلق آنان را از مقام محمود رسالت فرود نمی آورد و از مرتبه ولایت عزل نمی کند و از کار و انجام خدمت و اطاعت رب العالمین باز نمی دارد؛ چون نماینده صانع عالم هستند این بیانیه قرآن مجید درباره شان صدق می کند که: اِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمیعاً فَانَّ اللهَ لَغَنِیُّ حَمیدَ.[1]

هم چنان که قلب و مغز از کار حیات بخشی و اعتدال حرکات اعضا، به واسطه بی خبری و یا عدم شکرگزاری آنها هراسان نیستند و تا مدتی که عهده دار سرپرستی هستند بدون مضایقه به انجام وظیفه مشغولند.

---

۱. اگر شما و همه اهل زمین کافر شوید، خدا از همه بی نیاز است. ابراهیم

پایان نبوت و معرفی ولی

آخرین پیامبران مامور می شود این بیانیه الهیه را بر مردمان بخواند: ما کانَ مُحَمَّدً اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیّینَ وَکانَ اللهُ بِکُلِ شَیْءٍ عَلیماً ،[1]

و پایان نبوت را اعلام دارد. او فرمان رب العالمین را امتثال کرد و فرمود : دین خدا، اسلام است جز از راه تسلیم به مقام قرب الهی راهی نیست چون این دین و کتاب و دستورهایش متکفل مایحتاج بشر است نسخ پذیر نیست.

وَ اِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ لایَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیمٍ حَمیدٍ[2]

در قرون و اعصار آینده ساکنین کره زمین به هم خواهند پیوست و بر حسب رشد مغز و فکر بشر پرده هایی که بر حسب اقتضای حکمت روی حقایق قرآن هست به تدریج برداشته شده و پس از آشنایی با راز خلقت و تدبر و تعقل در دستورهای این دین و فهم ارتباط احکام آن با نظام عالم وکمال بنی آدم، خود معنی خاتمیت را از روی بصیرت و دانش و بینش خواهند یافت و به سوی این دین که ملجا و مامن عمومی است با بصیرت و اختیار خواهند شتافت. اما، اکنون که باب نبوت مسدود است

و برنامه زندگانی بشر کاملا تنظیم شده، چه حاجت شدیدی ایجاب کرده است که خداوند متعال فرمانی مؤکد و تهدید آمیز صادر فرماید، جز ضرورت معرفی ولی و قائم مقام (خلیفه) رسول؟ خلیفه یا قائم مقامی که سنخ کامل رسول خاتم باشد و بتواند حامل اسرار خلقت و حقیقت ولایت و مستعد سرپرستی و تکفل امور خلق باشد. آری جز این نبود و نمی توانست باشد. زیرا کمال دین و اتمام نعمت و اسلام مرضی پروردگار پس از این معرفی از طرف خدا اعلام شد. در بیست وسومین سالی که از عمر رسالت و تبلیغ گذشته است رسول معظم مسلمین را برای فراگرفتن عملی احکام حج دعوت می فرماید جمعیت انبوهی که عددشان را تا صدو بیست هزار (برحسب اختلاف مورخین) ضبط کرده اند، با او همراه و همسفر می شوند پس از

---

۱. محمدص پدر هیچ یک از مردان شما نیست، لیکن رسول خدا و خاتم انبیاست و خدا همیشه بر همه امور عالم آگاه است. احزاب ۴۰

۲. وهمانا آن کتابی است نفوذناپذیر هیچ باطلی از آیندگان وگذشتگان برآن اثر ندارد فروفرستاده شده از طرف محکم کاری ستوده است.

فصلت ۴۱و۴۲

اتمام اعمال به جایی می رسند که در آن حدود، کم کم جمعیت باید متفرق شود و هر دسته ای به محل خود رود بیابانی از آب و آبادانی دور، هوا در نهایت گرمی، محلی گود و گرماگیر به نام غدیر خم. در اینجاست که فرمان شدید«یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...» می رسد. پیامبر فرمان می دهد کاروان توقف کند. آنانکه پیش رفته اند بازشان می گردانند. آنانکه عقب مانده اند ملحق می شوند. زیر درختهای مغیلان را از خاشاک پاک و محل آرامش تهیه می کنند از جهازهای شتران منبری فراهم می شود. رسول خاتم و مربی معظم بر آن بالا می رود و خطبه ای مفصل انشاء و بیان می فرماید و در آن مهمات کارهای انجام شده را نام می برد و از آنان با عبارت « اَللّهَمَّ نَعَمْ» اعتراف و اقرار می گیرد. سپس مقام خود را نسبت به امت چنان که خدا معین فرموده و آیه ششم سوره الاحزاب« النَّبِیُّ اَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ[1] »را یاد آور می شود و سپس می پرسد: « اَلَسْتُ اَوْلی بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ[2] »همه می گویند آری. پس از اقرار به این که بر حسب فرمان خدا، رسول مقدم بر نفوس امت است از خودشان ، دست علی را می گیرد و به طوری دستش را بالا می برد که زیر بغل هر دو نمودار می شود و آنگاه با صدای رسا اعلام می دارد:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ[3] »آنگاه، پس از معرفی ، موافقین را دعای خیر و عهد شکنان را نفرین می کند:

«اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ، وَ عادِ مَنْ عاداهُ، وانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، واخْذُلْ مَنْ خَذَلَهَ[4] »

۱.پیامبر برمؤمنین از خودشان سزاوارتر است.

۲. آیا من ولی (سزاوار تر از خودتان) بر شما نیستم؟

۳.آنکس که من اولی به نفس او از خود او هستم این علی همان ولایت و اولویت را نسبت به او دارد خدایا آنکه علی را ولی بداند

تو ولی او باش وآنکه با او دشمنی کند تو دشمن او باش. هرکه اورا یاری کند یارش باش و آنکه او را واگذارد تو وا گذارش و مخذولش فرما.

۴. واقعه غدیر خم از مطالب تاریخی مسلم الوقوع است، چنان که بسیاری از دانشمندان بزرگ و به نام اهل سنت در کتابهاشان نقل کرده اند و بعضی هم کتاب جداگانه مستقل درباره آن نوشته اند، مانند: ابو عیسی ترمذی و ابوجعفر طحاوی، و ابوعبدالله محاملی، و ابو عبدالله حاکم، و احمدبن محمد عاصمی، وابن عبدالبر قرطبی، وابن المغازلی شافعی که در کتاب مناقب نوشته ابوالقاسم این حدیث را از یکصد نفر روایت کرده است، که از جمله آنها عشره مبشره هستند و ابو حامد غزالی، و ابوالفرج ابن جوزی که عده حاضرین را در غدیر خم یکصدو بیست هزار نوشته است، و ابوالمظفر سبط ابن جوزی وابن ابی الحدید، و ابو نعیم گنجی، و علاءالدین سمنانی، و شمس الدین ذهبی و عمادالدین ابن کثیر، و نورالدین هیثمی، و شمس الدین جزری شافعی که این حدیث را به هشتاد طریق روایت کرده و کتاب «اسنی المطالب» خود را در اثبات تواتر آن نوشته است. وابن حجر غسقلانی و ابوالخیر شیرازی شافعی ، و یوسف بن صلاح الدین حنفی، و شیخ نورالدین قاری حنفی و بسیار علما و بزرگان دیگر از اهل سنت که چون نقل نامشان بر خلاف روش اختصار این کتاب است، صرف نظر شد.

کسانی که طالبند، به کتابهای عبقات الانوار، والمراجعات و کفایه الخصام، والغدیر که جامع همه و به فارسی نیز بعض مجلداتش ترجمه شده رجوع فرمایند. دلایل و براهین ومدارک در این باب منحصر به حدبث غدیر خم نیست. این یکی از جمله

صدها دلیلی است که در این زمینه موجود است، که از جمله آنها یکی حدیث منزلت است که رسول معظم علی را نسبت به خود چون هرون نسبت به موسی معرفی فرموده که با او در تمام شئون رسالت به استثنای نبوت شریک است، و این حدیث را نیز عده زیادی از بزرگان علمای اهل سنت روایت و صدورش را اثبات کرده اند، که پیغمبر فرمود(یا عَلِّیُ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدی- ای علی تو نسبت به من هم چون هارون نسبت به موسی هستی جز آن که بعد از من پیامبری نیست)در سوره طه این معنی آمده که موسی از خدا خواست برادرش هارون را در امر رسالت شریک فرماید(وَاجْعَلْ لي وَزيراً مِنْ اَهْلی، هرُونَ اَخی ، اُشْدُدْ بِهِ اَزْزی وَ اَشْرِکْهُ فی اَمْری- برای من وزیری از کسانم قرار ده، هارون برادرم، و پشتم را به او محکم فرما، و در این امر با من شریکش قرار ده) خدای سبحانه نیز اجابت فرمود که (وَلَقَدْ اُوتیتَ سُؤْلَکَ یا موسی-این خواهش تو اجابت شده است) در فعل ماضی مجهول (اوتیت) نکته هست و آن این است که این امر پیش بینی شده و قبل از این که تو تقاضا کنی در ابلاغیه رسالتت قید و ثبت گردیده است.

ولایت و امامت

از استشهاد به آیه اولویت (النَّبِیُّ اَوْلی بِالْمؤْمِنینَ) و سپس معرفی علی علیه السلام به جای خود با آن سمت این معنی به دست می آید که بعد از این، علی اولی بالمؤمنین من انفسهم خواهد بود و تمام مزایایی که رسول خاتم داشته است(غیر از نبوت) برای علی ثابت است و مخالفت با او مخالفت با قرآن و رسول خداست. اینجاست که در آیه شریفه سوره نساء (فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ الخ) که قبلا نقل شد، پس از عرضه بر ترازوی ایمان سنج ومعرف افراد مطیع و عاصی و مؤمن ومنافق، و میزان تسلیم بدون حرج و کدورت خاطر در برابر فرمان رسول – یعنی پذیرش امر ولایت و وصایت علی امیرالمؤمنین علیه السلام – آشکار می گردد و مؤمن از کافر و مخلص از منافق ممتاز می شود.

چنان که دیده شد کسانی که در روز غدیر بیعت کردند و مبارکباد گفتند و علی را مولای خود و هر مؤمن و مؤمنه خواندند، پس از ۸۴ روز (از هیجدهم ذوالحجه اتا دوازدهم ربیع اول که وفات رسول معظم بود) حزب ناقضین و پیمان شکنان را تشکیل دادند[1]، و عملا رسول را تکذیب کردند، و هنوز جسد شریفش بر مغتسل بود که سرو صدای جانشین تراشی بلند شد – با آن که همه به مقام علمی و عملی و تقوی و فداکاری علی علیه السلام در راه پیشرفت اسلام، و تقربش به خدا و رسول معترف بودند و می دانستند که اگر زمام حکومت در دست علی باشد بشر را در راه سعادت دنیا و آخرت خواهد برد.

مؤمن و منافق در آغار سوره بقر ه، بشر به سه دسته تقسیم می شود و از آن پس ، معرفی نامه قولی وعملی

این سه دسته است:

دسته اول : متقین؛ که مؤمن به غیب و انبیا و آخرت و منفق اموال در راه خدا هستند؛

دسته دوم : کفار؛ که نقطه مقابل این دسته هستند و امید به حساب و ایاب و رجوع الی الله ندارند؛

دسته سوم : منافقین؛ یعنی دورویانی که یک رو به مؤمنین و یک رو به کفار دارند، که چنین وصف شده اند:

وَ اِذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ اِذا خَلَوْا اِلی شَیاطِینِهِمْ قالُو اِنّا مَعَکُمْ اِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ[۲]

این دسته از خبیث ترین و بدترین کفارند. چنانکه قرآن در بسیار جاها آنها را کافر مفسد نامیده است زیرا کافر و

۱.رسول معظم در همان خطبه غدیر و معرفی نامه علی علیه السلام اشاراتی در این باره دارد، که از آن جمله است: ای مردم طولی نمی کشد که بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به سوی آتش دعوت می کنند و روز قیامت یاری نخواهند شد. ای مردم ، خدا و من از آنان بیزاریم. ای مردم آنها و یاران و پیروانشان در طبقه زیرین آتشند، و چه بد است جای متکبرین (ترجمه از تفسیر برهان ذیل آیه الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ)

۲. وهنگامی که مومنین را ملاقات کنند گویندایمان آوردیم وچون با شیاطین خود (سران نفاق) جلسات سرّی برقرار کنند گویند ما حتماً با شما هستیم ما برای تمسخر (ایمان را) پذیرفتیم. بقره آیه ۱۴

مؤمن هر دو شناخته شده هستند و تکلیف برخورد با هریک روشن و معلوم است ، اما منافق که هم مسجد و هم میخانه می رود، هم نماز می خواند و هم به خدا و رسول استهزا میکند، هم مکه می رود هم ذراری پیغمبر را می کشد به مراتب از کافر خطرناک تر است .

چرا که شناختنش برای هرکس آسان نیست و تمام فساد از ناحیه این دسته بوده و هم اکنون نیز هست.

خدا مرد و زن این تبه کاران را با کفار در یک رشته کشیده و وعده جلو دار در آتش دوزخ داده و لعن کرده است:

وَعَدَاللّٰهُ الْمُنافِقینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَالْکُفارَ نارَجَهَنَّمَ خالِدینَ فیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمْ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذابُ مُقیم[1] سپس با اوصاف معرفیشان می کند تا شناخته شوند؛ خواه در منی و عرفات باشند و خواه درخدمت بزرگان وسادات. اوصاف منافقین در قرآن زیاد است. به بعضی از آنها برای تذکر اشاره ای می شود:

۱. با خدا فداکاری می کنند، یعنی ظاهر خود را چون مؤمنین می آرایند، و باطنشان را پرده کفر پوشانده و معتقد به خدا و رسول نیستند.

۲. نماز با حال کسالت و سنگینی می گزارند.

۳. کار خیری اگر بکنند برای نمایش به دیگران است نه از روی ایمان.

۴. کمتر به یاد خدا هستند.

۵. بر پیمان و عهد استوار نیستند و بر حسب اقتضای روز زیر لوای هر گروه و هرکس می روند.

۶. دراشاعه منکرات کمک می کنند و از پیشرفت معروف و خوبیها جلو می گیرند.

۷. حضوراً به رسالت رسول اعتراف می کنند و در باطن دروغگویند.

۸. اگر پیمان و سوگندی با رسول و مؤمنین در میان بگذارند آن را پناهگاهی میگیرند که بر دین و متدینین بتازند و دیگران را منحرف کنند.

۹. به طوری ظاهرخودرابادلسوزی نسبت بدین می آرایند که

دلربا است لیکن باطنشان کافرو مستهزء ودروغگو است.

۱۰. چون دل مطمئن وآرام ندارندهروقت ملامتی درباره مدعیان

دین داری بشنوند،چنان می انگارندکه روی سخن باآنهاست.

۱۱. سعی می کنند امور مالی مؤمنین را مختل کنند که به واسطه تنگدستی از کار باز مانند.

۱۲. اگر مؤمنین با دشمنان نشان زدو خوردی پیدا کنند برای کفار جاسوسی می کنند و مؤمنین را می ترسانند و به عقب می رانند.

۱.خدا مرد و زن از منافقان و کافران را وعده آتش دوزخ و خلود

در آن داده . همان دوزخ ، کیفر آنها کافی است و خدا آنها را لعن

کرده و به عذاب ابد می افکند. توبه ۶۸

این دسته هستند که خدای سبحانه و تعالی رسول را امر فرمود از آنها بپرهیزد:

وَاِذا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسامُهُمْ وَ اِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لَقِوْلِهِمْ کَانَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قاتَلَهُمُ اللهُ اَنّی یُؤْفَکُونَ [۱]

میزان شناسایی ایمان و کفر

ترازوی ولایت: نظام عالم بر پایه سنجش و میزان استوار است. چنانکه فرمود:

«وَالسَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانَ» [۲] و : «لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ» [۳] و : «وَنَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْط لِیَوْمِ الْقِیمَةِ» [۴].

بنابراین برای شناختن مومن از منافق و جدا شدن راستگو از دروغگو و دوست از دشمن و پیرو و کارشکن ترازویی در کار است و آن همان ترازوی ولایت است که اگر رسول آن را نصب نمی کرد رسالتش نتیجه عملی نداشت؛ و یکی از اسرار این امر عظیم این است که بشر بالفطره معترف به صانع است و طبع و خوی او بندگی و عبودیت است لیکن خود راه آن را نمی داند و بسا که سنگ و چوب و بزرگان مجتمع و آقایان خود ساخته را بندگی می کند به نام خداپرستی. انبیا راه درست بندگی را نشان می دهند و قائم مقامانشان آن را از آلودگی حفظ می کنند.

جز از این راه نه خداشناخته و نه بندگی می شود. ناظر به این واقعیت و راز بزرگ است فرمایش امام جعفربن محمد الصادق علیهماالسلام: بِنا عُبِدَ اللهُ وَ لَوْلانا ما عُرِفَ الله /[۵]

۱. چون آنها را می بینی ظاهرا جسمشان تورا به شگفت می آورد بدان گونه که اگر سخنی گویند به آن گوش فرا می داری. گویی قالب چوبینی هستند که آن را بر چیزی تکیه داده باشند. هر صدایی بلند شود چنان می پندارندکه با آنهاست. آنها دشمنند، ازآنها بپرهیز و حذر کن. خدا آنها را بکشد که چه بسیار از حق روی میگردانند. منافقون ۴

۲. وآسمان را برافراشت و میزان وضع و مقرر فرمود. رحمن ۷

۳.پیامبران را فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردمان خود به قسط و عدل قیام کنند. حدید ۲۵

۴.و می گذاریم میزانهای قسط را برای هنگام قیامت (رستخیز). انبیا ۴۷

۵.به واسطه ما خدا پرستیده شد، و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد. بحارالنوار ج ۲۶ ص ۲۴۶.

براستی هرجا نام خدا خالصانه و مصون و پاک از شرک و آلودگی برده شود به واسطه تعلیم علمی و عملی خاندان نبوت و ولایت است.

چون نتیجه دعوت تمام انبیاء در دین حنیف اسلام جمع شده است و پیامبر اسلام جامع کمالات تمام انبیاء و رسل است[1] و اوصیای او که میزان جداکننده مومن و کافرند، قائم مقامان او هستند، سخن حضرت صادق علیه السلام کاملا رسا و تمام است که: اگر ما نبودیم خدابندگی و شناخته نمی شد؛ به واسطه ماست که خدا شناخته شد و چنانکه شایسته بود بندگیش کردند. زیرا هرکس از غیر این راه برود هوی را پرستیده نه خدا را.

برای اینکه حال بعضی از کسانی که در اطراف رسول اکرم صلی الله علیه و اله بوده و حضوراً شاهد مقام ارجمندش بودند ازقرآن معلوم شود، آیات ۸۶ تا۸۸ سوره آل عمران را نقل می کنیم و داوری را بر عهده خردمندان می گذاریم:

كَيْفَ يَهْدى اللهُ قَوْماً كَفَرُ و ابَعْدَ اِيمانِهِمْ وَ شَهِدوُا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جائَهُمُ الْبَيِّناتُ وَ اللهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمينَ اُولئِکَ جَزاؤُهُمْ اَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَة اللهِ وَ الْمَلئِکَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعِينَ خالِدينَ فِيها لا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابَ وَ لا هُمْ يَنْظُرُونَ[2].

در سراسر تاریخ اسلام جایی نیست که بتوان از آن به دست آورد که در زمان پیغمبر خاتم گروهی از کسانی که شهادت به حقانیت رسول دادند و دلائل واضحه و بینات آشکار اسلام را یافتند و ایمانی این چنین داشتند کافر شده و از دین برگشته و مصداق این آیات باشند. این کسانی که به طرز استفهام انکاری از نعمت الهی بی بهره شده اند و جزاشان آن است که هست، منافقینی(۳) هستند که پس از رحلت رسول نقض عهد و بیعت نمودند و کفر باطنی خود را آشکار ساختند و مصداق آیات فوق شدند در قرآن مجید آیات زیادی درباره منافقین و اوصاف و

اعمالشان هست که در بسیاری از آنها صریحاً لفظ منافق و نفاق و منافقین و منافقات یاد شده. برای کسانی که علاقمند به درک حقیقت انسانیت و راز بعثت و سّر رسالت هستند رجوع به این آیات وتدبر و تفقه (با استمداد از عترت رسول) درآنها لازم است.

۱.نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نودهم پیش ماست.

۲. چگونه خدا هدایت می کند گروهی را که کافر شدند بعد از ایمانشان و گواهی دادند که این پیغمبر حق است، و به آنها آمد آنچه که حق و باطل را جدا می کند، و خدا کسانی را که کردار و گفتارشان نابجاست هدایت نمی کند. کارمزد آنان این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنهاست ، در آن جاویدند، نه عذابشان سبک می شود، و نه مهلت داده می شوند.

۳.ممکن است بعضی گمان کنند که فعل (کفروا) ماضی است و دلالت بر آینده نمی کند ، اولا، طبق قاعده مشهوره ، مضارع محقق الوقوع که به حال و استقبال دلالت در حکم ماضی است. ثانیا در قرآن این روش نظایر زیاد دارد، مانند (وَ نادی اَصْحابُ النّارِ اَصْحابَ الْجَنَّةِ) اعراف ۵۰

خلافت رسول الله

در آنچه گذشت بیان شد که راز بعثت و سّر رسالت و حاصل دعوت رسل شناختن ولی و خلیفه الله و ایمان به او و تسلیم شدن برای اوست. در این کتاب تعیین خلیفه – به عنوان ولایت و سرپرستی – از شئون الوهیت بیان شده و کسی را در آن اختیاری نیست[1] و به حکم عقل سلیم هم باید چنین باشد، زیرا مقام سرپرستی و تولیت امور خلق لازمه اش این است که شخص ولی و مربی و سرپرست و اولوالامر، عالم به رموز خلقت و واقف به صلاح و فساد و مصلحت و مفسدت افراد باشد و بی آنکه از خود نظر ورایی داشته باشد طبق امر ونهی الهی به پرورش و اکمال خلق بپردازد و مردمان را از راهی که خواست خدا و رسول است حرکت دهد و از انحراف و اعوجاج جداً جلوگیری کند ؛ و ازاین روست که اطاعت اولوالامر در ردیف اطاعت خدا و رسول قرار گرفته و اگر درباره آن مقام اختلاف و نزاعی پیش آید، باید به بیان و معرفی خدا و رسول رجوع شود. چنانکه درآیه ۵۹ سوره النساء تصریح شد:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَطیعُوا الله وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدّوُهُ اِلَی الله وَالرَّسُولِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخرْذلِکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَاْویلاً[2]

---

۱ .در کتاب کافی است که ابوبصیر می گوید: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم در محضرش نام اوصیاء برده شد من نام اسماعیل پسر او را بردم (راجع به امامتش سخنی گفته است) فرمود:«سوگند به خدا این کار دست ما نیست. این کار نیست مگر به فرمان خدا.» در این زمینه اخبار زیادی از معصومین رسیده است.

۲. ای مؤمنین اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و آن کس از خودتان را که فرمان امورتان در دست اوست و اگر در

چیزی منازعه بینتان افتاد آن را به خدا و رسول بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این بهترین عملی است که نیکوترین پایان را داراست. در ذیل همین آیه شریفه حدیثی در تفسیر برهان از سلیم بن قیس نقل شده که شخصی خدمت امیر المؤمنین آمده و سئوالاتی کرد که از آن جمله است: « کمتر چیزی که بنده به واسطه آن گمراه (ضال) می شود چیست» فرمود:« نشناختن حجت خدا و شاهد او بر بندگانش که به اطاعتش امر، و ولایتش را واجب فرموده» گفت،«آنها را وصف کن» امام فرمود« آن کسانند که خدای تعالی آنان را با خود و رسولش قرین ساخته و فرموده است«اَطیعُواللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اوُلِیَ الْاَمْرِ مِنْکُمْ» عرض کرد: «فدایت شوم واضح تر بفرما» فرمود: « آنانکه رسول خدا در آخرین خطبه اش وقتی که خدا اورا به سوی خود خواند (هنگام مرگ) معرفیشان فرمود(من میان شما دو چیز گذاشتم که اگر بعد از من به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدای عزوجل و عترتم که اهل بیت من هستند. زیرا خدای لطیف خبیر با من عهد کرده است که این دو از هم جدا نشوند تا بر من وارد شوند.»

علاوه از اخبار زیادی که در تفسیر این آیه از رسول خدا وعترتش که مفسرین حقیقی قرآنند رسیده است از متن خود آیه نیز دریافته می شود که اولوالامر جنبه عمومی ندارد بلکه آنان افرادی خاص هستند. زیرا: ۱ . اطاعت او با اطاعت خدا و رسول قرین و واجب است و او نمی تواند باشد مگر کسی که از هر جهت قرین رسول و نشان دهنده و معرف او باشد در عصمت و بصیرت و استقامت و سایر حالات. زیرا اطاعت عاصی ممنوع و حرام است و غیر معصوم از پیروی هوی و طاغوت مصون نیست. اگر اولوالامر عام باشد تفریق پذیر است یعنی ممکن است چندین نفر مدعی آن مقام باشند و لازم لاینفک این کار تفریق مسلمین و اختلاف است که به صریح آیه ۱۰۵سوره آل عمران مورد نهی شدید است و علاوه آنکه بین امر و نهی جمع نمی شود و اساساً بر خلاف اصل دعوت انبیاست که توحید کلمه است. .تنازع ناظر به اختلاف درباره الوالامر است که باید به خدا و رسول رجوع و شناخته شود؛ چنانکه امیرالمؤمنین[ع] به آن سائل فرمود.زیرا اگر مقصود تنازع بین مردمان باشد چون مرجع خدا و رسول معرفی شده طبعا اولوالامر از این کار معزول است و این بر خلاف صریح آیه و مقصود خداست که اولوالامر را هم چون خود و رسولش مطاع خواسته است که لازم لاینفکش قیومیت امت و داوری و فصل خصومت است.

بدیهی و واضح است که انتخاب چنین کسی از عهده بشر که رعیت وزیر دست خلیفه و ولی خواهند بود-و طبعا بی خبر از راز خلقت و نظام عالم و صلاح ونظام خویشند-ساخته نیست؛ نه این که بشر قادر بر چنین کاری نیست ؛ لیکن خالق او را منع کرده و اختیار را از دستش گرفته است. چنانکه در آیه ۳۶ سوره الاحزاب که قبل و بعدش در پیرامون امور داخلی و کسان رسول است این اصل کلی خاطر نشان شده است:

وَما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ اِذا قَضِیَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَمْراً اَنْ یَکُونْ لَهُمُ الْخِیَرَهٌ مِنْ اَمْرِهِمْ وَمَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً[1]. و پر واضح است که مهمترین امری که قضای خدا و رسول درباره آن اعلام شده و فرمان داده اند همین امر است. پس بشر در این باره اختیاری ندارد. لذا درباره جعل خلیفه در زمین به ملئکه فرموده است: «من قرار دهنده خلیفه در زمینم» اِنّی جاعِلٌ فی الْاَرْضِ خَلیفهٌ و درباره سرپرستی و تصرف در امور مردمان، پوشاندن لباس خلافت را بر داوود پیغمبر به خود نسبت میدهد: یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْض[3]

و در قضیه خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادرش هارون را نیز به همین نکته لحاظ شده است. زیرا حضرت هارون بر حسب تقاضای برادرش حضرت موسی (وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ اَهْلی هرُونَ اَخی اشْدُدُ بِهِ اَزْری وَاَشْرِکْهُ فی اَمْری[4]) برگزیده خداست و درآیه۵۳ سوره مریم نیز صریحاً بیان شده که: وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا اَخاهُ هرُونَ نَبِّیاً بر همین اصل مبتنی است حدیث منزلت که موافق و مخالف از رسول معظم نقل کرده اند که پیغمبر فرمود: «یا عَلِیُّ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هرُونَ مِنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیَّ بَعْدِی» یعنی ای علی تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی؛ جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست. هنگام معرفی علی به وصایت و خلافت، از پیغمبر می پرسند: « آیا این کار از طرف خداست یا از ناحیه خودت؟» پاسخ میشنوند:«امر خداست.» لهذا در ذکر برخورد و ملاقاتها و محاورات اوصیای رسول با حکام جائر،هیچ وهرگز دیده و شنیده نشده که یکی از آنان را خلیفه الله یا خلیفه رسول الله گفته باشند[2] منصب وصایت و خلافت رسول چه از لحاظ سنخیت و علم و چه از نظر فرمان الهی خاص علی امیرالمؤمنین علیه السلام است چرا که به اعتراف موافق و مخالف، علی تنها کسی بود که از

۱. هیچ مرد و زن با ایمان را این اختیار نیست که آنچه را خدا و رسول فرمان داده در آن از خود نظر و گزینش داشته باشد و هر کس نا فرمانی خدا و رسول کند محققاً گمراه شده است گمراهی آشکار.

۲. من در زمین قرار دهنده جانشین هستم . بقره ۳۰

۳. ای داود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم. ص ۲۶

۴. و برای من وزیری از اهل خودم قرار بده، هارون برادرم را، او را پشتوانه محکمی برایم قرار بده و در امر من(پیامبری)شریک کن. طه ۳۹-۳۲.

خردسالی تحت تربیت مخصوص رسول بوده و نیز اول مؤمن به او ، و از هر جهت همانند و هم سنخ او بوده، و به دستور صریح الهی،رسول او را با این عنوان به جانشینی خود معرفی فرموده است.

چنانکه دانسته شد، اولاً تعیین چنین خلیفه ای از شئون الوهیت و ربوبیت است و رسول مامور معرفی اوست وبس.

ثانیاً،آنکس که به نیابت انتخاب می شود باید کاملا معرف و نشان دهنده منوب عنه باشد و بتواند کار رسول را پی گرفته و انجام دهد.

ثالثا این مقام و منصب قائم مقام منصب رسالت است و هم چنانکه منصب نبوت غصب پذیر نیست این مقام نیز چنان است. چرا که این منصب در حکم لباس نیست که از تن یکی به در آورند و بر تن دیگری بپوشانند؛یا کرسی حکومت نیست تا یکی را از آن فرود آورند و دیگری را بالا برند. کسی را که خدای علیم حکیم برای این کار برگزیده و رسول امین معصوم به امر خدا با آن تهدید و شدت معرفی فرموده، خلیفه و جانشین رسول وسر پرست است – چه بدانند و چه ندانند- چنانکه مغز و قلب در

بدن هستند و آفتاب اداره کننده و مدد رساننده است به کراتی که به آن سپرده شده- چه آن را بشناسند یا نشناسند.

چون خلیفه الله متصف به صفت ربوبیت و رحمانیت است ، با نهایت مهر و شفقت ، و چشم پوشی از بدیها به تربیت خلق می پردازد. چنانکه رسول خاتم با همه آزار و رنجی که از امت دید، نه تنها نفرین نکرد بلکه طلب آمرزش هم نمود- که خدایا قوم مرا بیامرز که نادانند؛ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام سفارش می کرد که با قاتلش مدارا کنند و از غذای مخصوص خودش به او بخورانند و فرزندان و اوصیائش همه دارای این روش بودند؛ و اگر گاهی خشونتی از آنان ظاهر شده باشد برای جلوگیری از فساد و تباهی و هلاکت افراد امت بوده است. نظر به این اصل مسلم که خلافت رسول هم چون مقام رسالت قابل غصب نیست. ائمه معصومین نیز ضمن شکواهاشان نفرموده اند که خلافت و وصایت مارا غصب کرده اند، بلکه در هرجا که لحن گله آمیزی داشته اند(آن هم برای بیداری و هشیاری افراد، که از پی باطل نروند) تعبیر به: ارث، مقام، حق، فرموده اند- که مقام حکومت است- زیرا خلافت ارثی نیست، بلکه موهبتی است از جانب خدا (مانند رسالت) و مدعیان کاذب به مقام خلافت زیانی

نمی رسانند؛ چنانکه مدعیان خدایی و مدعیان رسالت نیز با دروغ پردازیشان به شئون الهی و رسالت لطمه نمی توانستند زد.

مورد غضب حکومت است نه خلافت

هر متفکر هشیار وآشنای با حکمت خلقت این مطلب را واضح و روشن خواهد یافت که نظام عالم بر پایه آزمایش و سنجش و امتحان است. روشنتر دلیل محسوس برای این امر خود افراد بشر هستند، که در امور و علومشان،جزئاً یا کلاً (حتی در خوردن و آشامیدن) با آزمایش و امتحان سروکار دارند. در قرآن این معنی در بسیاری آیات خاطر نشان شده است؛ مانند آیه دوم و سوم سوره عنکبوت:

اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ یُتْرُکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنّاوَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ[1]

و آیه ۱۲۶ سوره توبه که درباره منافقین دل بیمار است:

اَوَلا یَرَوْنَ اَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْمَرَّتَیْنِ ثُمَّ لا یَتُوبُونَ ولاهُمْ یَذَّکَّرُونَ[2]

امر امتحان و آزمایش دائمی نزد هوشمندان بدیهی و بی نیاز از استدلال زیاد است و ترازوهای سنجش و وسائل آزمایش کارگاه خلقت، بر حسب احوال و اوقات، و مراتب و درجات امتحان شوندگان، متفاوت و بی شمارند:

وَنَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیمَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَاِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَیْنا بِها وَکَفی بِنا حاسِبینَ[3].در آیه ۶۰ سوره الاسراء که جریان امر بنی امیه در حالت رویا به رسول معظم نمایانده می شود، رؤیا به عنوان آزمایشگاهی عمومی معرفی می گردد:

وَما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتی اَرَیْناکَ اِلّا فِتْنَةً لِلْنّاسِ[۴] .این آزمایش از خطرناکترین مورد امتحان مردمان بود چنان که آن مقدار از آن را که تاریخ توانسته است نقل کند، شاهد گویای آن است. یکی از موازین دقیق و حساس امتحان و آزمایش، حکومت بر مردمان است که حاکم و رعیت از راه فرماندهی و فرمان پذیری آزمایش و صالح و طالح و مطیع و عاصی و سعید و شقی شناخته و ممتاز می شوند. چنان که قبلا در بحث مقام انبیا اشاره ای شد، مجتمع بشری را از «من به الاجتماع» و «ما به الاجتماع» چاره نیست[۵] به این معنی که چون انسانها مدنی الطبع هستند و باید برای اداره امور زندگانی و انجام وظایف و تکالیفی که بر عهده دارند گرد هم فرا آیند، لازم است فردی از خودشان بر آنان حاکم وبرای آنها پیشوا باشدتا گرد اوجمع شده سر بر خط فرمانش نهند و ازآسیب و تفرقه و ضررهای جبران ناپذیر آن مصون مانند.

۱.آیا مردمان چنان پنداشتند که وا گذاشته خواهند شد، که بگویند ایمان آوردیم و هنوز آزمایش نشده اند در حالی که محققا آزمودیم آنان را که پیش از اینها بودند.

۲.آیا ندیده اند که آزموده می شوند در هر سال یکبار یا دوبار، سپس نه باز می گردند، و نه هشیار می شوند.

۳.و میگذاریم ترازوهای عدل را برای هنگام قیامت برهر نفسی در هیچ چیزی ستم نمی رود و اگر (عملی) به وزن دانه خردلی باشد آن را خواهیم آورد و ما خود برای حساب گرفتن کافی هستیم. انبیاء ۴۷

۴. و ما قرار ندادیم خوابی را که به تو نمایاندیم مگر آزمایشی برای مردمان. اسراء ۶۰

۵ . من به الاجتماع یعنی کسی که افراد اطرافش جمع شوند و سبب اجتماع باشد و ما به الاجتماع یعنی اصول و قواعد اجتماعی که سبب نظم امور زندگانی باشد.

حس نیازمندی بشر به پیشوا و حاکم در نهاد افراد نهفته است و سرّ این که هرگاه چند نفر در جایی جمع شوند، یک نفر را از خودشان برای ریاست و حکومت بر می گزینند، همین نیاز طبیعی است؛ و ناظر به همین حقیقت است که امام معصوم می فرماید: اگر در روی زمین فقط دو نفر باشند یکی از آنها پیشوا خواهد بود. [1]

یکی از اسرار بعث و ارسال رسل و نصب اوصیاء و ولاه امر نیز همین است که بدون حاکم و زمامدار و من به الاجتماع، نظام اجتماع و خانواده و تربیت و رشد میسّر نخواهد شد.

در زمان حضور رسول خاتم حکومت را خود او عهده دار بود و تفکیک حکومت از رسالت مجاز نبود تا امر تبلیغ مختل نشود و حجت بر خلق ناتمام نماند، و او مأمور بود با کلیه کسانی که دعوت او را پذیرفته و داخل در دایره اسلام ابتدایی شده اند، مدارا فرماید و پرده از کار منافقین و دو رویانی که به طمع ریاست و هواهای دیگر آمده بودند بر ندارد- و آنکه آنان همیشه بیمناک بودند که مبادا راز پنهانی و کمیته های سری آنان فاش گردد. چنانکه آیه ۶۴ سوره توبه حاکی از این امر است: یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فی قُلُوبِهِمْ [2]؛

با حکومت نافذه رسول، آنانکه به ظاهر مسلمان بودند، آزادی عمل و فرصت و جرئتی برای خود نمی دیدند که مخالفت اظهار کنند و همه ناچار در سلک واحد با مؤمنین به کار پیشرفت دین می پرداختند- گرچه حتی الامکان هروقت کمتر فرصتی می یافتند

از کار شکنی کوتاهی نمی کردند و با کفاری که با اسلام در جنگ بودند زدو بند داشتند؛ چنانکه آیه ۱۴۰ و ۱۴۱ سوره النساء نشان دهنده این عمل آنهاست: اِنَّ اللّٰهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَالْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَاِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحُ مِنَ اللّٰهِ قَالُوا اَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ اِنْ کانَ لِلْکَافِرِینَ نَصِیبٌ قالوُا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ؟[۳]

بدیهی است در چنین وضعی حق وباطل و مطیع وعاصی و صادق و کاذب نزد عموم آشکار نخواهد شد اگرچه رسول خود کاملاً افراد را می شناخت و از همه چیزشان خبر داشت لکن اظهار نمی کرد و دیگران را از جریان آگاه نمی شوند.

۱.فی الکافی باسناده عن حمزه بن طیار عن ابیعبدالله علیه السلام قالَ لَوْ بَقِیَ اثْنانِ لَکانَ اَحَدُهَمَا الْحُجَّةُ عَلَی صاحِبِهِ . اگر (در زمین) دو تن باقی بمانند یکی از آنها حجت وپیشوای دیگری خواهد بود.

۲. منافقین پیوسته بر حذر و بیمناکند که مبادا سوره ای بر ضررشان نازل شود که آنها را به آنچه در دل دارند آگاه کند.

۳. خدا منافقین و کفار را همه با هم در جهنم گرد می آورد آنهایی که در انتظار بودند که اگر خدا شما را فتح می داد، می گفتند آیا ما با شما نبودیم یعنی غنیمت جنگی می خواستند و اگر کفار غلبه می یافتند به آنها می گفتند آیا نه این است که ما پافشاری کردیم و مؤمنین را از شما باز داشتیم؟

از سویی دیگر امتحان و آزمایش دائم که سنه الله تبدیل ناپذیر است ایجاب می کند که هرکس راه مستقیم یا بیراهه را به اختیار خود انتخاب کند.

بنابراین بر حسب اقتضاء حکمت و سنت تربیت الهی باید فرصتی برای آنانکه در زمان حضور رسول به دروغ اظهار ایمان [۱] می کردند باشد تا باطن منافقین و سرکشی مستکبرین ظاهر و دروغشان آشکار و آنچه مستور بود مکشوف شود و حجت از روی اختیار تمام گردد: لِيَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَيِنَةٍ وَيَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِنَةٍ[۲]

و این فرصت و امکان باید وقتی باشد که مخالفین بتوانند حقیقت امر و کار را مشتبه کنند.

در زمان رسول برای منافقان امکان عرض وجود میسر نبود چون نمی توانستند مدعی رسالت شوند؛ لیکن پس از در گذشت رسول و پیش آمدن جریان جانشینی این امر امکان پذیر شد؛ زیرا توانستند بگویند ما هم از نزدیکان رسولیم و می توانیم به جای او بنشینیم، و البته از زمان حیات رسول توطئه ای فراهم شده بود و عده ای پیمان بسته بودند که حکومت و نبوت هر دو ، نباید در خاندان رسول باشد و این امر ساده و قابل درک بود. زیرا فریب دادن کسانی که در کلاس اول اسلام و قریب العهد به دوران جاهلیت بودند کار مشکلی نبود- خاصه که با تهدید و قتل هم توأم باشد- چنان که سامری، در نبودن حضرت کلیم با یهودیان همین کار را کرد و با دست خودشان وسیله گمراهیشان را مهیا ساخت و هرچه حضرت هارون خواست آنها را از ضلالت باز دارد نشد:

وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هرُونُ مِنْ قَبْلُ يا قَوْمِ اِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَ اِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونى وَ اَطِيعُوا اَمْرى قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ اِلَيْنا مُوسى[۳] و چون موسی بازگشت و از آنان مؤاخذه کرد

که چرا مخالفت کردید پاسخ دادند ما به اختیار خودمان این کار را نکردیم. سامری ما را بر این کار وا داشت که زینتها بیاوریم و او گوساله بسازد و به ما بگوید این خدای شما و موسی است. قالُوا ما اَخْلَفْنا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنا وَلکِنّا حُمِّلْنا اَوْزاراً مِنْ زِیَنةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْناها وَ کَذلِکَ اَلْقَی السّامِرِیُّ فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالوُا هذا اِلهُکُمْ وَ اِلهُ مُوسی [۴]

از همین جهت است که رسول معظم دختر و داماد و فرزند زادگانش حسن و حسین علیهم السلام را، گاه گاه، کنار خود می نشاندند و حوادث آینده را به آنان خبر می دادند و یک یک را امر به مدارا و صبر و بردباری می کرد و از وصیّش علی، امیر المؤمنین علیه السلام، پیمان می گرفت که با مدارا و تحمل رفتار کند وحضرت علی علیه السلام نیز کاملا امتثال امر کرد.

۱.قالت الاعراب آمنا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم حجرات ۱۴.

۲.تاآنکس که هلاک می شود (گمراه) با آشکار بودن مطالب هلاک شده و آنکس که زنده می شود(هدایت) با آشکاری مطالب هدایت شود. انفال ۴۲

۳.هارون گفت ای قوم این فتنه و آزمایش شماست، فریب داده شدید. پروردگار شما خدای رحمان است. پیرو و مطیع امر من باشید. گفتند ما به همین سان به گِرد این گوساله خواهیم بود تا موسی باز گردد. طه ۹۰ و ۹۱

۴.گفتند ما به اختیار خود این کار را نکردیم . زینت آلات مردمان را بر ما تحمیل کردند آنها را انداختیم. سامری از آن شکل گوساله ای برای آنان ساخت که صدا می کرد، و گفت این خدای شما وموسی است. طه ۸۷-۸۸

چنان که موافق و مخالف در تاریخ حال او نوشته اند که در موارد متعدده می گفته است: اگر عهد و پیمان رسول خدا نبود می دانستید که قادر بر این کارها نبودید.

بدیهی است با چنین وضع اگر علی و جانشینانش سکوت می کردند و نمی گفتند که حکومت حق ایشان است، کوتاه نظران، باطل را حق، و اهلش را مُحِقّ می پنداشتند. بنابراین در عین آنکه حکمت ایجاب می کرد که اوصیای رسول رشته حکومت را سست بگیرند تا دیگران بکشند و کار امتحان تمام آید، حق ایجاب می کرد از گله و شکایت نیز خودداری نکنند؛ و متصدیان نالایق را غاصب معرفی نمایند، تا سکوتشان سبب اشتباه و ضلالت نشود و حجت از این راه نیزتمام گردد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لَنا حَقٌّ فَاِنْ اُعْطِیْنا وَ اِلاّ ضَرَبْنا اِباطَ الْاِبِلِ؛ یعنی مرا حقی است؛ اگر داده شدیم(می گیریم) وگرنه زیر بغل شتر می زنیم(کنایه از این که حکومت، حق ماست، لیکن برای آن التهاب و اضطرابی نداریم بلکه بر سر مدارا و صرف نظر هستیم).

به یقین مقام خلافة اللهی در خور صرف نظر نیست تا بشود از آن گذشت و برای تأیید این مطلب مخصوصاً در بیانات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه و غیر آن بیشتر بایددقت کرد. اما البته شکوای معصومین به لحاظ جاه طلبی نبود. زیرا مقام امامت اجلّ از چنین امری است- بلکه برای بعث و انگیزش افراد مستعد و معرفی پرچمداران ضلالت و آگاهی افراد بشر بوده است.

بنا بر آنچه گذشت، و با دقت کردن در این مطالب، عبارات شایعه ای که بر زبانها جاری و از قلمها صادر است(مانند اینکه خلافت رسول الله را غصب کردند، علی مغلوب شد، شیعه شکست خورد، در خانه علی بسته شد، و نظایر اینها) ناشی از

عدم توجه و تدبر در بیان ائمه معصومین و آشنا نبودن با اوصاف آنها و حکمت صعود و نزول امر آنان است.

دست علی و در خانه اش را خدای قادر قاهر باز گذاشته و باب نبوت و علم رسول خود قرارش داده؛ چگونه مخلوق عاجز عاصی می تواند آن را ببندد؟ این حرفها بر خلاف بیان صریح قرآن است که فرمود:

اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَالَّذِینَ آمَنُوا فی الْحَیوةِ الدُّنْیا [1] - فَاِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ [2] وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ اِنَّهُمْ لَهُمْ أَلْمَنْصُورُونَ وَ اِنَّ جُنْدَنا لَهُمْ الْغالِبُونَ [3]

این سخنان از آنجا پیدا شده که ما به النزاع بین انبیاء و سایر مخلوق که مورد دعوت و تربیت آنها هستند، از نظر دور مانده است. مورد نزاع بین این دو دسته دنیا نیست تا اگر از آنها گرفته شد مغلوب شده باشند؛ بلکه دین و طریق الهی است و آن همیشه غالب و پایدار است؛

۱.ما حتما یاری می کنیم فرستادگانمان و مؤمنین را در زندگانی دنیا. مؤمن ۵۱

۲.همانا حزب خدا غالب است. مائده ۵۶

۳.سخن ما از پیش به نفع فرستادگانمان گذشته است که آنها یاری کرده شده هستند، و اینکه لشکریان ما پیوسته در حال غلبه هستند. صافات ۱۷۱تا۱۷۳

و رسول و خلیفه اش مقهور نبوده اند، لکن بحکم: لِیَقْضِیَ اللهُ اَمْر أَکانَ مَفْعُولا [۱] و به فرمان: ما کانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلی ما اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبْ [۲] و بر میزان عدل: قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلالَةِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً [۳] و مدلول: کُلاً نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءُ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبُّکَ مَحْظُوراً [۴]

راه آنان را باز می گذارند، و بعضی از موانع را بر می دارند تا در دوران آزادی موقت کوتاه، باطن هرکس ظاهر شود، و استحقاق نعیم و جحیم با اختیار آشکار شود و خداپرست از هوی پرست جدا گردد[۵].

این است معنی اذن الله و اجازة الله که در تمام شئون و اطوار خلقت جاری است. چنانکه در آیه ۱۱ سوره التغابن به آن اشاره شده و راه هدایت قلوب نیز نشان داده شده است:

ما اَصابَ مِنْ مُصِیبَةٍ اِلاّ بِاِذْنِ اللهِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللهِ یَهْدِ قَلْبَهُ وَاللهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمَ[۶]

چه آنکه قلب هدایت یافته، حقیقت این حوادث را درک می کند و علاوه از آنکه نمی لغزد، ایمانش نیز محکم تر

می شود. چنانکه آیه ۵۴ سوره الحج به آن اشاره دارد: وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ اوُتوُاالْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ

لَهُ قُلُوبُهُمْ[۷]؛ و این است یک سرّ اینکه چندی زمام کار به دست مجرمین و بریدگان از حق و اهل آن می افتد.

۱.تا اجرا کند خدا کاری را که شدنی بوده است. انفال ۴۲

۲. چنان نیست که خدا مؤمنین را واگذارد بر آنچه شما بر آن هستید تا خبیث و طیب و پاک و ناپاک را از هم جدا کند. آل عمران ۱۷۹

۳.بگو هرکس در ضلالت باشد باید او را رحمان به نوع مخصوص مدد رساند. مریم ۷۵

۴.هر یک از دو دسته را مدد می دهیم از عطای پروردگار تو، و عطای پروردگارت (برای هیچکس)ممنوع نیست. اسرا ۲۰

۵. پس از گذشت هزار وچهارصد سال، و رشد و پیشرفت حیرت انگیز فکر بشر، وتسخیر اتم و فضا، وسکونت در اعماق دریاها، کم کم گوشه ای از پرده های افتاده بر مقام حضرت علی علیه السلام بالا میرود، و دانشمندان موشکاف منصف از مخالفان او، مانند ژرژ جر داق مسیحی لبنانی، و محمود عقاد سنی مصری، و نظایرشان که کم نیستند، به تحقیق درباره شخصیت علی امیرالمؤمنین علیه السلام می پردازند، و هرچه پیش می روند بر حیرتشان می افزاید، و معنی شعر ابن ابی الحدید، دلباخته علی آشکارتر می گردد که گفت:

فِیْکَ یا اُعْجُوبَةَ الْکَوْنِ غَدَ الْفِکْرُ کَلِیلاً
کُلَّما قَرَّبَ فِکْرِی مِنْکَ شِبْراً فُرَّ مِیلاً

در تو ای عجیبه روزگار و هستی، فکر کند است
تا اندکی فکرم به تو نزدیک می شود یک میل دور می شود

هنوز باید زمان مدتها بگردد و خردمندان بینای حق شناس بپروراند تا طلوع نورحضرت علی علیه السلام به اندازه استعدادشان میسر شود. اگر افرادی با امیرالمومنین مخالفت کردند و او صبر کرد، و برای اتمام حجت میدان داد، شکست نخورده است. چنانکه این همه مخلوق خدا در برابر این همه

عنایات و احسانش مخالفت و نافرمانی و کژ پویی می کنند، و خدای قادر قاهر شکست نخورده است، و دست مهر و لطفش را از سر آنها بر نداشته است.

۶.هیچ چیزی به هیچ کسی نمی رسد مگر به اذن خدا و هرکس به خدا ایمان آورد دلش را هدایت به خیر می کند وخدا به هر چیز داناست.

۷. تا بدانند آنانکه علم داده شده اند که آن حق است از پروردگارشان پس به آن ایمان آرند و دلشان رام و خاضع شود.

چنانکه فرمود:

وَ کَذالِکَ جَعَلْنا فی کُلِّ أُمَّةٍ اَکابِرَ مُجْرِمیها لِیَمْکُرُوا فِیها وَ ما یَمْکُرُونَ اِلاّ بِاَنْفُسِهِمْ وَ ما یَشْعُرُونَ وَ کَذلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّالِمِینَ بَعْضاً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ [۱]؛ و این است معنی خذلان و واگذاری افراد به هوی و خواست خودشان که از ناحیه خود شخص مخذول شروع می شود. چنانکه در آیه ۳۷ سوره الرعد بیان شده: وَکَذلِکَ اَنْزَلْناهُ حُکْماً عَرَبِیّاً وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوائَهُمْ بَعْدَما جائَکَ مِنَ الْعِلْمِ ما لَکَ مِنَ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاواقٍ [۲]؛ چرا که پیروی هوی پرستان، پس از علم به آن سبب می شود که از توجه به مقام ولایةاللهی که نگهدارنده از لغزش و عذاب است محجوب بماند و به خود واگذاشته شود و به استدراج مبتلا گردد که هر وقت گناهی می کند نعمتی تازه اش دهند.

همه اینها برای این است که حق و باطل و اهل هریک به اختیار خود ممتاز شوند و هریک از روی بصیرت مستحق نعیم یا

جحیم گردد، نه اینکه کار از دست خدا بیرون رفته باشد و مخلوق عاجزفقیرالی الله توانسته باشد خواست خدا را تغییر دهد.[۳]

بنابراین بیان مختصر که حقایق بسیاری را برای اهل تدبر و نظر در بر دارد، آنچه مورد غضب است«حکومت» بین الناس است[۴] که مردمان رابرای اتمام حجت در آن اندک آزادی هست؛ چنان که در جریان امر داود نبی، علی نبیناوآله وعلیه السلام، خدا جعل خلیفه را به خود نسبت داده و حکومت را به داود و آن را مفید به حق و عدم اتباع هوی می کند: فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وِلا تَتَّبِعِ الْهَوى[۵].

یعنی، اولا حکومت بین الناس شأن بشر است، و ثانیاً به حق و ناحق منقسم می شود تا افراد هشیار شوند و فریب

نخورند، و اگرنه داود نبی مصون از پیروی هوی و حکومت بناحق بوده است. بدیهی است که حکومت ناحق آن است

که آن مقام را شخص ناسزاوار و نااهل اشغال کند و در آیه های ۵۸ و ۶۰ و۶۵ سوره النساءحکومت وتحکیم رابه خود مردمان نسبت داده است: وِاذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. يُرِيدُونَ اَنْ يَتَحاكَمُوا اِلَى الطّاغُوتِ وَقَدْ اُمِرُوا اَنْ يَكْفُرُوا بِهِ. فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤمِنُونَ حَتّى يُحَكِّمُوکَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ و جز اینها در این باره آیات زیادی در قرآن کریم هست و کسانی که خواهان تفصیلند به آنها رجوع فرمایند.

۱.و هم چنین قرار دادیم در هر محلی مجرمینش را بزرگ، تا در آنجا مکر نمایند و مکر نمی کنند مگر به خودشان و درک آن نمی کنند و هم چنین بعضی از ظالمین را سرپرست بعضی دیگر می کنیم به واسطه کردار خودشان. انعام ۱۲۳ و ۱۲۹

۲. و همچنین فرستادیم آن را حکمی عربی، و اگر پیروی کنی هواهای آنان را پس از آن که علم داده شدی، برای تو از خدا ولی و نگهدارنده نخواهد بود.

۳.در تفسیر مرآةالانوار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده در تفسیر این آیه که «لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللهِ» یعنی امات تغییرپذیر نیست.

۴. از دقت در تاریخ کشاکش صدر اسلام پس از رسول معظم به خوبی روشن و آشکار می گردد که اساساً مورد نظر دیگران حکومت و ریاست بوده لکن تفکیک آن از اسلام و نسبت به رسول میسر نبود چون مسلمین زیر بار چنان ریاست نمی رفتند از این جهت در ظاهر آن را به اسلام نسبت می دادند و در ضمن هر وقت هم اقتضا داشت از عمل برخلاف دستور دین و رسول مضایقه نداشتند، تا آنجا که از کشتن فرزند زادگان و اسارت اهل بیتش هم به نام اسلام نگذشتند!

۵. در اصول کافی – باب جامع فضل امام و صفات او- بیانی از امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام رسیده که چون حدیث مفصل و بنای ما براختصار است، از نقل آن صرف نظر شد و رجوع به آن حدیث را به برادران ایمانی جداً توصیه می شود. ص ۲۶

رسول و امت

بنای دعوت رسول خاتم صلی الله علیه وآل وسلم بر توحید حقیقی خالص بوده است که با گفتن لا اِلهَ اِلاَّ اللهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وحدت کلمه ایجاد کرده و پراکندگان را گرد آورده و به هم پیوسته است- که از آن به اسلام تعبیر شده و به واسطه اطاعت اوامر و پرهیز از نواهی و عمل خالص برای خدا، که توأم با تصدیق دعوت بوده از آن تعبیر به ایمان شده است، که نتیجه ایمان کامل تسلیم شدن به فرمان خدا و رسول است.

قرآن کریم این دو مرحله را از یکدیگر تفکیک نموده چنانکه در آیه ۱۴ سوره الحجرات می فرماید:

قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلكِنْ قُولوُا اَسْلَمْنا وَ لَمّا يَدْخُلِ الْاِيمانُ فی قُلُوبِكُمْ[۱]؛

از سیاق آیه پیداست که روی سخن با بعضی از اعراب است، یعنی همانها که دلشان را پرده نفاق گرفته و مانع دخول ایمان شده بود وگرنه بسیاری از اعراب ایمان داشتند. بنابراین الف و لام اعراب عهد است نه استغراق. چنان که آیات ۹۸ تا ۱۰۰ سوره توبه مؤید و مبین این معنی است و متمم آیه این است که:

وَاِنْ تُطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ اَعْمالِكُمْ شَيْئاً[۲].

سپس دنبال این در آیه ۱۵، مؤمنین معرفی می شوند: اِنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ اُولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ[۳] ؛ در این

آیه نیز اشاره لطیفه ای به مطلب فوق هست و آن این است که ایمان راست و مؤمن راستگو مقید شده به عدم ریب و شک که بعد از رحلت رسول از بعضی آشکار شد. بنابراین میزان محکم، که سایر آیات قرآن نیز مؤید و مبین آن می باشند،پذیرندگان دعوت رسول به دودسته تقسیم می شوند که یکی ازآن دودسته منافقین اند؛ یعنی آنانکه دعوت را اجابت کرده و در رشته و حلقه پیوند دهنده اسلام در آمده اند و ظاهر را هم به ظاهر اسلام آراسته اند، لیکن دلشان تصدیق نکرده و ایمان باطنی نداشته اند، و در آیات گوناگون قرآن اوصافشان بیان و جزاشان نیز روشن شده است.

---

۱. اعراب گفتند ما ایمان آورده ایم. بگو ایمان نیاورده اید بلکه بگویید اسلام را پذیرفته ایم، و هنوز ایمان در دل شما داخل نشده است.

۲. اگر شما در آینده اطاعت خدا ورسول کنید از اعمالتان چیزی نمی کاهد. در این قسمت اشاره ای لطیف به آینده و اعمال این گونه افراد هست. (الحجرات،۱۴)

۳. مؤمنین کسانی هستند که ایمان به خدا و رسول آوردند و پس از ایمان شک و تردید پیدا نکردند و با مال و نفسشان در راه خدا منحصراً کوشیدند آنها مؤمن راستگو هستند.

این گروه دورو و دودل که دلشان با رسول و اسلام صاف نبوده از مؤمنین جدا و چنین معرفی شده اند:

اِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرَکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً، اِلاَّ الَّذِینَ تابُوا، وَ اَصْلَحُوا، وَاعْتَصَمُوا بِاللّهِ، وَ اَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّهِ. فَاُولئِکَ مَعَ الْمُؤمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ اَجْراً عَظِیماً [1].

از جمله لطایف این آیه شریفه این است که می فرماید: منافقین بعد از آن اعمال «با» مومنینند نه «از» مومنین و اجر عظیم را به مومنین وعده می دهد تا اشاره ای باشد که این ناپاکها به آسانی پاک و داخل پاکان نخواهند شد. تمام آیاتی که درباره منافقین است همه پیش بینیهایی است که کاشف از خبث باطن و مخالفتشان با مقام ولایت و وصایت است و توبه و اصلاح و اعتصام باالله و اخلاص در دین همه در پیرامون این امر که«اکمال دین واتمام نعمت» است دور می زند که باید از تفرقه باز آمده تسلیم او شوند.

دستور تربیتی اسلام که مدارج حرکت بشر را به سوی کمال کاملاً زیر نظر گرفته و از ابتدای پذیرش دعوت تا آنگاه که تدریجاً بر اثر اطاعت به مقام اخلاص رسد وسایل حرکت و انتقامش را از درجه ای به درجه ای همچون سیر دوران جنین مهیا و در اختیارش گذاشته است، مدارش بر ظاهر و عمل به ظاهر است، و هرگز اجازه نداده است فردی از باطن دیگری جستجو و عیبگویی کند، و صریحاً با فرمان: وَلا تَجَسَّسُوا وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً [2] این در را بسته است، و در آیه قبل از این آیه صریحاً نهی کرده است که کسی به سخن نمام و خبرچین گوش بدهد و امر به تحقیق و تبیین کرده و دستور داده است هرکس با روی سلم و سلام پیش آید او را رد نکنند:

يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبِيلِ اللهِ فَتَبَيَّنُوا، وَلا تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقی اِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيوةِ الدُّنْيا [۳]. روی این اصل محکم، که بنیان و ریشه سیاست جامعه و وحدت نوعی است، هرکس عملش با ظاهر اسلام مطابق است محترم و عزیز و مرجع امور مسلمین و مستحق تعریف به خیر است- باطنش هرچه هست باشد مادام که اظهار نکرده و هرکس ظاهرش با ظاهر اسلام مطابق نیست، تا هنگامی که نیست، مردود و نسبت به میزان عملش مورد طعن و ملامت است. اَلْاَهَمُّ فَالْأَهَمْ- هرکه هست باشد.

عمل رسول معظم با امت بر این مدار بوده است. همان منافقینی که از باطنشان کاملاً خبر داشت چنانکه قرآن مفصل بیان فرموده است، چون در آن هنگام ظاهرشان با ظاهر اسلام منطبق بود، مورد مهر و شفقت او بودند، و هرگزبرحسب باطنشان باآنان رفتارنفرمود، بلکه آنان راریاست وسرداری لشکر می داد و با همانها پیوندخویشاوندی

---

۱ .همانا منافقین در درک زیرین از آتشند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت مگر آنانکه از حالت نفاق بازگردند و خودکارشان را اصلاح کنند و به خدا معتصم شوند و دینشان را برای خدا خالص کنند(پس از همه اینها) آنان با مؤمنین خواهند بود و قریباً خدا مؤمنین را مزد بزرگ می دهد. نساء ۱۴۵-۱۴۶

۲. حجرات ۱۲

۳. ای مؤمنین چون در راه خدا سفر می کنید تحقیق و تبیین کنید و هرکس با شما از در سلم در آید نگویید مؤمن نیستی(یا ایمن نیستی بنا بر قرائت به فتح میم) تا از این راه اموال بی ثبات دنیا را بجویید. نساء ۹۴

برقرار می کرد- چون مدار امر بر ظاهر بود، و ظاهر ایشان با اسلام موافق بود. لیکن در آیات مبارکات کتاب خدا و بیانات شریف خود، آینده آنان را به عنوان تمهید مقدمه، و هشیاری دیگران، خاطرنشان فرموده است (چنانکه در صفحات گذشته، به نمونه ای از این تمهید مندرج در سوره مائده شد).

این دسته با آنکه باطنی آلوده داشتند و اگر از دستشان بر می آمد از هر گونه کارشکنی دریغ نمی کردند مع ذلک جرئت اظهار مخالفت نداشتند. چنانکه وقتی عبدالله بن اُبیّ در غزوه بنی المصطلق، بر اثر پیش آمدی گفت:«وقتی به مدینه برگردیم، عزیزها ذلیلها را بیرون خواهند کرد- و مقصودش رسول معظم و مهاجرین بود.» وقتی بازگشتند پسرش خدمت پیامبر آمد و عرضه داشت:« یا رسول الله اگر عازم کشتن پدرم هستی خودم حاضرم او را بکشم»؛ فرمود:«نه، بلکه مادام که با ماست، یعنی ظاهر اسلام را حفظ می کند، با او احسان و نیکی کن.»

از همین گروه منافقین که خدای سبحانه و تعالی آنها را کافر نامیده و لعن فرموده کسی در تاریخ حیات رسول دیده نشده که از ظاهر اسلام بازگشته و مرتد شده و به کفار پیوسته باشد تا مخالفتش با رسول ظاهر شود. بلکه همگی در زمان حیات رسول خدا پا به پای او با کفار جنگیده اند و از انفاق مال نیز مضایقه نداشته اند و پس از رحلت رسول خدا، که مقام حکومت را بناحق اشغال کردند، نیز در پیشرفت ظاهر اسلام کوشیده و فتوحات شایانی داشته اند ودر این خلال اقامه نماز و اداء زکوة و حج را وانگذاشته اند، پس مصداق این آیه که جمعی را معرفی می کند که در آینده نزدیک بعداز این اعمالشان حبط و نابود خواهد شد چه کسانی هستند؟ اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللهِ وَشاقّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدی لَنْ یَضُرُّوا اللهَ شَیْئاً وَ سَیُحْبِطُ اَعْمالَهُمْ [1].

و هم چنین مصداق آیاتی که در بحث مربوط به" ما به الامتیاز کفر و ایمان " گذشت، و مخالفینی که در سایر آیات قرآن به عناوین و عبارات گوناگون خاطر نشان شده اند چه کسانی باید باشند؟

آیا این همه آیات – نعوذبالله – مهمل و بدون موضوع و مصداق هستند؟

اینجاست که کاملاً واضح می شود که مورد مخالفت فقط مقام وصایت و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و محل و مصداق دیگری ندارد تا بر آن حمل شود؛ چنانکه قبلا در زمینه این بحث به طور خلاصه مطالبی خاطر نشان شده که میزان جداکننده مؤمن از منافق، و مطیع خدا و رسول از عاصی، و موافق دستور اسلام از مخالف و محبوب خدااز مبغوض به حکم «اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی» [۲]، و مهتدین از ظالین، و موفون به عهد از ناقضین، فقط و فقط همین است- و چنان که دیده شد، پس از رحلت رسول باطن ها بروز کرد و مخالفت ها آشکار شد و

فَکانَ ماکانَ مِمّا لَسْتُ اَذْکُرُهُ...

۱.یعنی کسانی که کافر شدند و دگر آن را از راه خدا باز داشتند و با رسول مخالف و از او جدا شدند، پس از آنکه رهنمونی و هدایت کاملاً برای آنان واضح شده بود، هرگز به خدا زیانی نمی رسانند و در آینده نزدیک اعمالشان نابود خواهد شد. محمد ۳۲.

۲.اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید. ال عمران ۳۱.

اکنون سزاست که به این سؤال نیز پاسخی بدهیم که چرا پس از رحلت رسول، درمورد برخی از منافقین که رسول با ایشان مدارا می کرد- از سوی عترت رسول – که عدل قرآنند و بر حسب فرمان خداورسول اولوالامرند و فرمانفرما و ولی و سرپرست و پیشوای امت هستند و اطاعتشان واجب است و نافرمانیشان حرام و انکارشان کفر است- اکیداً دستور بیزاری جستن و دوری گزیدن رسیده است. زیرا این اشکال سبب شده که پاره ای به تردید و شک افتاده اند و نعوذبالله کارشان منجربه انکار این گونه اخبار، وبالتضّمن، تکذیب معصومین شده است.[1]

پاسخ این است که تا منافقین خود را مسلمان جلوه می دادند و ظاهرشان مطابق با ظاهر اسلام بود، سزاوار تعریف به خیر بودند. اما چون پس از رحلت رسول باطنشان ظاهر شد، سزاوار و مستحق تعریف به شّر شدند. پس عمل رسول و اوصیائش هردو درست است و هرچه از معصومین درباره مخالفین که تخم تفرقه را پاشیدند و کینه توزی جاهلیت را تجدید کردند رسیده است، همه حق است و صدق.

جز به علی و فرزندان معصومش علیهم السلام خلیفه رسول الله گفتن نارواست در خلال صفحات گذشته و مختصراً به مفاهیم رشد و انسان رشید و خلافت و حکومت اشاراتی کردیم و از مجموع آنها این نتیجه بدست می آید، که جز به علی امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند معصومش خلیفه رسول الله گفتن جایز نیست، زیرا نسبت دادن غیر سنخ رسول است به رسول و این افتراست و مشمول مذمّت آیاتی است که در قرآن کریم در مورد افترا زنندگان به خدا و رسول آمده است. شاید گفته شود چون آن مدعیان به ظاهر خلیفه بودند، اطلاق این نام بر آنان مانعی ندارد چنین نیست. خلافت مانند رسالت است، همان طور که مدعی رسالت را که به جای رسول نشسته

باشد نمی توان رسول گفت، هم چنین است حال وصی رسول که ظاهر و باطنش یکی است و تفکیک پذیر نیست. در این قسمت ضرورت ایجاب می کند که نمونه هایی کوتاه از نظر خوانندگان عزیز بگذرد تا مقیاس و میزان سنجش به دست آید و ضمناً دلیلی باشد که چرا گفتیم آن نسبت افتراست و غیر جایز.

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در مقدمه کتاب عین الحیوة حکایت مفصلی را درباره ابوذر رحمه الله علیه نقل می کند که تلخیص آن نقل می شود: ابوذر در زمان عمر به شام رفت و تا دوران عثمان در آنجا ماند.

چون مردمان را به اطاعت علی علیه السلام دعوت می کرد، معاویه جریان را به عثمان خبر داد. عثمان نوشت که او را به مدینه بفرستند. معاویه ابوذر را بر شتری درشت کوهان و بی جهاز سوار کرد و مردی تندخو را مأمور نمود که شتر را به سختی براند. با چنین حال آن پیرمرد ضعیف را به مدینه رسانید.

---

۱ .امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:« شیعه ما کسی است که تسلیم فرمان ما باشد و گفتار مارا بگیرد و با دشمنانمان مخالف باشد. کسی که چنین نباشد از ما نیست.» امام جعفر صادق فرمود:« دروغ می گوید آنکه می پندارد شیعه ما است، و حال آنکه دگران را غیر از ما دست آویز خود قرار می دهد (ترجمه از قواعدالدین مرحوم عرب باغی، جزء ۱).

ابوذر با همان حال بیماری و ناراحتی بر عثمان وارد شد و مبلغی پول نزد او دید. کعب الاحبار و بعضی از منافقین نیز در اطرافش، در انتظار گرفتن پول، نشسته بودند. ابوذر پرسید: این چه پولی است؟

عثمان گفت: این صد هزار درهم است . منتظرم باز از اطراف بیاورند و به هرکه خواهم بدهم. ابوذر گفت: ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟ گفت: صد هزار درهم. ابوذر گفت:« به یاد داری که من و تو وقت خفتن نزد رسول خدا رفتیم و او را محزون دیدیم و با ما سخن نگفت و چون بامداد به خدمتش رفتیم اورا خوشحال و خندان یافتیم- چون جهت و علت را پرسیدیم، فرمود« دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم؛ ترسیدم که مرا مرگ دررسدوآن نزد من مانده باشد. امروز قسمت نمودم و راحت شدم»؟

نمونه دوم حکایتی است مربوط به معاویه اموی حکایت نخست در کتاب «القدیم و الحدیث» نوشته محمد کرد علی نقل می شود:

عبدالله بن جعفر بر معاویه وارد شده بود. معاویه در قسمت اندرونی و محل مخصوص خانوادگیش برای او محلی معین کرده بود. شبی معاویه را بی خوابی افتاد . به خدیج خادمش گفت: برو ببین نزد عبدالله کیست و بگو من آنجا خواهم آمد. خدیج رفت و او را خبر داد، عبدالله کسانی را که اطرافش بودند متفرق ساخت. چون معاویه آمد وکسی را ندید دستور داد که همه کسانی که رفته بودند بازگردند. وقتی همه آمدند و نشستند یک جا خالی ماند. پرسید این جای کیست؟ عبدالله گفت جای کسی که گوشها را مداوا می کند. معاویه گفت: گوش من بیمار است بگو بیاید مرا مداوا کند. آن محل جای بدیح مغنی بود. عبدالله

به دنبال بدیح فرستاد. معاویه گفت درد گوش مرا علاج کن. بدیح عود بر گرفت و با آواز شروع به شعر خواندن کرد. معاویه را کنیزی بود که از همه کنیزانش بیشتر دوستش می داشت و او همیشه ریش معاویه را حنا می بست. بدیح به نام آن کنیز، با طرز موسیقی، این دو شعر را خواند:

ولـــــیس عنـــــدک شـــــکر للـــــذی جعلـــــت
مـــــا ابـــــیض مـــــن قادمـــــات الشـــــعر کـــــاالحمم
وَجَـــــدَّدَتّ منـــــک مـــــا قـــــدکان اخلقـــــه
صرف الزمـــــان و طـــــول الـــــدهر و القـــــدم

معاویه سخت طربناک شد و پاهایش را حرکت می داد. عبدالله گفت: چرا پایت را حرکت می دهی؟ معاویه گفت: هر شخص کریمی بسیار طربناک است. سپس برخاست و گفت: هیچ یک از شما بدون اذن من از جایش برنخیزد. آنگاه برای عبدالله ده هزار دینار و صد جامه از لباسهای مخصوص خود فرستاد وبرای دیگران هریک هزاردینار و ده جامه»

و نیز مبرد در کامل نقل کرده که « معاویه شبی گوش به منزل یزید فرا داشت. از نزد او آوازی شنید که بسیار خوشش آمد. فردا از یزید پرسید دیشب چه کسی تو را به لهو سرگرم کرده بود؟ گفت سائب خاثر. معاویه گفت:

به او عطای خوب و گزیده بده.» این نمونه ای است از کار این پدر و پسر و تصرفشان در اموال مسلمین.

نمونه سوم مربوط به هارون عباسی است؛ به نقل از کتاب حیوة الحیوان ذیل مدخل«بَغْل» (قاطر).

ابویوسف (قاضی معروف) می گوید شبی در بستر آرمیده بودم که سخت در زدند. وقتی آمدم دیدم هرثمه بن اعین است. گفت: امیر المؤمنین ترا خواسته. سوار قاطر شدم و ترسان آمدم تا به خانه امیر المؤمنین رسیدم.

دیدم مسرور خادم آنجاست. پرسیدم: نزد امیرالمؤمنین کیست؟ گفت: عیسی بن جعفر. داخل شده سلام کردم و نشستم. رشید: گفت گمان دارم ترا ترساندیم؟ گفتم: آری به خدا و کسانم را نیز. زمانی ساکت شد و سپس گفت: ای یعقوب(اسم ابویوسف است) می دانی برای چه ترا خواستم؟ گفتم: نه؛ گفت: ترا خواستم که گواه بگیرم بر این مرد (عیسی). او کنیزی دارد. از او خواستم که به من ببخشدش. سرپیچی می کند، به خدا سوگند اگر کنیز را ندهد او را میکشم. ابویوسف گوید: من متوجه عیسی شدم و گفتم مگر منزلت آن کنیز نزد تو چه اندازه است که او را به امیر المؤمنین نمی دهی و خودت را به این حالت انداخته ای- در حالی که عاقبت از دستت خواهد رفت. گفت: شتاب کردی در سرزنش من از آن پیش که بدانی علت چیست. گفتم: چه علتی هست؟ گفت: من قسم یاد کرده ام که اگر این کنیز را بفروشم یا ببخشم زنم مطلقه و کنیزان و غلامانم آزاد و اموالم به تمامی صدقه باشد. رشید متوجه من شد و گفت: آیا راه چاره ای نزد تو هست؟ گفتم: آری، گفت: چیست؟ گفتم: نیمی را بفروشد، و نیمی را ببخشد- که نه فروخته و نه بخشیده است. عیسی گفت: آیا این جایز است؟ گفتم: آری.گفت: شاهدباش که نصف کنیزرا بخشیدم و نصف دیگر را فروختم به صد هزار دینار. رشید گفت: بخشش را قبول کردم و آن نصف را هم به صد هزار دینار خریدم. سپس هارون گفت: کنیز و پول را آوردند و پول را به عیسی تسلیم کرد. عیسی گفت: بگیر که مبارکت باشد، یا امیرالمؤمنین. رشید گفت: ای یعقوب یک چیز دیگر باقی است و آن این است که این کنیز است و باید استبرا شود(یعنی تا

مدت معینی با او نزدیکی نشود) و به خدا سوگند که اگر من امشب با او همبستر نشوم گمان دارم جان خواهم سپرد. ابویوسف گفت: آزادش کن و بعد عقدش کن؛ زیرا زن آزاد استبرا ندارد. گفت: آزادش کردم؛ اما چه کسی عقدش خواهد بست؟ گفتم: خودم، هارون مسرور وحسین(دونفر نوکرهایش) راخواست که شاهد باشند و به بیست هزاردینار مهریه عقد بست.

سپس گفت پول آوردند و نقد بیست هزار دینار را به آن زن داد. وقتی ابویوسف خواست به خانه اش برگردد، هارون به مسرور گفت: دویست هزار درهم و بیست دست لباس به او بدهد و او را با آن بخشش برگرداند.

و تو ای برادر و خواهر گرامی؛ در این حوادث دقت فرما، و توجه کن که این منافقینی که خود را امیرالمؤمنین می خواندند با احکام اسلام و اموال مسلمین چه کرده اند، و اینان امیر چگونه مؤمنینی بوده اند. آیا اینها را چه کسانی بر گردن مسلمین سوار کردند تا با مال و دین و آبرو و ناموسشان چنین رفتار کنند؟ آیا اینها فرع برگرداندن حکومت از مسیر مستقیمش نیست؟ آیا اینها سنخ همان کسی هستند که به واسطه نرساندن چهار دینار به فقرا، تمام شب را ناراحت و افسرده اند؟ آیا انصافاً اینها را می توان خلیفه و قائم مقام رسول خاتم گفت؟ و آیا اینها را می توان با علی بن ابیطالب علیه السلام مقایسه کرد که لقب

امیرالمؤمنین را خیاط قدر و قضا برای اندام او تهیه کرده است؟

و حال ِ درباره این امیرالمؤمنین مطلبی بخوانیم:

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین می نویسد:«علی بن ابی طالب از بیت المال چیزی برداشت نمی کرد، تا آنجا که شمشیرش را می فروخت. پیرهنش یکی بود- که در وقت شستن عوضی نداشت.» سالم جحدری می گوید:« نزد علی بن ابیطالب بودم که هنگام غروب مالی نزد او آوردند فرمود که تقسیمش کنند. گفتند که شب است و بماند برای فردا. فرمود: ضمانت می کنید که من تا فردا زنده باشم؟ گفتند: دست ما نیست. فرمود: تأخیر نکنید تا تقسیمش کنید». و باز درباره اش نوشته اند که: روزی سفره گستردند که در آن ظرفی حلوای عسلی نزد حضرتش بود. امیرالمؤمنین علیه السلام دست به سوی آن برد و باز گرداند. پرسیدند: چرا حلوا نخوردی؟ فرمود به یاد رسول الله افتادم که او چنین حلوایی نخورد. من خوشم نمی آید کاری که او نکرده است بکنم.(ترجمه از بحارالانوارمجلد نهم باب «زهده علیه السلام»)

زمانی که حکومت مغصوبه به مقر خود بازگشت و خلافت و حکومت هردو با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، استاندار

بصره (عثمان بن حنیف) را سخت توبیخ و ملامت می کند(چنانکه ضمن نامه هایش در نهج البلاغه ضبط شده) که چرا اجابت دعوت مرد ثروتمندی کرد وبر سفره ای نشسته که: عائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَ غَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ، سفره ای که بر آن از مردمان نادار کسی نبود ، و تنها مالداران دعوت شده بودندو در پایان آن نامه فرموده است:

وَلْتَكْفِكَ اَقْراصُکَ لِيَكُونَ مِنَ النّارِ خَلاصُکَ، به چند قرصه نانت اکتفا کن تا بتوانی از آتش آزاد و رها شوی.

یکی از روشنترین راههای شناسایی افراد و یافتن حدود دینداری آنان- هرکه باشد- سنجیدن گفتار و کردار آنهاست با قرآن و عمل پیغمبر خاتم. هرکس عملش مخالف این میزان باشد دروغگوست.

قول را باید عمل تصدیق کند؛ اگرنه سخن گفتن و یا خوب سخن گفتن- اگر با عمل خالص توأم نباشد- دام نان است و بلای جان و دشمنی با پروردگار رحمان. سیره علی علیه السلام معرف روش اسلام است، که باید چراغ راه مردم و به خصوص، راهنمای مبلغان احکام دین باشد- چرا که انحراف یک فرد ممکن است چندان آسیبی به اصول و ارکان دین وارد نیاورد، اما خطا و

انحراف مبلغان دین سبب آسیبهای جدی به دین می شود. لذا به خصوص مبلغان اسلامی باید گفتار و کردار خود را با قرآن و عمل پیغمبر خاتم و ائمه معصومین بسنجند.

روش تبلیغی اسلام

تبلیغ دین، یعنی رساندن احکام و آداب آن به دیگران، و به عبارت دیگر یعنی نادانها را دانا کردن و علم دین را به ایشان آموختن. اسلام تمام افراد مسلمین را ترغیب کرده است که امربه معروف ونهی ازمنکر کنند(آل عمران،۱۰۰) اما اجازه نداده است که هرکسی به کار تبلیغ دین اقدام کند؛ و فرموده است که افرادی مخصوص به کار دعوت بپردازند و گوینده و شنونده، هردو را، با تأکید شدید مسئول خدای سبحانه و تعالی دانسته. چنانکه در آیه ششم سوره الاعراف فرموده است: فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ اُرْسِلَ اِلَیْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ[1].

گرچه در این آیه عنوان ارسال هست، لیکن این مسئولیت اختصاص به رسول ندارد بلکه تابعین رسول نیز مشمول همین دستور هستند. زیرا آنها هم مأمورین و فرستادگان رسول هستند به سوی امت برای دعوت به عمل صالح و تربیت و تعلیم و تزکیه، به صریح آیه۱۰۴ آل عمران: وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمةٌ یَدْعُونَ اِلَیَ الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وظیفه مبلغ و رساننده گوینده این است که اولاً، عالم باشد به احکام دین- طبق کتاب خدا و عترت رسول؛ ثانیاً، خود مؤمن باشد به آنچه می گوید و با شک و تردید و احتمال سخنی نگوید،که: اِذا جاءَ الْاِحْتِمالُ بَطَلَ الْاِسْتِدْلالُ؛ و در چنین حال انسان با قدرت سخن نخواهد گفت؛ ثالثاً، خود به راستی و درستی و اخلاق عامل باشد به آنچه به دیگران ابلاغ می کند، نه

آنکه بگوید و عمل را بر عهده دیگران گذارد، که اگر چنین باشد سخنش اثر نخواهد داشت؛ که فرمودند:

الْعالِمُ اِذالَمْ یَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِطَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ کَما یَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفا[۲] ، لذا در آیه دوم وسوم سوره الصف با استفهامی که متضمن سرزنش و ملامت است می فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مالا تَفْعَلُونَ، کَبُرَ مُقْتاً عِنْدَاللهِ اَنْ تُقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ[۳] ؛

و در آیه ۸۸ سوره هود، مقوله قول حضرت شعیب چنین بیان شده:

وَ ما اُرِیدُ اَنْ اُخالِفُکُمْ اِلی ما اَنْهیکُمْ عَنْهُ؛ یعنی من نمی خواهم با شما مخالف باشم در آنچه شما را از آن نهی می کنم- یعنی به شما کاری را بگویم نکنید و خودم همان کار را انجام دهم.[۴] و این خود امری محسوس و مسلم است که مبلغ و گوینده ای که بگوید وعمل نکند و یا بر خلاف میزان اسلام، بدون رعایت اوقات و احوال شنوندگان مورد دعوت، سخنی بگوید. مورد اول کاشف از بی ایمانی و مورد دوم ناشی از جهل اوست به روش تربیت دینی و احتمال اینکه هواهای نفسانی و مال و جاه طلبی اورا بر آن کار وا داشته است. چنین کس به واسطه ظلمت باطن، نمی تواند دیگری را به سوی حقایق اسلام راه نماید، و اگر احیانا کسانی که از حال او بی خبرند تحت تاثیر سخنهایش- که با رنگ روشن اسلام آراسته است- قرار گیرند، چون به حالش واقف شوند، بسا شود که به فساد اعتقاد مبتلا گردند و به سایر مبلغین صالح نیز بدبین شوند و مهیای لغزش گردند و در دام شیادان مسلک ساز گرفتار آیند. عذر موجهی هم که به آن معتقد می شوند این است که اگر این سخنان که گفته می شود راست است پس گوینده به عمل سزاوارتر است و چون خود عمل نمی کند معلوم می شود که گفتارش دامی است برای صید

دگران. بنابراین، هرکس خود را با میزان اسلام نسنجیده و کلاس تبلیغی کتاب الله و عترت رسول را از روی ایمان

۱.چه کسانی که مورد دعوت هستند و چه آن کسان که به کار دعوت و تبلیغ می پردازند هردو مسئولند.

۲.چون عالم به عملش عمل نکند اندرز و پندش از دلها می لغزد و فرو می افتد چنانکه باران از سنگ صاف.

۳. ای مؤمنین چرا می گویید آنچه را که خود عمل نمی کنید؟ دشمنی بزرگی است نزد خدا که بگویید آنچه را که خود به کار نمی بندید.

۴. مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم حائری که عالم نمونه باتقوایی بود در نامه ای که برای اتمام حجت به عالمی دنیاجو نوشته است می نویسد: «اما این داعی پس از فراغ از این مسئله که هیچم و بی هیچم و فارغ از هر تاب و پیچم، سخنی جز این ندانسته و ندارم که مسلمان باید عمل به اسلام کند. بلی این سخن را دو رو است: رویی به عموم ملت از خواص و عوام، وآن این است که هر مسلمان متدینی باید ظاهر خود را با اسلام به راستی و درستی بیاراید و به عمل، نه به زبان فقط- مردم را به سوی اسلام بخواند، که قالَ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلامُ، کوُنوُا دُعاةً اِلَی الله بِغَيْرِ اَلْسِنَتِکُمْ وَ کوُنوُا لَنا زَيْناً وَلا تَکُونُو علينا شَيْناً، ورویی به مقام محترم علماء شیدالله ارکانهم و آن این است که عالم که نماینده معارف احکام اسلام است، باید به مقتضای اسلام مربی مسلمانان باشد. چنانچه اسلام مصلح معاش و معاد هردو است، کَما قالَ اَلْإِمامُ الصّادِقُ عَلَيْهِ السَّلمُ لَيْسَ مِنّا مَنْ تَرَکَ الدُّنْيا لِلْآخِرَةِ وَلَيْسَ مِنّا مَنْ تَرَکَ الْآخِرَةِ لِلدُّنْيا، عالم باید مصلح کل باشد و مسلمانان را به محاسن اعمال و اخلاق و حقیقت پرستی و نوع دوستی و رعایت نظام جامعه بشرو مراعات مصالح یکدیگر و قیام به انواع مکاسبه و صنایع و حرف مشروعه تربیت و ترغیب کند، نه فقط به جمله ای از مسائل فرعیه اختصار نماید- اگرچه این امر هم بسیار محترم و جلیل القدر و مورد احتیاج و محل ابتلاء عامه است و احدی را اغناء از آن نیست، اجتهاداً یا تقلیداً... (نهج البصیر، نامه۸).

و عمل ندیده باشد، نباید این منصب بزرگ را که از شئون نبوت است بر عهده بگیرد. زیرا به فرض اینکه موقتا افرادی را جمع کند، عاقبت کار به تفریق خواهد انجامید و ضررهای جبران ناپذیر به همراه خواهد داشت.

منهاج بی اعوجاج و ملاک دعوت و تبلیغ این است:

قُلْ هذِهِ سَبِیلی اَدْعُوا اِلَی اللّٰهِ عَلی بَصِیرَةٍ اَنَاوَ مَنِ اتَّبَعَنَی وَ سُبْحانَ اللّٰهِ وَما اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ [1] - که حاکی از آن است که تابعین و پیروان رسول نیز باید دعوتشان چون دعوت رسول از روی بصیرت و بینایی و منزه از اقسام شرک باشد[2]. اقسام شرک و مراتب آن را از روی شناسایی اقسام توحید و درجات آن می توان یافت. بهترین نمونه در این باره همان جریان صدر اسلام است که چون کار تبلیغ به دست هوسرانان جاه طلب دنیا پرست افتاد آن را دست مایه ریاست کردند، مردم از حقایق اسلام محجوب ماندند و یک مشت اوهام را در اذهان آنان به نام دین ریختند- که امروزیها هم نوعاً حمال آن اوزار هستند و تنها افراد انگشت شمار و معدودی، هم چون ابوذر غفاری، با نهایت تحمل رنج و فداکاری، توانستند حقایق این دین را به کسانی که اهل بودند برسانند؛ چنانکه حدود شام و لبنان و جبل عامل را آن مرد بزرگ و مبلغ متقی عظیم المنزله به نور خاندان نبوت منور فرمود و پرچمداران هدایت از آن مناطق، بسیار برخاستند، چنانکه هنوز هم آثار علمی و کتبشان مورد استفاده فقهای بزرگوار ماست. این اشاره اجمالی بود به وظایف مبلغ اسلامی و سخنگوی دینی، و این که در اسلام تبلیغ و عمل مقرون هستند و از یکدیگر تفکیک پذیر نیستند، تا گمان نرود که تبلیغ وظیفه یک مؤمن است و عمل وظیفه دیگری. جایی که رسول خاتم مأمور می شود درباره خودش این آیه را ابلاغ فرماید که:

۱. بگو این راه من است: من . وآنکه پیرو من است در عین بصیرت همگان را به سوی خدا می خوانیم. منزه است خدا و من از مشرکان نیستم. یوسف ۱۰۸

۲. تعلم و آموختن علم در اسلام واجب یعنی اجباری است: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلى كُلِّ مُسْلِمٍ، و آموزش و تدریس و تعلیم مجانی است. چه آنکه در برابر تعلیم قرآن و احکام و آداب دین، خواستن اجرت حرام است- مگر آنکه فرا گیرندگان درس دینی خود به عنوان تبرع چیزی بدهند(البته باید هم بدهند زیرا مبلغین احکام باید کاملاً خاطرشان در امر معاش آسوده باشد).

قُلْ اِنِّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ [1] .

تکلیف امت و رسانندگان احکام و متصدیان امور مسلمین روشن است. چه آنکه عصیان و نافرمانی به منزله جرقه آتش است که اگر چه کم باشد، بر اثر غفلت می تواند سبب آتش سوزی بزرگ گردد.

ممکن است بعضی خرده گیری کنند که اگر حال بدین منوال است باید دستگاه و تبلیغ تعطیل شود، زیرا نوعاً ممکن است مبلغین واجد چنین شرایطی نباشند.

خیر، چنین نیست، و دستگاه تبلیغی نه تنها نباید تعطیل شود و مهمل بماند بلکه واجب است که هرچه شدیدتر به کار ادامه دهد و مبلغینی این چنین طبق میزان دین بپروراند و به کار بگمارد و در سراسر کره زمین اعزام دارد. زیرا اسلام به حمدالله در همه جا پرچمش استوار و کتابش را به زبانهای زنده ترجمه کرده اند و در همه جا پیروانی دارد.

حال دستگاه تبلیغی حال نماز است- که اگر شرایطش از حضور قلب و رعایت اوقات و سایر لوازم رعایت نشود مقبول نیست. نباید گفت: حال که شرایط موجود نیست، نماز نمی خوانم. البته نماز نباید ترک شود، زیرا ترکش عمداً و استخفافاً کفر و خروج از اسلام است. بلکه واجب است به تهیه آنچه موجبات قبول است پرداخته شود، نه آنکه نماز تعطیل شود.

امر تعلیم وتبلیغ احکام اسلام از واجبات مهمه اولیه به شمار میرود و کمترین سهل انگاری در آن بزرگترین زیان را دارد.

مخاطبین ابلاغ دین اسلام و دعوت پیامبر دو گروه اند :

اول دعوت کسانی که به این دین نگرویده اند (وقرآن آنها را مشرک و کافر نامیده است) و باید با روشی خاص آنان را به این

دین دعوت کرد تا به سلسله پیوند دهنده جهانی بپیوندند و بر اثر اطاعت رسول تدریجاً حالت بعث وهشیاری در آنان تقویت شود و با راز آفرینش آشنا گردیده و تسلیم شوند.

دوم: کسانی که دعوت را پذیرفته و در دایره اسلام داخل شده اند و این دسته فقط به عمل(صالح) ترغیب می شوند.

طرز دعوت گروه نخست، بسیار مسالمت آمیز است و هیچ گونه سخت گیری در آن نیست و باید به عنوانهای گوناگون فقط آنان را به سمت هشیاری و بیداری کشاند و حتی از کمک مالی هم مضایقه نکرد و سهمی از زکوة و درآمد بیت المال را به آنان اختصاص داد(والمولفه قلوبهم) و اصل کمک به ملل خارجی را تأسیس نمود. قرآن برای دعوت این دسته مردم در مرحله اول به سادگی دعوت می کند به کلمه واحده مشترکه:

---

۱. بگو اگر نافرمانی پروردگارم را کنم، از عذاب روز بزرگ بیمناکم. انعام ۱۵

قُلْ یا اَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا اِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اَلاّ نَعْبُدَ اِلاَّ اللّٰهَ وَلا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً، وَلا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً اَرْباباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ، فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِاَنّا مُسْلِمُونَ(آل عمران،۶۴) وَ قُلْ لِلَّذِینَ اُوتُوا الْکِتابَ وَالْاُمِّیِّینَ ءَاَسْلَمْتُمْ؟ فَاِنْ اَسْلَمُوا فَقَدِاهْتَدَوْا، وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَاللّٰهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ(آل عمران، ۲۰)

خلاصه این دوآیه که در قرآن کریم نظیر زیاد دارد این است که اهل کتاب را- که کفر و شرک را در هم آمیخته اند- و اهل مکه و توابع را- که رأساً بت پرست و مشرکند- با نهایت مسالمت دعوت می کندکه: بیایید با ماهم قدم و هم عقیده شوید به این که ۱) عبادت و بندگی نکنیم مگر خدا را، ۲) چیزی را با او شریک نگیریم، ۳) ربوبیت را فقط خاص او بدانیم و شخصیت سازی را واگذاریم و بدانیم سیادت و آقایی و ربوبیت شایسته کسی جز خدای یگانه نیست. پس از پیشنهاد این سه اصل اساسی، با ملایمت می گوید که اگر آنها نپذیرفتند، شما بگوئید، ما خود پذیرفته ایم و تسلیمیم.

سپس به طور استفهام برای تنبه و آگاهی آنان می پرسد: «آیا اسلام را پذیرفته اید؟» اگر پذیرفته باشند هدایت شده اند و اگر اعراض و بی اعتنایی کردند، تو کار خود را کرده ای زیرا بر تو که فرستاده ما هستی رساندن است، و خدا به بندگانش بیناست.

مراحل ابلاغ و دعوت گروه اول :

۱-آنان را تهدید و تحذیر می کند به اینکه وقت از دستشان خواهد رفت، و فرصت فوت خواهد شد، و گرفتار حسرت می شوند- بلکه به خود آیند- اَسْمِعْ بِهِمْ وَ اَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنا لکِنِ الظّالِمُونَ الْیَوْمَ فی ضَلالٍ مُبِینٍ، وَ اَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ قُضِیَ الْاَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ /[1]

۲- به تنبیه و تهدید آنها به عذاب آخرت و سختی و دوران پس از مرگ و مفارقت از بدن و دور ماندن از رحمت خدا: وَعَدَاللّٰهُ الْمُنافِقِينَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ [۲] وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ [۱]

۱. اینها را بشنوان و بینا کن به آن هنگام که به سوی ما می آیند و بترسانشان از آن روز حسرت زا، که کار گذشته است و آنان در حال غفلت ماندند، و هشیار نشدند و ایمان نیاوردند. مریم ۳۸ و ۳۹

۲. . بر اثر غفلت از بیان قرآن و عترت رسول، پاره ای از حقایق دین در نظر بعضی کوتاه بینان بی خبر واژگون شده. از جمله یکی این است که گفته می شود که لعن کردن کار بدی است، و هیچ کس را نباید لعن کرد. این اشتباه و قول مخالف قرآن از آنجا پیدا شده که توجه نشده است که لعن کردن کسی به لعن خدا و رسول به جای خود، مانند رحمت خواستن است به جای خود. هردو اطاعت امر و دارای ثواب و اجر است. همین اشتباه و کج فهمی سبب شده که غزالی در جایز نبودن لعن بر یزیدبن معاویه، قاتل امام حسین بن علی علیه السلام ، وصی رسول خدا و پسر دخترش، واسیر کننده اهل بیت و فرزند زادگانش کتاب نوشته است. قرآن کریم در سی آیه افردی را با اوصاف معرفی و لعن کرده، و این خود بدیهی است که هرکس را خدا لعن کرده مسلمان نیز باید او را ملعون بداند و لعن کند. از لحاظ اختصار آیه ۱۵۹ سوره بقره را به عنوان نمونه نقل می کنیم: اِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وُالْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلناسِ فِي الْكِتابِ اوُلئِکَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّعِنُونَ- آن کسان که می پوشانند آنچه را فروفرستادیم، از بینات و رهنمونی(بینات آنچه مطالب مورد درخواست را واضح و روشن می کند) پس از آنکه برای مردمان در این کتاب(قرآن) آن را بیان و روشن کرده ایم،

آنها را خدا لعنت می کند، و لعنت کنندگان لعنت می کنند، پیداست که لعنت کنندگان مسلمین و مؤمنین به قرآن هستند که باید لعن کنند آن را که خدا او را لعن کرده است.

۳- رسول مأمور به صبر و بردباری و مسالمت می شود:

فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ [۲] وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللهِ اِنَهُ هُوَ السَمِیعُ الْعَلِیمُ [۳] .

۴- برای آنان که نپذیرند اسلام راه امان باز می کند- که این روش از اعظم نکات اجتماعی و تربیتی است- تا تدریجاً با واسطه نزدیک شوند. در سوره توبه که بیزاری خدا و رسول را از مشرکین اعلام می کند، در عین حالی که از ظاهر امر شدت فهمیده می شود که می فرماید:

وَبَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ اَلِیمٍ (توبه،۳)، بلافاصله راه گریز از سرکشی و طغیانشان را باز میکند:

اِلاَّ الَّذِینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئاً وَ لَمْ یُظاهِرُوا عَلَیْکُمْ اَحَداً فَاَتِمُّوا اِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ اِلی مُدَّتِهِمْ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ (التوبه،۴)- اِلاَّ الَّذِینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ (التوبه،۷)- اِلاَّ الَّذِینَ یَصِلُونَ اِلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ، اَوْ جاؤُوکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ اَنْ یُقاتِلُوکُمْ، اَوْ یُقاتِلُوا قَوْمَهُمْ، وَ لَوْشاءَ اللهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْکُمْ فَلَقاتَلُوکُمْ؛ فَاِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَم یُقاتِلُوکُمْ. وَ اَلْقَوْا اِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللهَ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلاً (النساء، ۹۰)

خلاصه آیات اینکه: از مشرکین وکفار هرکس با شما معاهده و پیمان دارد، و برسر کم و کاستی نبوده و کسی را از آنانکه با شما بر سر کینه توزی هستند یاری نکرده؛ ویا به گروهی که شما با آنان پیمان عدم تعرض دارید پیوسته، و به آنها ملحق شده و یا نزد شما آمده و پشیمانی و ناراحتی از جنگ با شما اظهار می کند؛ و آنکه با شما بر سر قتال نیست و کناره گیری می کند، باید با آنان همچنان بر سر مدارا باشید، و خدا به شما اجازه تعرض و جنگ با آنها را نداده است.

۵- ضمن اینکه باز هم راه برگشت و توبه را باز کرده و دعوت ضمنی فرموده، اشاره ای می کند به اینکه با پیمان شکنان و دشمنان سر سخت معامله متقابل خواهیم کرد، و ضمن اینکه وضع روحی آنان را معرفی می کند- که اینها دلشان با شما صاف نیست و اگر بر شما مسلط شوند رعایت عهد و پیمان نخواهند کرد و فقط لفظاً با شما اظهار مسالمت می کنند- می فرماید:

۱.خدا مردان و زنان منافق و کافر را وعده آتش جهنم داده است و همان آنها را کافی است، و از رحمت خود دورشان داشته، و برای آنان عذابی است پاینده. توبه ۶۸ .

۲. احقاف ۳۵.

۳. تو نیز چون پیامبران صاحب عزم و صبر، شکیبا باش و اگر آنان از در مسالمت در آمدند و شانه فروهشتند و از سرکشی کنار رفتند، تو نیز با آنان مدارا کن و در عین حال خدا را پشتیبان خود بدان. انفال ۶۱ .

فَاِنْ تابُوا وَ اَقامُوا الصَّلوةَ وَآتَوُا الزَّكوةَ فَاِخْوانُكُمْ فِی الدِّینِ وَ نُفَصِّلُ اِلْآیاتِ لَقَوْمٍ یَعْلَمُونَ، وَ اِنْ نَكَثُوا اَیْمانَهُم مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِكُمْ، فَقاتِلُوا اَئِمةُ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لا اَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ /[1]

۷- ضمن اینکه سّر و رمز مقاتله با کفار تلویحاً خاطر نشان می شود- که به لحاظ آزاری است که به مسلمین روا می دارند، از آن جهت که مسلمان شده اند- امر به مساعدت و همراهی می فرماید با کسانی که به لحاظ دین ابراز عداوت نمی کنند:

عَسَی اللّهَ اَنْ یَجْعَلَ بَیْنَكُمْ وَبَیْنَ الَّذِینَ عَادَیْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللّهُ قَدِیرٌ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ لا یَنْهیكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوكُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِیارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ [2] .

۸- طی اعلامیه ای به مخالفین اختیار می دهد در گرویدن یا نگرویدن؛ و به آنها اطمینان می دهدکه زوری در کار نیست:

لا اِكْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ، فَمَنْ یَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی لاَ انْفِصامَ لَها [3] .

۹- رسماً اجازه معامله متقابله داده می شود: وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِینَ كافَّةً كَما یُقاتِلُونَكُمْ كافَّةً وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ [4] . و این خود باز یک نوع ارفاق است که در حال اجازه برخورد متقابل سفارش به تقوی هم می شود.

۱۰ - پس از آنکه از هر دری برای مدارا و ارفاق درآمده اند، تا آنجا که اعلام داشته است:

لکم دینکم ولی دین (الکافرون،۶) و مع ذلک کلّه ، باز هم خدا ناشناسان پند نمی گیرند و از کارشکنی و آزار باز نمی ایستند دستور دفاع کامل داده می شود. اما باز هم با نهایت ارفاق و مدارا و انصاف:

۱. اگر باز گردند و اقامه نماز کنند و زکات بدهند، برادر دینی شما هستند، و اگر بعد از اینکه با شما پیمان بسته اند، عهد و پیمان را شکستند و دینتان را مورد طعن قرار دادند، متقابلاً با پیشوایان کفر- که دیگران را نیز برای ریاست خودشان گرفتار رنج و شکنجه می خواهند- بجنگید؛ به این امید که از آن روش ناهنجار باز ایستند. توبه ۱۱و۱۲

۲. نخست عواطف مسلمین را تحریک می کند تا مهیاشان کند که بتوانند با رغبت به مخالفینشان احسان کنند. آنگاه با عبارتی که باز از مهر ورزی خالی نیست می فرماید: شما از احسان و نیکی درباره آنانکه با شما رسماً به مخالفت بر نخواسته اند و شما را از خانه هاتان بیرون نکرده اند و از لحاظ دینتان با شما نجنگیده اند، ممنوع نیستید. که این خود راهی است برای تالیف قلوب رمیدگان از دین. ممتحنه ۷و۸

۳. در این دین هیچ گونه اکراهی نیست؛ زیرا رشد و غیّ و حق و باطل را روشن نشان داده. هرکس از طاغوت و طغیان و سرکشی باز گردد و به خدا بگرود، به دست آویزی محکم چنگ زده است که گسستنی نیست. بقره ۲۵۶

۴. اکنون که از تعدی باز نمی ایستند، شما نیز با آنان قتال کنید و با این حال رعایت تقوی را از دست ندهید. توبه ۳۶

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْلَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ، وَ اِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سَنَّةُ الاَوَّلِينَ، وَ قاتِلُوهُمْ حَتّىٰ لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهُوا فَاِنَّ اللّٰهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(الانفال،۳۸و۳۹)

یعنی: به کفّار بگو اگر از مخالفت و دشمنی باز بایستند از همه غلط کاریهای گذشته شان چشم پوشی خواهد شد. اگر نپذیرفتند با آنان بجنگید تا اختلاف از میان برخیزد و مسلکهای خود ساخته بر چیده شود و دین خدا مستقر گردد.

از این آیه و سایر آیاتی که در این سیاقند به خوبی پیداست که نظر اسلام قهر و غلبه نبوده بلکه شناساندن طریق انسانیت و روش تربیت و نجاتشان از ضلالت و کشاندن به وحدت بوده است در آیه ۸۹ سوره نساء، و آیه ۵ و ۶ سوره توبه، که فرمان اکید و شدید صادر شده که هرجا مشرکین را دیدید بکشید، مجدداً هم راه نجات پیشنهاد شده و هم علت صدور این فرمان بیان شده است. این دو آیه خاتمه مراحل ده گانه دعوت به اسلام هستند:

وَ دُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً، فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلياءَ حَتّىٰ يُهاجِرُوا فِي سَبيلِ اللّٰهِ، فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ، وَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيّاً وَلا نَصِيراً(النساء،۸۹) / فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حِيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ، وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ، فَاِنْ تابُوا وَاَقامُوا الصَّلوةَ وَ آتَوُا الزَّكوةَ فَخَلُّوا سَبيلَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَاَجِرْهُ حَتّىٰ يَسْمَعَ كَلامَ اللّٰهِ ثُمَ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ ذلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ(التوبه،۵ و ۶)

علت اینکه دستور شدید صادر شده این است، که علاوه از آنکه خودشان با این همه پند و مدارا نمی خواهند رو به خیر بیایند. می خواهند شما را هم از دین برگردانند تا یکسان شوید، شما آنها را دوست مگیرید تا در راه خدا هجرت کنند و به شما

بپیوندند. اگر سرکشی کردند، از این پس هرجا آنها را یافتید بگیرید و بکشید- مگر اینکه از کارشکنی و فتنه باز گردند و نماز به پا دارند و زکوة دهند. پس از آن آزادشان گذارید.

با این حال اگر از مشرکین کسی به شما پناه آورد پناهش دهید تا کلام خدا و آداب و دستور دین را بشنود. سپس او را به محلش بازگردانید تا سایر مشرکین از دستورهای سودمند و سعادت زای اسلامی مطلع شوند و به حکم فطرت به این دین فطری بگروند؛ سبب پافشاری آنها در مخالفت این است که عالم به آداب این دین نیستند(ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَمُونَ)؛ زیرا اسلام ذاتاً دشمن ندارد؛ چون دین فطری و طبیعی است و این خود واضح است که اگر کسی با فطرت و طبیعت خود دشمنی کند علتش نادانی اوست. چنانکه بچه های غیر ممیز دست بر آتش و هر وسیله خطرناک می زنند و از بلندیها فرو می افتند و در حوض پر آب می غلطند؛ این برای آن است که نمی دانند؛ نه اینکه دشمن زندگی و راحت خود هستند(ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَمُونَ).

مادام که نادان دانا نشده، دشمن آن کسی است که اورا از

مشتهیات و خواسته هایش باز می دارد، زیرا خیر و شر و

و دوست و دشمن را نمی شناسد اینجاست که وظیفه عالم آگاه و بصیر مدارا و نصیحت و اندرز است و تحمل و بردباری و شکیبایی تا حدی که امکان دارد؛ و گاهی هم تهدید بر حسب اقتضا، چنان که روش ثابت و روشن اسلام است. البته در این مراحل ده گانه، رعایت قبل و بعد، و مکی و مدنی بودن و شأن نزول آیات نشده است. زیرا اینجا فقط منظور، توجه دادن به دستور اساسی رسول و این دین است که درباره مخالفین،

رفتارش چگونه بود. تا معلوم شود که برای چه خدای تعالی او را به خوی نیکوی بزرگ ستوده و فرموده: وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ[1].

این شیوه رفتار محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم است با کسانی که او را به باد فحش و ناسزا گرفتند و جادوگر و دیوانه اش گفتند و حبسش کردندو سنگش زدند و کمیته های سری و علنی برای کشتنش تشکیل دادند و شب به خانه اش حمله بردند و از شهر و دیارش اخراجش کردند و باز هم دست برنداشتند و به دنبالش لشکر کشیدند و بسیاری از عزیزانش را کشتند و جگر بعضی را زیر دندان گذاشتند!!

اما او نه تنها در تمام این سختیها شکیبا و مهربان بود، بلکه آن روز که مکه فتح شد و مخالفین بیچاره شدند، خانه ابوسفیان دشمن بی شرم و سر سختش را محلی امن قرار داد و فرمان داد اعلام کنند که امروز روز مرحمت و مهر و عطوفت است و دستور فرمود هرکس سلاحش را زمین گذاشت و هرکس به خانه ابوسفیان رفت معترضش نشوند. این است عمل این رسول عزیز صبور حکیم با آن مردم پست لئیم که برای هر با انصافی حیرت آور است. و اگر نبود در قرآن مگر این آیه سوره النحل درباره مدارا و مسالمت او کافی بود- که به هنگامی نازل شد که بدن مثله شده عم بزرگوارش حضرت حمزه را با آن وضع طاقت فرسا دید، که دل هر کس جز ابوسفیان و همسر سنگدلش بر او می سوخت:

وَ اِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ماعاقَبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصّابِرِینَ. وَاصْبِرو ما صَبْرُکَ اِلاّ بِاللهِ وَلا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلا تَکُ فی ضَیْقٍ مِمّا یَمْکُرُونَ [2] با آنکه بنای ما بر اختصار است، در این قسمت توضیح بیشتری داده شد تا فساد گفتار بی انصافهایی که برای فریب دادن جوانان ما، به اسلام تهمت و افترا و دروغ می

بندند معلوم شود- که از جمله می گویند،«اسلام دین زور و شمشیر است زیرا در قرآن آمده: « وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كافَّةً [۳] در حالی که مشرکین هم بشرند و زن و فرزند و آرمان و آرزو دارند و ...» و فقط قانعند به اینکه جوانان را از اسلام منحرف کنند و از عدد مسلمین بکاهند و آنها را در عقایدشان متزلزل و سست کنند.

به برادران ایمانی، خاصّه جوانان توصیه می کنیم که هر وقت با این گونه اشخاص معاند روبرو شدند، تا زمانی که با قرآن و دستور اسلام آشنایی کامل ندارند با آنها سخن نگویند؛ بلکه به اهلش رجوع دهند.

۱.قلم

۲. اگر عقوبت کردید همان گونه رفتار کنید که با شما شد و اگر صبرکنید البته آن برای شکیبایان بهتر است. صبر کن و صبر کردنت نیست مگر به یاری خدا، و برآنان اندوهگین مباش و خود را به واسطه فکر آنها در تنگی مینداز. نحل۱۲۶و ۱۲۷

۳. همه مشرکان را بکشید. توبه ۳۶.

پس از همه آنچه گفته شد باید دانست که جنگهای اسلام فقط دفاع و راندن دشمنان از حریم دین بوده است- چنانکه از آیات گذشته به خوبی آشکار است- و دفاع، خود از سنتهای مسلمه آفرینش است که خدای عدل حکیم در نهاد همه موجودات به ودیعت سپرده است.

اساسلِ معامله پیمبران با مجتمع بشری مانند معامله معلم بصیر مهربان است با شاگردان کلاس که بدون استثناء برای همه درس می گوید و به آنها اعلام می نماید که امتحان و آزمایش خواهند شد. آنگاه به میزان حکمت و اقتضا آزادشان می گذارد و تنبیه و اخراج نمی کند مگر شاگردی را که نظم کلاس را مختل کند و دیگران را ازکار بازدارد. انبیا نیز در کلاس دنیا درسی را که مأموریت ابلاغش را دارند به طوری که همه بفهمند(اگر گوش فرا دارند) می گویند ووجوب امتحان را خاطرنشان می کنند و با همه، حتی برهم زنندگان نظم، مدارا می کنند و در نصیحت و راهنماییشان کوتاهی نمی نمایند. اما، چون کارشکنی را از حد گذراندند شمشیر تیز در راهشان می گذارند.آنها خود را بر شمشیر می زنند، چنانکه سیم برق در راه دزد بکشند و او بر اثر غلطکاری خود را به سیم زده بسوزاند.

اکنون بازگردیم به بحث اصلی و چگونگی دعوت وتبلیغ ، نحوه تبلیغ گروه اول را ملاحظه نمودید و اینک به نحوه تبلیغ گروه دوم می پردازیم.

مراحل ابلاغ و دعوت گروه دوم :

کسانی هستند که رسماً در دایره اسلام دا خل شده اند و پیوند یک جهتی جهان را پذیرفته اند. روش اسلام با این صنف تا حدی شدت و سختگیری است. چه آنکه تبلیغ مقرون است با عمل و تمام اعضا و جوارح را یک یک وظیفه ای است که ترک آن به همان مقدار از ایمان بیرونش می برد. در کتاب اصول کافی، در

باب اینکه ایمان در همه جوارح پراکنده است، روایتی مفصل از امام جعفربن محمد الصادق علیهما السلام نقل شده است، که ابوعمرو زبیری می گوید:

پرسیدم:« ایهاالعالم، مرا خبر ده کدام عمل نزد خدا افضل است؟» فرمود: «آنکه خدا عملی را قبول نمی کند مگر به واسطه آن.» گفتم: آن چیست؟» فرمود: « ایمان به خدای یگانه که جز او خدایی نیست. این عمل بالاترین و پربهره ترین اعمال است.» گفتم:«آیا مرا خبر نمی دهی که ایمان گفتار و کردار است(قول وعمل) یا قول و گفتار تنها؟» فرمود:« ایمان، همه عمل است و گفتار بعضی از آن عمل است که خدا آن را واجب و در کتابش بیان کرده و به آن دعوت فرموده است.» گفتم:« قربانت شوم، ایمان را برایم چنان وصف بفرما که بفهمم.» فرمود:«ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل است. بعضی از آن تمام است که به منتها رسیده، و بعضی ناقص است که نقصانش هویداست، و بعضی کمالش بر نقصان می چربد.» گفتم:«آیا ایمان هم زیاد و کم می شود؟» فرمود:« آری.» گفتم:«چگونه؟» فرمود:«خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اعضاء و جوارح فرزندان آدم واجب و بین آنها تقسیم فرموده. هیچ عضوی نیست مگر آنکه ایمانی مخصوص به خود دارد، غیر ایمان عضو دیگر. یکی از آن اعضا قلب اوست که به واسطه آن تعقل و تفقه می کند و می فهمد و آن فرمانده بدن او است، که تمام صادرات و واردات بدن

زیر فرمان او است که به آن می بیند، و بعضی دو گوش او که به آن می شنود و دستهایش که داد و ستد و گرفتن و

واگذاشتن با آنهاانجام می شود و پاهایش که با آنهاراه می رود و آلت تناسلی اش که آلت تولید است، و زبانش که با آن سخن می گوید، هریک از این عضوها را ایمانی مستقل و مخصوص اوست

که در قرآن خدای تعالی بیان فرموده است و ...» سپس امام علیه السلام وظایف الاعضاء را از قرآن استخراج فرموده و برای سائل شرح می دهد. چون حدیث مفصل است از ترجمه اش صرفه نظر شد؛ کسانی که طالب تفصیلند به آن کتاب رجوع فرمایند. منظور از این قسمت این است که معلوم شود هر دستوری که از طرف اسلام ابلاغ شده با عمل توأم است، و ترک عمل هر عضو بیرون رفتن آن است از ایمان. چنانکه در پایان همین حدیث فرمود که به واسطه تفاصل در ایمان و عمل، مؤمنین بر یکدیگر دارای فضیلت و درجات نزد خدا هستند، و به واسطه کوتاهی در ایمان و عمل، افراد ناقص الایمان داخل در آتش می شوند.

در همان کتاب در باب گناهان کبیره از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:« زناکار و دزد، در حال زنا و دزدی مؤمن نیستند و ایمان ندارند.» و نیز در همین باب است که محمد بن حکیم از امام موسی الکاظم علیه السلام می پرسد که آیا ارتکاب گناهان کبیره انسان را از ایمان بیرون می برد؟ فرمود آری و غیر کبیره هم. پیغمبر فرمود: زناکار زنا نمی کند در حالی که مؤمن است؛ و دزد دزدی نمی کند در حالی که مؤمن است. در روایت دیگر است که امام فرمود:«چشم نیز زنا می کند، و زنای آن نظر کردن و نگریستن است (یعنی به نامحرم).

تمام حدود و قصاص و دیات و تعزیرات برای همین دسته مقرر است و شدت عمل درباره اینها به اندازه ای است که به نقل مرحوم فیض در کتاب وافی،پیغمبر درباره کسانی که از حضور در

نماز به جماعت کوتاهی می کردند فرمود: لَتَحْضُرَنَّ الْمَسْجِدَ اَوْلَاَحْرِقَنَّ عَلَیْکُمْ مَنازِلَکُمْ [1].

وظایفی که برای ایمان آورندگان مقرر شده به اندازه ای است که اگر متوجه و عامل باشند وقتی فارغ نمی ماند که غفلت بر آنان مستولی شود. اخباری که در مذّمت عالم بی عمل با شدت رسیده است شامل اکثر مؤمنین است، زیرا هریک به هر اندازه از احکام که آموخته اند به همان اندازه عالم، و مأمور به عمل و ابلاغ به کسان و نزدیکان خود هستند و ترک و سهل انگاری در اجرای دستور موجب قساوت قلب و بازماندن از طریق رشدو تهذیب نفس، و سبب گسستن رشته وحدت و استهزاء به دین و خدا و رسول و بازگشتن از دین حق و با چشم باز به چاه افتادن خواهد بود. چنانکه در آیه ۶۱ سوره البقره ذلت و خواری بنی اسرائیل را نتیجه نافرمانی و معصیت و تجاوز از دستور نشان داده است:ذلِکَ بِما عَصَوْا وُ کانُوا یَعْتَدُونَ [2]. لذا قرآن کریم، منافقین را – با آنکه نماز می خواندند- و به جماعت نیز حاضر می شدند و شهادت به رسالت رسول نیز می دادند- چون گفتار و کردارشان نشان می داد که مخلص و صادق نیستند، دروغگو و کافر نامیده است:

---

۱. یا حتماً باید به مسجد حاضر شوید یا خانه تان را به سرتان آتش می زنیم. من لابحضره الفقیه ج ۱ ص ۳۷۶

۲. این به سبب آن است که ایشان نافرمانی کردند و تجاوز از دستور کردند.

اِذا جائَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ، وَ اللهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ، وَ اللهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ، اِتَّخَذُوا اَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللهِ اِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ، ذلِکَ بِاَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ [1].

این آیات میزانی است که در هر عصر، منافق و مؤمن را با آن باید سنجید، یعنی آن کس که عامل به دستور اسلام است و گفتار و کردارش را پیوسته طبق امر و نهی خدا و رسول انجام می دهد، مؤمن است- که در سراسر قرآن وصف و جزاشان بیان شده- و آنکه اقرار به دین را وسیله قرار داده که از این راه بتواند جمع کند بین اینکه از مسلمان و کافر بهره ور شود و از دنیای هریک بر حسب اقتضا سهمی بگیرد و تدریجا اذهان افرادی از مؤمنین را نیز نسبت به دین آشفته می کند، منافق است- که اوصاف و جزاشان در قرآن مشروح است.

خلاصه القول اینکه این گروه دوم مورد دعوت، که در بسیاری از آیات به عنوان: یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا [2] ، برای «تجدید ایمان» خوانده می شوند، تمام قرآن و بیانات معصومین دستورالعمل آنهاست و حیات و زندگیشان به اجابت دعوت خدا و رسول وابسته است. چنانکه در آیه ۲۴ و ۲۵ سوره انفال فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ، وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ، وَ أَنَّهُ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ، وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خاصَّةً، وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقابِ [3].

این همه برای این است که معلوم شود که اسلام دین عمل است نه حرف، دین صفا و وحدت است نه کدورت و تفرقه، دین مواسات و اخوت و برادری است نه خودخواهی و سنگدلی و ثروت اندوزی. لذا بنای ایمان بر پایه اخوت و برادری گذاشته شده، چنانکه در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران می فرماید:

---

۱. آن گاه که منافقین نزد تو می آیند، می گویند: گواهیم که تو رسول خدایی- و خدا می داند که تو رسول او هستی- و خدا گواهی می دهد که منافقین دروغ می گویند. اینها پیمان و سوگندشان را سپر و پناهگاهی گرفتند، پس دگران را از راه خدا باز داشتند. اینها کسانی بد کارند این بد کاریشان از آن است که نخست ایمان آوردند. و سپس کافر شدند، پس دلشان مهر و بسته شد، که دیگر نمی فهمند. منافقین ۱تا۳

۲. ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید.

۳. ای مؤمنین، همیشه مهیای پذیرش دعوت خدا و رسول باشید هنگامی که شما را دعوت می کند. زیرا به شما حیات و زندگی عنایت می فرماید، و بدانید که خدا میان شخص و دلش حائل می گردد و بدانید که به سوی او محشورتان می کنند و خوددار باشید از فتنه و اختلاف آراء، که ضررش تنها به ظالمان نامنظم نمی رسد، بلکه همه را فرا می گیرد و بدانید که خدا عقاب و پی گیریش سخت است.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبلِ اللهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا، وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْداءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنَعْمَتِهِ اِخْواناً وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْها، كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ [1] و در آیه دهم سوره الحجرات فرمود: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ [2] و اخوت و برادری ایمانی و وحدت اسلامی مرضی خدا را (وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلامَ دِيناً)(المائده،۳) که عبارت از تسلیم بودن برای مقام ولایت، پس از شناسایی اوست، ما به الاجتماع مقرر ساخت و برای این وحدت، حدود و حقوقی بیان فرمود بسیار مؤکد؛ و بیرون رفتن از حدود اخوت و سهل انگاری در امر آن را خروج از مرز ولایت خدا خواند، چنانکه در کتاب اصول کافی در باب حق مؤمن بر برادر مؤمنش، از معلی بن خنیس روایت شده است که گفت: از امام جعفر الصادق علیه السلام پرسیدم:« حق مسلم بر مسلم چیست؟» فرمود:«هفت حق واجب است، که تک تک آنها بر او واجب است. اگر چیزی از آن را ضایع کند، از ولایت و طاعت خدا بیرون رفته و خدا را در او بهره ای نیست (یعنی مورد رحمت خاصه او نیست).» گفتم:« فدایت شوم، آن حقوق چیست؟» فرمود:« تورا دوست می دارم و می ترسم آنرا ضایع کنی و حفظ نکنی، یاد بگیری و عمل نکنی.» گفتم:«لا قُوَّةَ اِلاّ بِااللهِ.» فرمود:«خفیفتر و سبکترینشان این است: حق اول آنکه، دوست داشته باشی برای او آنچه برای خود دوست داری و خوش نداشته باشی برای او آنچه برای خود دوست نمی داری؛ حق دوم آنکه کاری نکنی که خشمگین و ناراحت شود و جویای رضا و خوشنودی او باشی و امرش را اطاعت کنی؛ حق سوم آنکه با شخصیت و مال و زبان و دست و

پایت او را یاری کنی؛ حق چهارم آنکه چشم و راهنما و آئینه او باشی (یعنی مراقب او باشی که خود را به خطر نیندازد و مانند آینه بی منت و رنج عیوبش را به او بنمایانی)؛ حق پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه، تو سیراب نباشی و او تشنه، تو پوشیده نباشی و او برهنه؛

حق ششم آنکه اگر خدمتکار داری و او ندارد، بر تو واجب است خادمت را بفرستی که لباس او را بشوید و غذایش را فراهم نماید و بستر خوابش را مهیا کند؛ و حق هفتم آنکه سوگندش را تصدیق کنی (درباره اش گمان دروغ نبری) و دعوتش را اجابت کنی و بیمارش را عیادت کنی و جنازه کسانش را تشییع کنی و اگر بدانی حاجتی دارد، حاجتش را برآوری، پیش از آنکه ناچار شود از تو تقاضا نماید. آنگاه که این کارها را کردی، ولایت و دوستی خود را به ولایت و دوستی او و ولایت و دوستی او را به به ولایت و دوستی خود پیوسته ای(فَإِذا فَعَلْتَ ذلِکَ وَصَلْتَ وَ لایَتَکَ بِوِلایَتِهِ وَ وِلایَتَهُ بِوِلایَتِکَ).

این یک حدیث برای نمونه نقل شد تا معلوم شود وظایف برادران ایمانی نسبت به یکدیگر چیست و ضمناً دریابیم

---

۱. همه به سلسله و رشته خدایی پیوسته معتصم شوید، و پیرامون تفرقه و جدایی مگردید و هشیار و متذکر نعمت خدا بر خودتان باشید- که دشمن یکدیگر بودید و خدا بین دلهاتان الفت و پیوند داد و به واسطه نعمت او برادر شدید؛ و بر کنار گودال آتش بودید و شما را از آن رهانید؛ بدین گونه، خدا نشانیهای لطف و رحمتش را برای شما آشکارا بیان می فرماید. باشد که شما به مقصود او (خیر خودتان) هدایت یابید.

۲. جز این نیست که مؤمنین برادرند، پس بین برادرانتان اصلاح کنید. امید است مورد رحمت قرار گیرید.

که یکی از بزرگترین علل پریشانی و گرفتاری و تنگیها و سرگردانیهای ما ترک وظایف اخوت و بی اعتنایی به دستور و آداب اسلام است که آنچنان که هست به کارش نمی بریم و کم کم سلیقه های آمیخته با هواهای نفسانی جای بعضی از آن را گرفته است- تا آنجا که از زبانها شنیده و در بعضی نوشته ها دیده می شودکه:«باید دین مناسب روز پیش رود » وبا«قال الباقر و قال الصادق» نمی توان جوانان تحصیل کرده را قانع ساخت. «علم و دین از یکدیگر جدایند» و نظایر اینها .

این کج فهمی هم آثاری است که دشمنان دوست نما، میکروبهایش را در کپسول لغت«تعلیم وتربیت» گذاشتند و به بعضی خوراندند. به هر حال، ترویج و تبلیغ احکام و آداب دین و تعلیم و تربیت مسلمین، جز از راه و میزان قرآن و رسول و عترت و اوصیاء او، بر خلاف دستور و شرع اسلام است. گفتار خدا و رسول و امامان معصوم علیهم السلام، باید به دستور و نام خود آنها تبلیغ و تعلیم شود نه به نحو دیگری که نام آنان را از خاطرها محو کند و سخنان حکمت پرورشان از زبان دیگران شنیده شود، یا در ردیف دیگران افتند- چنانکه شایع شده است که می نویسند: «سخنان محمد»، «سخنان علی » . «سخنان دکارت» «سخنان ولتر» ..... کسانی که با اسلام این چنین

معامله می کنند، خود را مهیای جزای عملشان کنند در آن روز که قرآن و رسول و اوصیائش آنها را محاکمه و مؤاخذه خواهند فرمود.

۷- اجر و مزد رسالت

عرف بشر چنین است که در مقابل هر کار اجر و مزد و پاداشی به او می رسد؛ انبیا و اولیا و ائمه معصومین علیهم السلام نیز- از آنجا که بشرند- مصداق این قانونند؛ اما از آنجا که فراتر و برتر از آدمیانند و بی نیاز از اجر ومزد مادی، لذا خداوند متعال برای ایشان اجر و مزدی در خور شأن و مقام ایشان عرضه کرده است. در این فصل که پایان بخش گفتار، درباره بعثت و رسالت و ولایت است، طی بشاراتی، مختصراً به اجر و مزد رسولان، خاصه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اوصیای بر حقش اشاراتی می کنیم.

بشارت یکم. سبیل و راهی که رسول خاتم آن را دین الهی معرفی کرده و بشر را عموماً به دخول در آن دعوت فرموده، طبق بیان قرآن منحصر است به طریقه پیروان حضرت علی امیر المؤمنین(علیه السلام) که آن دعوت را پذیرفته اند و ثابت مانده اند؛ و ورود افراد به این طریقه، همانا اجر و مزدی است که نصیب رسول می شود و خدای سبحانه، به رسول معظم امر می فرماید که اجر و مزد رسالت را چنین اعلام دارد: قُلْ ما اَسْئَلُکُمْ مِنْ اَجْرٍ اِلاّ مَنْ شاءَ اَنْ یَتَّخِذَ اِلی رَبِّهِ سَبِیلاً [1]– چون کلمه سبیلا نکره و مبهم است، راهی که اتخاذ آن مزد رسالت است، روشن نیست؛ چه آنکه دستورهای اسلام همه هر یک راهی به سوی

خدا هستند. پس برای رفع شبهه و اتمام حجت، باید آن راه واضح و روشن نشان داده شود، چنانکه بر هیچ کس مخفی نماند.

برای ازاله این شبهه و نشان دادن راه، در آیه۲۳ سوره الشوری «راه الی الله» که مزد رسالت است- چنین معرفی شده: قُلْ لا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی القُربی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْلَهُ فیها حُسْناً اِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکُورٌ [۲] – این آیه ابهام آیه پیش را از میان برده و نشان می دهد که راه به سوی پروردگار- که اتخاذ آن مزد رسالت است- مودت اقربا و نزدیکان است. در این آیه نیز ابهامی درباره اقربا هست: یعنی باید افراد مخصوصی باشند و به اندازه ای مقامشان والا و عظیم باشد، که دوستیشان راه الی الله و مزد رسالت باشد- و این نمی شود تعمیم داده شود که دوستی هر کسی نسبت به خویشان نزدیکش مزد رسالت و سبیل الی الله باشد. بنابراین الف و لام (القربی) عهد است نه استغراق، لذا در ذیل این آیه شریفه اخبار زیادی رسیده، که هنگام نزول از رسول پرسیدند که این ذوی القربی چه کسانند؟ فرمود: علی و فاطمه و فرزندانشان. چنانکه قاضی بیضاوی که از مفسرین و علمای به نام اهل سنت است، ذیل همین آیه در تفسیرش نقل کرده است: رَوِیَ اَنَّها لَمّا نُزِلَتْ قِیلَ یا رَسُولَ اللهِ مَنْ قَرابَتُکَ هؤُلاءِ قالَ عَلِیٌّ وَ فاطِمَةُ وَ ابْناهُما.

پس از اینکه معلوم می شود که مزد رسالت اتخاذ سبیل الی الله است و بیان می شود که آن راه مودّت ذوی القربی-

۱. بگو من از شما در برابر اداء رسالت مزدی نمی خواهم، مگر آنکه کسی بخواهد به سوی پروردگارش راهی پیش گیرد. فرقان ۵۷

۲. بگو از شما برابر ادای رسالت مزدی نمی خواهم، مگر دوستی درباره نزدیکان و اقربا و آنکه نیکویی اندوزد برای او در آن می افزاییم. همانا خدا غفور و شکور است.

یعنی علی و فاطمه و فرزندان آنها است، دستور سومی در این باره از خدای سبحانه می رسد؛ و آن آیه ۴۷ سوره السبا است: قُلْ ما سَئَلْتُکمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ، اِنْ اَجْرِیَ اِلاّ عَلیَ اللهِ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ[1] .

این آیه که متمم و مبین مقصود خدا و رسول است نکاتی را متضمن است:

اول آنکه، اجر و مزد رسالت مطلقاً جنبه مادی و دنیایی ندارد. بلکه تذکره و نمایاندن راه خیر و سعادت برای عموم است. چنانکه در آیه ۱۰۴ سوره یوسف تصریح شده است که: وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ.

دوم آنکه، دفع توهم و بدگمانی بعضی از بداندیشان می کند، تا کسی نپندارد که رسول خویشانش را بر مردمان تحمیل کرده است، به نام مزد رسالت. بلکه این رهنمونی برای این است که راه به سوی خدا را طبق معرفی رسول فقط اینها آگاه و آشنایند، و پیروی از آنها به نفع و خیر مردم است و مخالفتشان گمراهی و ضرر و زیان ایشان.

سوم آنکه این آیه شریفه تصدیق می کند حدیث شریف نبوی را که: اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلْینِ... ما اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا: چه آنکه لازم لاینفک مودّت ذوی القربی اطاعت آنها است و اطاعت آنان چنانکه در آیه ۵۹ سوره النساء بیان شده:

اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ است که اطاعت خدا و رسول است و این همان راهی است که رسول برای آن مبعوث شده است که: وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ اِلاّ لِیُطاعَ بِاِذْنِ اللهِ (النساء،۶۴).

بنابراین تمام آیاتی که متضمن دعوت به سوی راه خداست، مانند: اُدْعُ اِلی سَبِیلِ رِبِّکَ (النحل،۱۲۵)؛ قُلْ هذِهِ سَبِیلی اَدْعُوا اِلَیَ اللهِ (یوسف،۱۰۸)، ونظایر اینها ناظر به این راه است: یعنی مودت و پیروی حضرت علی و فاطمه سلام الله علیهما و فرزندانشان، که خود رسول خاتم صلی اله علیه و آله آنان را به نام معرفی فرموده است [۲].

---

۱. بگو آنچه از شما به نام مزد خواستم آن برای شما و به نفع شماست مزد من نیست مگر بر خدا و او بر هر چیز گواه است.

۲. بنابراین اصل محقق و مسلم، صراط مستقیم و اسلام و مرضی خدا راه علی و اوصیای اوست علیهم السلام- که انحراف از آن ضلالت و مذهب سازی است، که به صریح آیه ۱۵۳ سوره الانعام ممنوع است(وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصیّکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ- این است راه راست من پس آنرا پی گیرید، و پیروی مکنید راههای دیگر را که شما را از راه خدا جدا کند، این است سفارش خدا به شما به امید اینکه خوددار باشید «امر و نهی را رعایت کنید») سبل، مذاهب مختلفه ایست که در اسلام به وجود آمد، و رسول معظم نیز از وقوع آن خبر دادکه هفتاد و سه فرقه می شوند. بنابراین، پیروی امام جعفر صادق علیه السلام همان اسلام معنوی و تشیع، یعنی از پی آنها رفتن است- که همان اطاعت رسول و خواست خداست نه مذهب؛ اینکه شیعه را به نام جعفری و تابع مذهب جعفر می گویند، از اصطلاحات مستحدثه است- که بعد از پیدا شدن مذاهب دیگر مانند مالکی و حنفی و حنبلی و شافعی به وجود آمد، و نادرشاه بسیار سعی کرد که آن را مذهب پنجم قرار دهد و همین اصطلاح مجعول سبب شده است که پرفسور هنری کربین استاد تحقیقات عالیه در دانشگاه سرین در کتابی که درباره تحقیق امر شیخیه نوشته با

آنکه خود را دلباخته حکمت تشیع معرفی می کند می نویسد «توضیح آنکه تشیع اثنی عشری، که همیشه از ابتدای امر مذهب اقلیتی بود. از اوایل قرن شانزدهم میلادی تا ظهور صفویه، در ردیف مذاهب رسمی کشوری درآمد...» در تفسیر عیاشی ذیل آیه شریفه (وَانَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً الخ) برید عجلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نمی دانی چه قصد کرده است از عبارت (« صِراطِي مُسْتَقِيماً» راه من راست است؟ گفتم: نه. فرمود: «ولایت علی و اوصیاء.» فرمود: می دانی چه قصد کرده است از «فَاتَّبِعُوهُ» پیروی کنید او را؟ گفتم: نه. فرمود: «علی بن ابیطالب» را الحدیث). در معراج السعادة در باب اینکه قلب قابل خیالات خوب و بد است، حدیثی از پیغمبر نقل می کند، که روزی برای اصحاب خطی کشید، و فرمود:«این راه خداست» ، و از چپ و راست خطوط بسیار کشید و فرمود اینها راههایی هستند که بر هر راهی شیطانی نشسته و آدمی را به خود می خواند.

بشارت دوم. مصداق آیاتی که در آنها صادقین و صدیقین نام برده شده اند، مانند آیه کریمه سوره الحدید:

وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ اُولائِکَ هُمُ الصِّدیِّقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ (الحدید،۱۹) ، این گروهند که کاملاً تسلیم قول رسول و پیرو وصی بلافصل او هستند و قولا و عملا تکذیب پیمبر نکردند و جز آن کس را که رسول به امر خدا معرفی کرد، به امامت و پیشوایی نپذیرفتند و چنانکه قبلا گذشت، تصدیق و تکذیب رسول الله منحصر است در تسلیم بودن برای وصی او یا مخالفت و سرپیچی از فرمان وصی و قائم مقام رسول.

بشارت سوم. تابع و پیرو کتاب خدا و عترت رسول این گروهند که هرگز خود در دین الهی با رأی شخصی و قیاس و استحسان تصرفی نکردند و اصول و فروع دین را از کسانی گرفتند که «رَوی جَدُّهُمْ عَنْ جَبْرَئِیلَ عَنِ الْبارِیِ» و تشخیص دادند که اعراض از عترت رسول، اعراض از قرآن و رسول الله و ضلالت است. چه آنکه پیغمبر خاتم درباره آنان فرمود «بر اهل بیت من پیشی مگیرید و با آنها مخالفت مکنید».

بشارت چهارم. مصداق خیر کثیری که خدا در آیه «اِنّا اَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ»(الکوثر،۱) به رسواش وعده فرموده، این گروهند. زیرا خیر رسول تلاوت آیات و تزکیه و تهذیب نفوس و تعلیم قرآن و حکمت است و این منحصر است در پیروان عترت او، که با تحمل رنج و آزار و شکنجه های طاقت فرسا، قولا و عملا، سّراً و جهراً، با مال و جان، تکثیر کننده این خیر بوده اند و هستند، در هر لباس و جاه و مقام. زیرا کسانی که بین قرآن و عترت جدایی

اندازند و بگویند که قرآن یا عترت هریک تنها ما را کافی است، به صریح فرمایش رسول الله ضال و مضل و منحرف از طریق مستقیمند و عملی مقبول ندارند تا در آن خیری باشد و به دلیل آیه شریفه: وَ قَدِمْنا اِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً (الفرقان،۲۳) و نظایر این آیه، اعمالی که در صورت پیروی اسلام از آنان صادر شده باطل و حبط و نابود است.

بشارت پنجم. مادح عترت رسول الله علیهم السلام- که اعزه اهل بیت اویند و پیرویشان مورد توصیه خدا و رسول و مودت و دوستیشان مزد و اجر رسالت است- از روی صفا و اخلاص این گروهند، قولا و عملا، با مال و جان، که در شادیشان شاد و در اندوهشان اندوهگینند چنانکه آثارشان، در سراسر زمین، نشان دهنده و مصدق این مدعاست و تمام خیری که خدای کریم به اهل ایمان وعده فرموده سهم این گروه است، که مصداق صادق: الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ هستند و به حکم دستور آیه شریفه وَ اِذا حُیِیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحْسَنَ مِنْها (النساء،۸۶) مورد اکرام آل محمد صلوات الله علیهم می باشند.

بشارت ششم. نشر حقایق اسلام و دین مرضی خدا و منظور رسول الله فقط از ناحیه این گروه است- که در مکتب عترت او، خاصه در دارالتربیه حسینی، تربیت یافته اند و نویسندگان و سخنگویان عظیم المنزله و مربیان پاک طینتی به مجتمع بشری تحویل داده اند که مخصوص خود اینهاست- چنانکه تاریخ گذشته و حال حاضر شاهد صادق و گویای این مدعاست- که در سراسر زمین با آثار قلم و فکر وندای دعوت و بیانشان متفکرین را به بیداری و هشیاری کشانده و می کشانند.

بشارت هفتم. شفاعت مخصوص این گروه است، زیرا شفاعت در لغت به معنی تقویت و اعانت و پیوستن دو نیروست به یکدیگر و کسی مشمول این عمل خواهد بود که به کار و در راه باشد تا اگر تهاون وسستی و غفلتی از او سر زده هشیارش کنند و مددش رسانند تا وقت ضایع شده را تدارک نماید. اما آن کس که مشی و مسیر و راه و هدفش بر خلاف راهی است که خدا و رسول معین کرده اند(راه علی و اوصیائش) اقتضای شفاعت در وجودش نیست. زیرا به واسطه مخالفت استعداد ذاتی خود را باطل کرده و تقاضای شفاعت نداشته تا بر او عرضه شود و رسول و اوصیائش به حکم:لا یَسْبِقُو نَهُ بِالْقَوْلَ وَهُمْ بِاَمْرِهِ یَعْمَلُونَ (الانبیاء،۲۷) منزهند از ظلم نابجا کار کردن که تارکین راه مستقیم و کجروان را با آنانکه در راه مستقیم اطاعت رفته اند در یک رشته بکشند.

بشارت هشتم. فرقه ناحیه ای از این امت که در فرمایش خاتم الرسل بیان شده این گروهند. چنانکه در مجلد هشتم بحاراز عبدالله پسر عمر نقل شده، که او گفت پیغمبر فرمود: سَیَأْتی عَلیَ اُمَّتی ما أَتی عَلی بَنی اِسْرائِیلَ مِثْلٍ بِمِثْلٍ وَ اِنَّهُمْ تَفَرَّقُوا عَلَی اثْنَیْنِ وَسَبْعِینِ مِلَّةً وَ سَتَفْرِقُ اُمَّتی عَلَی ثَلّثٍ وَ سَبْعِینَ مِلَّةً یَزیدُ عَلَیْهِمْ واحِدةٌ کُلُّها فِی النّارِ غَیْرَ واحِدةٍ قالَ قِیلَ یا رسُولَ اللهِ وَ ما تِلْکَ الْواحِدَةُ قالَ هُوَ ما نَحنُ عَلَیْهِ الْیَوْمَ اَنا وَ اَصحابی [۱]، و این خود نزد دوست و دشمن واضح است، که هواخواهان اهل بیت رسول الله در روی زمین فقط این جمعیت هستند.

بشارت نهم. افتخار مودت ذوی القربی، که مزد رسالت و مایه سعادت دنیا و آخرت امت است، خاص این گروه است، زیرا تنها جمعیتی که در طریق دوستی اقرباء و اهل بیت رسول الله، ثابت و پایدار ماندند و از جان و مال و راحت وآسایش و مقام گذشتند اینهایند. تاریخ که آیینه جهان نماست، معامله کسانی را که

مدعی اسلام و پیروی رسول الله بودند با ذوی القربی و دوستانشان واضح و آشکار نشان می دهد- که از آخرین لحظات عمر پیغمبر عظیم الشأن شروع شد و کم کم بالا گرفت، تا کرسی نشینان بنی امیه فرزندان و یاران صادق و فداکار پیامبر را کشتندو اهل بیتش را به اسارت شهر به شهر گرداندند و از هر گونه آزار و شکنجه دریـغ نکردند، و همه آن بی شرمیها را به حساب انتقام خون پدران بت پرست و مشرکشان گذاشتند و بی پروا گفتند(لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل) و یکی بعد از دیگری این رسم را تجدید کردند تا نوبت به عباسی ها رسید و کردند آنچه نباید بکنند- تا آنجا که یک شب هارون به دست حمید بن قحطبه شصت نفر از فرزندان حضرت علی و فاطمه علیهما السلام را به جرم اینکه دوستدار ذوی القربای رسول الله هستند کشت و در چاه انداخت(عیون اخبارالرضا، باب ۹)

---

۱. زود باشد بیاید بر امت من آنچه بر بنی اسرائیل آمد، بمانند آنها بر هفتاد و دو ملت قسمت شدند و امت من هفتاد و سه منفرق می شوند- یکی از آنها زیادتر- و همه در آتشند مگر یکی، پسر عمر گفت که پرسیده شد: یا رسول الله آن یکی کدام است؟ فرمود اینکه امروز من و اهل بیتم بر آن هستیم. معانی الاخبار ص ۳۲۴.

بشارت دهم. پیروان علی امیر المؤمنین علیه السلام، مالک و حاکم و وارث زمین خواهند بود، به صریح قرآن، که بالاتفاق مورد قبول مسلمین است.

در قرآن کریم آیات زیادی هست که هریک تصریح شده که وعده خدا حق و راست و تخلف ناپذیر و عملی و واقع شدنی است (به سوره های ۴و۹و۱۰و۳۰و۳۱و۳۵و۴۰و۴۶ رجوع شود).

پس از اثبات اینکه وعده های خدا حتماً واقع شدنی است و در آن تردید و شک نباید داشت، در سوره النور آیه ۵۵ می فرماید: وَعَدَاللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ [۱] ، وَ لَیُمَکِنَنَّ لَّهُمْ دِینَهُمْ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ، وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْناً، یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ [۲] . نکاتی که در آیه شریفه مورد توجه قرار گیرد این است که:

اولاً، از مجموع مسلمین، گروهی (با من تبعیضی) انتخاب شده اند که مؤمن و دارای اعمال صالحه باشند؛ پس

مسلمین که: لَمّا یَدْخُلِ الایمان فی قُلُوبِهِمْ [۳] ایمان در دلشان داخل نشده و با فرمان رسول درباره وصی او مخالفت کرده اند، مشمول این وعده نیستند. زیرا فحوای آیه: اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دِینا [۴] را عملاً انکار کرده اند؛

* ممکن است این اشکال به خاطر کسی بگذرد که در آیه مورد بحث استخلاف مؤمنین این امت، به استخلاف امتهای گذشته

تشبیه شده (كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) و آنها هیچ وقت حاکم و مالک تمام زمین نشده اند. قرآن کریم خود این اشکال را دفع کرده است، آنجا که در سوره الصف آیه نهم می فرماید: (هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ- اوست که رسولش را به رهنمونی و دین حق فرستاد تا اورا بر تمام ادیان برتری دهد اگرچه مشرکین را خوش نیاید). بدیهی است لازم لاینفک برتری این دین بر تمام ادیان هنگام تسلیم شدن آنهاست برای این رسول. بنابراین تشبیه در استخلاف تحدید حد نیست. بلکه تذکره ای است برای توجه به اینکه همیشه باطل زایل و حق جانشین آن است. به علاوه این وعده معجزی را نیز متضمن است و آن اینکه هنگام نزول این آیه و وعده های دیگر در این زمینه وقتی بوده که ساکنین زمین بعضی از بعض دیگر بکلی بی خبر بوده اند. چنانکه پس از گذشت صدها سال از نزول قرآن، جاهایی کشف شد و وسایل آمد و شد مهیا شده و ارتباط تمام اهل زمین امکان پذیر شده، و این وعده ها وقتی می توانسته مصداق پیدا کند که دست یافتن بر همه زمین میسر باشد- و اکنون شده است و بر یقین ما و به صدق وعده خدا و رسول افزوده است.

---

۱. خدا وعده داده است آنان را از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، که حتماً خلافت زمین را به آنان ارزانی دارد، چنانکه مؤمنین گذشته را که پیش از اینان بودند.

۲. و آنان را در دینی که برای آنها برگزیده و راضی شده متمکن سازد و ترسشان را به امنیت و آرامش بدل کند، که مرا بپرستند وچیزی را به من شریک قرار ندهند و هر که بعد از آن کافر شود خارج از دین و طریقند.

۳. حجرات ۱۴.

۴. امروز دین شمارا برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نموده و این اسلام را دبن مورد رضایت خود دانستم. مائده ۳.

ثانیاً، هر سه فعل: لیستخلفنهم، لیمکنن، لیبدلنهم با دو تأکید لام مفتوحه و نون تأکید ثقلیه آمده که شدت صدق وقوع وعده را می رساند؛

ثالثاً، آنان را خلیفه در زمین، یعنی جانشین کسانی خواهد کرد که مؤمن و دارای اعمال صالحه هستند؛

رابعاً، در دینی که برای آنان راضی شده (رَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دِیناً) یعنی پیروی کتاب خدا و عترت رسول، آنها را تمکن خواهد داد که به طور کامل انجام وظیفه نمایند.

خامساً، خوف و ترسشانرا به امنیت و آرامش بدل فرماید تا هیچ گونه ترسی از کسی، حتی از مسلمان نمایان بی ایمان نداشته باشند.

سادساً، در بندگی معبود کسی را شریک قرار ندهند، یعنی بتوانند آزادانه دستور اسلام مرضی خدا را که اطاعت اوصیاء رسول است به کار ببندند و از ستمگر و ظالم خود مختار دنیا طلب بیمی نداشته باشند.

خلاصه آنکه مصداق الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ کسانی هستند که از لکه نفاق پاک و مصون مانده اند؛ و اینها کسانی اند که با رسول در امر وصایت و خلافت علی علیه السلام مخالفت، و با وصیش منازعه نکردند، و در غضب حکومت

دستیار غاصبین نبودند. خوف و ترسی که این گروه داشته و هنوز هم دارند، آزار و رنج و شکنجه و حبس و قتل و جلای وطن و سختگیریهایی است که بر اثر محبت ذوی القربای رسول الله و دوستی حضرت علی و اولادش علیهم السلام بر آنان روا داشته اند و چه بسیار از بزرگان علما و زهاد و حکما و تربیت یافتگان مکتب عترت رسول، که به واسطه محبت آنان کشته و سوخته شدند و اکنون نیز در امان نیستند.

و گونه ای از شرک، همانا مماشاتی است که با دشمنان این خاندان از روی تقیه به کار رفته است که برخی آنها را امیر المؤمنین گفته اند و شریک ائمه قرار داده اند و دستورهای مخالف قرآن و عترت ایشان را پذیرفته اند- چنانکه تاریخ حاکی این گونه اعمال است؛ و البته مقام مؤمنینی که خدای صادق الوعد به آنها چنین وعده مؤکد می دهد، اجل از آن است که برای خدای یگانه شریک قرار دهند.

ظهور این وعده استخلاف وقتی است که حجت بر همه اهل عالم تمام شود و طیب و خبیث از یکدیگر جدا شوند و اقتضا حاصل گردد که حکومت و خلافت بلا معارضی که حکمت اقتضا داشته است، برای ولی خدا و وصی رسول منع شود و برای خدا دیر نیست که چنین حکومتی را برپا دارد و چنین حکومت را یقیناً به دست مبارک حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برپا خواهد ساخت، ان شاالله- و آیات و اخبار بسیار هست درباره امر وصی دوازدهم رسول الله- حضرت مهدی بن الحسن العسکری- عجل الله تعالی فرجه، که در کتب مربوطه گرد آمده و در دسترس همه هست. از این اشاره مختصر،

منظور فقط تذکر است برای متوجه ساختن خاطرها به این مطلب اساسی مهم، که به واسطه غفلت از آن، گاهی کم کم سخنان یأس آور، حتی از دوستان این خاندان شنیده می شود؛ تا مؤمنین دلشان گرم و خاطرشان به وعده های خدا و رسول صادق مصدق آرام باشد. گرچه گفتنی های لازم و واجب زیاد است، لکن برای بعث و انگیزش و هشیاری خیر خواهان همین قدر کافی است بلکه: در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

قالَ اللهُ سُبْحانَهُ وَتَعالی: قُلْ إِنَّما اَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ اِنْ هُوَ اِلاّ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ [1]

این مجموعه با بشارتی برای پیروان خاتم النبیین و اوصیائش علیهم السلام ختم، و آرزو می شود که پرچم ولایت به امر پروردگار حکیم بر سراسر کره خاک به زودی سایه افکند؛ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلاّ بِاللهِ الْعَلّیِ الْعَظِیمِ.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ اَوَّلاً وَ آخِراً وَ ظاهِراً وَ باطِناً وَ صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَدٍ وَ عِتْرَتِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِینَ بِهِمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِهِمْ یَخْتِمُ.

---

۱. بگو من فقط شما را به یک چیز نصیحت می کنم این که دو نفری یا به صورت فردی برای خدا قیام کنید سپس بیندیشید که در همنشین شما (پیامبر) اثری از دیوانگی نیست. نیست او مگر بیم دهنده ای برای شما که از عذابی سخت که در انتظار شماست می ترساند. سبا ۴۶.

خادم دوستان اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین

ابو تراب هدائی